پدیده شناسی قرآنی

(اشراق قرآنی- مبانی پدیده شناسی قرآنی- کتاب آزادی- دوزخ شناسی)

****

QURANIC PHENOMENOLOGY

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: **پدیده شناسی قرآنی**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف: 1387 - 1388 **ه.ش**

تعداد صفحه: 125

فهرست مطالب

اشراق قرآنی

وحی بیواسطه

بسم الله ربّ

مقدمه

۱-تاکنون هر آنچه که تحت عنوان فلسفه های اسلامی به نگارش آمده است از فارابی تا بوعلی و سهروردی و تا ملاصدرا هیچکدام فلسفه اسلامی نیست زیرا قرآنی نیست . بلکه یا نگرش یونانی به اسلام و قرآن است و ارسطوئی و افلاطونی کردن آن . و یا حداکثر نگرش اسلامی و قرآنی به فلسفه یونانی است. فی المثل فارابی و بوعلی اساساً از نوع اول هستند و سهروردی و ملاصدرا هم از نوع دوم . و یا تلفیق و التقاط و توازنی از این دو می باشد . ما تلاش داریم زمینه ای برای فلسفه اسلامی مبتنی بر قرآن پدید آوریم و در این امر عظیم از علی ع که درب قرآن است و از محمد که شهر قرآن است و از خدای این دو که ناطق و صاحب و اراده قرآن است مدد می گیریم و امید یاری داریم انشاءالله .

۲- در این کتاب منظور از لغت فلسفه همان معنای اصیل و اساسی موجود در خود لغت است در زبان یونانی که بمعنای "عشق به حقیقت"می باشد که از ترکیب فیلو و سوفیا حاصل آمده است که فیلو به معنای شوق ، عطش ، عشق و اراده است و سوفیا هم بمعنای حق و حقیقت و خرد و راز و معنا است .

۳-پس "فلسفه قرآنی" یعنی عشق به حقیقت قرآن که قرآن چیست و چون این را دانستیم حکمت اسلام را دانستیم یعنی حکمت راه و رسمی که محمد ص آورد که احیاگر و ادامه و مکمّل همان راه و رسم انبیای سابق بود .

۴- پس اگر خداوند پیامبرانش را فرستاد تا راه و روش خداشناسی و خدایابی و خدابینی و خدارسی را به مردم بیاموزد پس فلسفه قرآنی و حکمت اسلامی هم نهایتاً بایستی جز این نباشد منتهی به زبان فارسی و منطق و فهم امروزین .

۵- پس فلسفه قرآنی و حکمت اسلامی اگر به منزله نزول دگر باره قرآن و اسلام نباشد از هر ادعائی ساقط است . و یا نزولی نازلتر و زمینی ترو در دسترس تر . و یا نزولی فارسی در سرآغاز هزاره سوم میلادی.

۶- قرآن یک اثر وحیانی است و لذا حقیقت آنرا به تمام و کمال کسی در می یابد که یکبار دگر آنرا در قلب خود بیابد . لذا این فلسفه به لحاظ منطقی یک اثر اشراقی است که فی البداعه و آناً در دل می درخشد و ذهن مبادرت به خواندن آن می کند یعنی همانگونه که قرآن محمدی رخ نمود .

۷- هر مسلمان مؤمنی که بخواهد قرآن را به لحاظ حقیقت و معانی لمس نماید بایستی پاک شده باشد از دنیا و از من فردی و دنیوی خویش . و این همان پاک شدن از ذهنیت قیاسی و سوادی و اخباری است تا دل بتواند اشراق وحیانی قرآن را دریابد . و ذهن هم آنرا فی البداعه بخواند .

۸- این نه تفسیر قرآن است و نه تأویل قرآن و نه ترجمه و تدبیر قرآن و نه تفکر در آیات آن . بلکه دریافت دگر باره آن از دل خویشتن است .

۹-هر که کتاب وجودش را بیابد و بگشاید و بخواند قرآن را به زبان مادری خود می خواند و این قولی است که خود قرآن داده است . پس قرآن محمدی معرفت قلب محمد است و این کتاب هم معرفت قلب بنده است . در واقع به تعداد آدمها قرآن قابل قرائت و بازیابی است .

۱۰- همانطور که خود قرآن می گوید در هر دورانی و برای هر امتی یک کتاب وجود دارد و آن قرآن آن دوران و آن امت است . و این کتابی که در سرآغاز نگارش آن قرار دارم نیز از این نوع کتاب است .

۱۱- اکثر قریب به اتفاق آثارم تا کنون نیز اشراقی و الهامی و فی البداعه بوده است و این کتاب اشراق قرآنی است که به معنای طلوع دگرباره قرآن است .

۱۲- از خداوند خالق و رب آدم و نوح و زردتشت و ابراهیم و موسی و عیسی و بودا و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین طلب نور می کنم تا قرآن وجودم را بخوانم . آمین !

اشراق اول

آفرینش

۱-آنگاه که جز من که خدای شمایم کسی و چیزی و جائی و گاهی نبود من در خودم بودم و خود خودم بودم ولی خودم در جائی نبودم زیرا اصلاً فضا و مکانی نبود . پس من کجا بودم ؟ من ذات خودم بودم وجود محض بودم و از موجودیت و مکان و تن و جلوه بی نیاز بودم . پس بگونه ای بودم که شما با فهم خودتان مرا نابوده می پندارید . پس اگر بتوانید مرا در نابوده گی و همچون عدم درک کنید وحدانیت ذات مرا درک کرده اید و در حقیقت خودتان را در دوره قبل از خلق شدن و به دنیا آمدن شناخته اید زیرا من شما را از خودم آفریده ام .

۲- پس آنگاه که هیچ چیز و هیچ جائی و هیچ زمانی نبود من بودم بی آنکه باشم . و می دانستم که هستم پس هستی من دانائی محض بود . من آگاهی مطلق بودم آگاهی بر وجود بودم و وجودم همان آگاهی من بر وجودم بود . من هستی محض و بودن مطلق بودم بی هیچ صفت و خاصیت و موجودیتی . و بی هیچ چون و چگونه و چرا و چیستی بودم . من چیزی نبودم فقط بودم . بودم چون بودم و بودنم عین نبودنم بود . آنگاه بود و نبود یکی بود و آن یکی من بودم .

۳- یکی بود و یکی نبود . آنکه بود همانی بود که نبود . پس بود و نبود یکی بود و آن من بودم و جز این نبودم .

۴-آنچه را که گفتم می توانید در ذهن خود تخیل و تصور نمائید . این خیال من بودم البته بدون اینکه در ذهن کسی باشم چون جائی یا کسی نبود که این خیال محض در آنجا باشد .

۵- من یک نقطه بی نهایت کوچک بودم آنقدر کوچک که اصلاً نبودم زیرا جائی نبود که آن نقطه در آن مکان باشد . حتی خلائی هم نبود .

۶- اگر بتوانید چنین وجودی را درک کنید مرا در ازلیت قبل از خلقت جهان درک کرده و با من همراه و یگانه شده اید و آنگاه دست شما را می گیرم و مرحله به مرحله با خلقت روبرو می کنم و زیر نگاه شما ، به خلق شما می پردازم و آنگاه که کامل شدید جانشین من در جهان شده اید و بر جای وجود من نشسته اید .

۷- و به ناگاه اراده کردم و به وجد آمدم که خود را عیان کنم و بنمایانم . آنگاه سرآغاز زمان بود . و من قلب عدم را منفجر کردم و فضای لامتناهی پدید آمد با اقیانوسی از غبار و دودی مشعشع . این ذات من بود که منفجر شد و آسمان لامتناهی پدید آمد که مملو از گرد و غبار بود .

۸- و اما تمام مسئله ذهن شما تا ابد این خواهد بود که من چگونه و با چه قدرتی عدم را معدوم کردم و خودم را بوجود در مکان آوردم .

۹-اگر به اندازه کل تاریخ زمان هم بیندیشید که چگونه و با چه نیروئی بر عدم فائق آمدم و خودم را عیان کردم بازهم بر ذات و سرّ این اراده و قدرت من نخواهید رسید ولی با اینحال در این باب تفکر کنید زیرا این تفکر است که شما را بمن می رساند و مرا در شما آشکار می سازد و با من دیدار می کنید . پس نومید نباشید اگر می خواهید که به حقیقت من راه یابید ، به حق خلقت خودتان راه یابید و چون من خلّاق شوید . من این قدرت فهم را بشما خواهم داد . این

قدرت فهم همان قدرت خلاقه من است که از عدم ، هستی آفریدم و عدم را بوجود آوردم و خودم را عیان نمودم تا در خلقت شما ای آدم کاملاً عیان شدم و شناخته گشتم به خودم و شما .

۱۰- پس این شما نیستید بلکه این منم که خودم را از عدم آفریدم و آدم نامیدم و جانشین خودم ساختم که بر جای من باشید و من هم بر جای شما .

۱۱- پس شما ای آدمیان ، صورت و روح و تن من هستید و اعضاء و جوارح من هستید و مکان من هستید و ظرف ظهور من هستید و چشم دیدار من بر خود من هستید و شاهد و مشهود من هستید .

۱۲- پس من در ازل و ماقبل خلقت مکان و کرات و زمان و انسان چیزی جز "خود" نبودم خود محض و مطلق .

۱۳- پس من خود خودم بودم و بناگاه بخود آمدم و خود-آ شدم و اراده کردم که خود را متجلی و آشکار سازم تا ببینم و بشنوم و لمس کنم و کار کنم و خلق کنم و لذا غیر خود را آفریدم تا بر خود شاهد باشد و مرا بشناسد . این غیر خودم هم خودم بودم ولی خود ظاهری و صوری و مادی .

۱۴-پس جهان هستی اراده به ظهور من است و هر چه در خود داشتم برون افکندم و محقق ساختم . و لذا خود را از محتوا تهی و پاک و بی نیاز ساختم و ذات مطلق خود را در جهان خارج کردم و آنرا در آدم متجلی نمودم و لذا آدم همان صورت ذات من است و حامل روح و اراده و قدرت ذات و وجود مطلق من است و مابقی جهان هستی هم صفات من است .

۱۵- پس من تماماً در ازل انرژی بودم و قدرت و حضور مطلق بودم و نور ناب بودم نه از جنس نوری که می بینید از خورشید و ستارگان . من ذات این نور بودم . نور خورشید نیاز به فضای لامتناهی دارد که باشد ولی نور وجود مطلق من بی نیاز از مکان و آسمان بود .

۱۶- می دانم که نمی توانید این نور مطلق و وجود ناب را فهم کنید یاریتان می دهم تا فهم کنید . تصور کنید که نور آفتاب بسوی خود آفتاب رجعت کند و آنگاه خود آفتاب بی نهایت کوچک شود تا یک نقطه گردد و آن نقطه در قلب خودش گم شود . این منم در ازل .

۱۷- بعد از مرگتان چه می شوید ؟ مسلماً از بدن و مکان خارج می شوید و تبدیل به بودن محض می شوید : در این حالت بسیار به وجود ازلی من قبل از خلقت نزدیک می شوید بهمین دلیل مرگ شما رجعت شما بسوی من است .

۱۸- من در ازل "من" بودم من مطلق . یک ایده محض بی آنکه در مغزی یا ذهنی باشد . من ذهن محض بودم بدون مکانی . و آنگاه در خودم یک قلم و یک لوح سفید فرض کردم و کتاب آفرینش را نگاشتم و آنگاه به این کتاب امر کردم که معنایش را آشکار کند و خلقت آغاز شد .

۱۹- در ذهنم همه جهان هستی را از ذرات تا کرات و موجوداتش و شما انسانها را جمعاً متصور شدم و به این تصور و خیال خودم امر کردم تا بشود و شد . و دقیقاً همان شد که می خواستم .

۲۰- و در کتابم بر هر چیزی اسمی نهادم و این کتاب اسمای من بود .

۲۱- و سپس این کتاب آفرینش را بهمراه کل اسماء در انسان به ودیعه نهادم چون می خواستم که انسان را عین تجلی ذات خود سازم و جمال ذاتم را در او تماشا کنم و او هم جمال مرا در آن نقطه ازلی تماشا کند.

۲۲- پس من و تو ای انسان یکی هستیم در دو جایگاه . تو در پست ترین پستی ها قرار داری و من در عالیترین جایگاهها . تو جمال خاکی و لجنی منی . و من جمال ذات و اعلائی توام . من خالق توام و تو مخلوق منی .

۲۳- تو را درست مثل خود آفریدم تا بتوانی مرا بشناسی . پس اگر به خودت رجوع کنی و در خودت تفکر کنی و در باطن خود غرق شوی مرا خواهی شناسی و مرا بالاخره خواهی دید و من از تو آشکار شده و خود را بر جهانیان معرفی خواهم نمود . تو در من آشکار می شوی و من در تو .

۲۴- حال دانستی که تو که هستی و من که هستم ؟ من بر جای تو قرار دارم و تو بر جای من . پس چون بخودت رجوع کنی مرا می یابی و چون در من دقت کنی خودت را می بینی .

۲۵- تو جدید منی و من قدیم توأم . من اول تو هستم و تو آخر منی . تو ظاهر منی و من باطن توأم . تو تن منی و من های توأم . من ، من توأم و تو هم توی منی . چون مرا بیاد آوری من تو را به یادت آورم . من منشأ همه یادهای توام . چون مرا از یاد ببری از یاد خودت می روی و بیگانه می شوی و نابوده . و به هراس می افتی چون کل جهان به تو هجوم می آورد که بر جای من بنشیند جائی که بی صاحب مانده است و اگر دیر کنی به تسخیر در می آئی و مجنون و دیوانه می شوی .

۲۶- پس همواره به یاد آور مرا که چگونه تو را آفریدم . و چگونه تو را بر جای خود نشاندم و بر جای تو نشستم .

۲۷- به یاد آور که آنگاه که نه مکان بود و نه زمین و نه آسمان بود و نه زمان بود و نه هیچ خاطره ای بود و نه روشنائی و ظلمتی بود و نه بالا و پائینی بود و نه ظاهر و باطنی بود و نه خوب و بدی بود و نه بود و نبودی بود آندم من بودم بدون آنکه باشم . ولی بودم مرا به یاد آور تا تو را به یادت آورم در آن لحظه و تا یکبار دگر دست تو را بگیرم و از ازل تا ابد سیرت دهم تا ببینی که چگونه آفریده شده ای و به اینجا رسیده ای تا چون من خلاق شوی .

۲۸- من خیالی بیش نبودم که خیال خود را بواسطه خیالم خلق کردم . جهان هستی کل خیال من بود و به خیالم امر کردم تا بشود و شد .

۲۹-آیا می دانی که عماء چیست ؟

آیا بالاخره دانستی که من در نبودنم چگونه بودم . عدم را خیال کن و خیالت را عدم ساز تا مرا در عماء بیابی و هستی عمائی مرا فهم کنی یعنی بود نبود مرا .

۳۰-آیا تو قبل از بدنیا آمدنت را به یاد می آوری ؟ این یک هستی بسیار شبیه عماء است . تو به یاد نمی آوری زیرا قبل از بدنیا آمدنت بر خود آگاه نبودی که نبودی . ولی من به عدم خود آگاه بودم . من می دانستم که نیستم و لذا اراده کردم که بوجود آیم در بوجود آوردنم .

۳۱- تو نیز در خلق کردن است که خلق میشوی. تو هستی ولی بر هستی خود واقف نیستی و بر آن احاطه و علم نداری و خود را نمی بینی و نمی یابی زیرا هنوز خلق کردن را نمیدانی و چیزی خلق نکرده ای. تو باید مرا خلق کنی همانطور که من تو را خلق کردم . آیا می فهمی که چه می گویم . بسیار اندک هستند کسانی که حرف مرا می فهمند .

۳۲-تو باید خودت را بشناسی تا مرا خلق کنی در خودت . همانطور که من در خود شناسی ام تو را خلق کردم از خودم .

۳۳- من آنگاه که خود را به تمام و کمال شناختم ذاتم قدرت آفرینش یافت و آفریدم و در آفرینش خودم بود که خود را معرفی کردم و در معرفی کردن خودم بود که خودم را آفریدم و آدم نامیدم .

۳۴- من در ازل هیچ نشانی از خود نداشتم و از خود غایب و مهجور بودم دلم برای خودم بسیار تنگ شده بود و داغ فراق و هجرانم به حدی رسید که بناگاه منفجر شد قلب عدم که من بودم . و بدینگونه خود را معین کردم و جمال بخشیدم و از تنهائی خارج شدم و خودم را بی نهایت صورت آفریدم تا در همه حال و بهر سو دوستی داشته باشم . و از میان دوستانم آدم را محرم اسرارم کردم و از آدمیان در هر عصری یکی را محبوب خود قرار می دهم .

۳۵-در عماء من خود خود خودم بودم و یگانه مطلق بودم همه صفات و حواس و افعال و اقتدارم در ذات یگانه ام مستحیل و امر و ماهیت واحدی بود و آن "من" بودم و اثری از اراده من و قدرت من و انواع صفات من نبود فقط من بودم . و برای بودن نیازی به غیر از این نبود . و من حتی از بودن خود بی نیاز بودم و بود و نبود برایم السویه بود من یگانگی بود و نبود بودم . ولی بناگاه نبود را از خود جدا و طرد کردم و آنرا تحت فرمان بود خود قرار دادم و به او امر کردم که خیال مرا مجسم سازد و لذا اول آسمانها یعنی فضای لامتناهی خلق شد و سپس ذرات و کرات . و سپس جان و حیوانات را و سپس آدم را آفریدم و اراده خود را در آدم نهادم تا بتواند چون من بیافریند و مرا صاحب جمالی لایق و شایسته خودم سازد . پس کل آسمان لامتناهی که آسمان کرات و سیارات فقط یکی از هفت آسمان است فضا و ابعاد ذهن من است .

۳۶- من همانا من خودم را به انسان بخشیدم و او را خلیفه خود نمودم و آنک انسان باید من خود را بمن بخشد تا مرا خلق کند از اراده خودم و از صورتی که به او داده ام . و این است عهد من با انسان .

۳۷- هر که به عهد با من وفا کند دوست من است و به او اراده مطلق کن فیکون می دهم که بهشت من است و هر که جفا و خیانت و مکر کند او را به اشد بی اراده گی مبتلا می سازم که دوزخ است که در آن من او را نابود می کنم . و بهشت از آن کسی است که من خود را بمن وا نهد تا او را صاحب من برتر و اراده خلاق کنم .

۳۸- آیا فهمیدی که چه گفتم ؟ هر که درباره سخن من تفکر و تأمل و صبر نماید بتدریج مرا فهم می کند وهر که مرا فهم کند خودش را فهم می کند و به وجود انسانی می آید در غیر اینصورت هنوز حیوان است. هر که بمن فکر کند انسان می شود و صاحب خودش می شود یعنی صاحب اراده من می شود . و قرآن من است که شما را بیاد من می اندازد و درباره من به فکر می اندازد و صاحب من و اراده و روح می کند و آنگاه دست بکار خلق من می شوید تا مرا دیدار کنید .

۳۹- و باز هم شما را متذکر می شوم به اینکه بیاندیشید که چگونه و با چه قدرتی توانستم جهان را هستی بخشم منی که خودم هستی عینی و جسمانی نداشتم و لامکان بودم . مکان را آفریدم و در مکان آمدم . جان را آفریدم و در جان آمدم . روح را آفریدم و در روح آمدم . انسان را آفریدم و در انسان آمدم .

۴۰- هر که بتواند هستی عمائی و لامکانی و بیزمانی و بی صفاتی و بی چیزی مرا درک کند به ذات فهم رسیده است و عارف است بر هستی . زیرا ذات هستی در نیستی نهفته است و آن ذات منم .

۴۱-اگر بتوانید عدم را فهم کنید مرا فهم کرده اید یعنی توحید مرا و ذات مرا و وجود مرا . و این فهم شما را به دیدار من نزدیک می سازد و از فهم عدم است که جمال مرا خلق می کنید همانطور که من شما را خلق کردم .

۴۲-چون همه موجودات و ذرات و کرات و صفات و حالات و محسوسات را از ذهن خود بزدائید تازه به فضای خالی و لامتناهی می رسید یعنی به آسمان محض من . و آنگاه یک گام دیگر مانده که بمن برسید . یعنی باید این مکان تهی از هر چیز را هم از ذهن خود پاک کنید . در این لحظه بناگاه مرا می یابید . یعنی در عدم با من مواجه می شوید با وجود مطلق و نورالنور و هستی فوق هستی و وجود فوق چیستی .

۴۳- چیستی را چون از هستی بزدائید به هستی من می رسید یعنی به ذات خودتان می رسید .

۴۴- ذهن و اندیشه و منطق شما نمی تواند عدم را فهم و تصور کند اگر بتواند یا آن عدم نیست و یا شما معدوم می شوید که به هستی فوق چیستی که منم می رسید . ولی این فهم در دل شما ممکن می آید که منظر من است .

۴۵-بدان که برای فهم حقیقت ذهن تو کفایت نمی کند همانطور که نمی تواند عدم را فهم کند و همانطور که نمی تواند وجود محض را درک کند . پس ذهن اسیر محسوسات و مادیات است و موجودات غیبی را نمی بیند و جهان ماورای طبیعت را درک نمی کند . الا اینکه من بخواهم . پس از من بخواه تا بتوانی مرا درک کنی . و بر این خواسته ات صبور و مصرّ باش .

۴۶- این را بدان که اگر مرا بشناسی همه چیز را شناخته ای و اگر من تو را در یابم از همه بی نیاز شده ای و اگر با من باشی همه دشمنانت از تو می هراسند .

۴۷- و بدان که من به تو نزدیکتر از خود تو هستم پس من بر تو واجب ترم از هر چیز دیگری از جمله خود تو . پس مرا بر خودت ترجیح بده . و در هر امری با من باش تا به حق آن امر برسی زیرا من حق هر چیزی هستم . پس هیچ

چیزی را با من و بهمراه من مخوان و مخواه زیرا من برای تو کافی هستم . پس در هر امری جز مرا مخواه و بگذار تا من برای تو بخواهم .

۴۸- بدان که من بودِ نبود بودم و تو را از نبود خودم آفریدم به قدرت بود خودم . پس تو نبودِ بودِ منی . و به همین علت به ظاهر هستی به صورت من و به باطن نیستی . چون به نیستی خود روی کنی هستی مرا می یابی و از هستی من خودت را می آفرینی همانطور که در خلقت قدیمت تو را آفریدم .

۴۹- حال اگر به نیستی باطن خود رجوع کنی و در آن قرار گیری روح و اراده خودم را بر تو نازل می کنم و آنک خلیفه منی و چون منی . و اینست مقام صدق . و بدان که ظاهر و باطن تو منم . و اول و آخر تو منم . و صورت و سیرت تو منم . و بود و نبود تو منم .

۵۰- پس بر حذر باش از من خودت در همه حال که اینست شیطان که در تو کمین کرده و امر را بر تو مشتبه نموده است و مغرورت ساخته است . و تو را جز او دشمنی نیست که من توست .

- **هر که این متن آفرینش را روزی یکبار به عشق بخواند به روز چهلم مرا می یابد در خود .**

اشراق دوم

ابلیس

۱- پس تو را آفریدم از تمامیت خودم و جهان هستی که کل صفات من بود به تسخیر تو در آمد و تو را سجده و تصدیق کرد چرا که تماماً از من بود و اینک از تو و در تو است و کل کائنات صورت سیرت توست .

۲- و امّا از صفات من کفر من مرا در این امر پیروی نکرد و لذا تو را هم انکار کرد که صورت و نام بیرونی او ابلیس بود . و از آنجا که او بمن قدیم تر از تو بود و تو خلق جدید من بودی او خود را برتر از تو دانست و تو را انکار و عداوت کرد . همانطور که مرا در خلقت تو بعنوان جانشین انکار کرد . بهرحال او صفتی از من بود که در ضدیت با ظهور من بود و حامی نبود من بود و چون تو تجسم وجود من هستی و ظهور منی پس تو را انکار کرد یعنی خروج مرا از عرصه عماء و قلمرو بود نبود ، موافقت نکرد و این حق و قاعده او بود . و من هم به او اذن این انکار را دادم زیرا خلقت من بر حق است و کفر هم حق ابلیس وجود من است که نبود من است و تجلی مرا ضدیت می کند .

۳- ابلیس هم ظهور کفر ذات من است که میل به ظهور ندارد پس حقی از حقوق ظهور است و آن ظهور ضد ظهور است . پس باید خصم وجود تو بعنوان جانشین من باشد . الا آنگاه که از من آدمی خودت پاک شوی و شریک من نباشی و دعوی خدائی نکنی بلکه فنای در خالق خود شوی یعنی عاشق خالص خالق باشی تا دو خدا در جهان نباشد .

۴- پس برای رهائی از عداوت ابلیس باید مرا از همه صفاتی که از ذاتم برون افکندم تسبیح کنی تا ذات و هستی محض باشم همچون هستی عمائی و ازلی .

۵- بدان ای آدم که تمام بخل ابلیس از علم اسمائی است که من در نزد تو نهادم . پس او دشمن علم باطنی و لدنی توست که از طریق آن همهٔ مخلوقات مرا می شناسی و صاحب اسرار منی و بدین طریق مرا تسبیح می کنی تا ذاتم را در خود متجلی سازی و جمالم را آشکار کنی .

۶- دلیل دیگر انکار ابلیس غیرت او بود نسبت به ذاتم و تنهائی ام و او نمی خواست غیر من قادر به شناخت و دیدار من باشد . پس تو ای آدم باید او را نیز درک کنی و حقش را ادا نمائی و با نامحرمان نباشی و حلال و حرام مرا رعایت کنی و در دین من باشی تا او نیز راضی شده ودست از عداوت با تو بردارد .

۷- این را نیز بدان که بهر حال نهایتاً ابلیس مرید اراده من است زیرا مظهری از صفات ذات من است نبود بود من است و پرده دار ذات و جمال من است و حجاب من بر نامحرمان است . پس نامحرم مباش تا از عداوت ابلیس مصون بمانی . پس "من" مباش و من خودت را در من خالق فنا ساز . ابلیس دشمن هر منی غیر خالق است و من های آدمی را رسوا می کند و باطل . و این به امر من است و او به امر من بسوی آدمهای صاحب منیت می رود .

۸- پس این را فهم کن که کفر و انکار ابلیس عین ایمان و حق او با من است و این از مهمترین علمی است که باید در آن کامل باشی و لحظه ای از یادش مبری تا بتوانی خلیفه من باشی و از عشاق من . زیرا ابلیس نیز چنین است منتهی مقام تو را ندارد زیرا نه صورت مرا دارد و نه روح و اراده کلی مرا و نه علم اسماء مرا .

۹- این را نیز بدان که ابلیس حامی بود ِ نبود من و تنها محرم راز تنهائی و هستی عمائی من بود که با خلقت و ظهورم این مقامش را از دست داد و صاحب رسالت و حق دیگری شد و آن امتحان آدم در مقام خلیفه گری است تا آدم بتواند خالقش را از خود آشکار و معرفی سازد و مکر نکند یعنی خودش را بجای خالقش عرضه ندارد و در امانتی که به او داده ام خیانت نکند . گرچه هر که خیانت کند ابلیس مسئول است که او را بسوی دوزخ برد و عذاب کند و او را از این منیت و خیانت پاک کند . پس ابلیس هم نهایتاً در خدمت انسان است تا انسان رسالت وجودی اش را بر حق انجام دهد و خطا و خیانت و معصیت نکند . یعنی نگوید که منم .

اشراق سوم

حوا

۱- باز هم به یادت می آورم که من بود نبود بودم که در فکر و فهم آدمی عین عدم است منتهی عدمی که بر عدمیت خود آگاه است و سپس به آنی جهان و انسان را آفریدم پس در این باب بسیار بیاندیش هرچند که هیچ پیشرفتی در این اندیشه نباشد و معمائی روشن تر نشود . همین یاد منشأ علم لدنی من در توست و بالاخره خواهی فهمید منتهی در فهمی شهودی که مشاهده با چشم روح است .

۲- تو را به کمال آفریدم و خلیفه خود و مسجود کائنات کردم الا ابلیس . و سپس از روح خودکه اراده خلاقه من بود در تو دمیدم و تو به واسطه آن کن فیکون نمودی و بهشت را برای استمرار بقای خود از نزد من آفریدی و این اولین خلقت و بدعت تو بود از نزد من این بهشت همان حیات عمائی من در ذات و باطن نهان من در عرصه بود نبود ، بود . و تو آنک حیات و هستی بسیار شبیه عماء داشتی با این تفاوت که باطن تو تعین یافته بود و آن بهشت بود و تو ظاهر و باطن یکی بودی . پس تو نبود خود را به بود آوردی و حیات بهشتی تو هستی بایستی و بایستی هستی تو بود . ولی در آنجا مرا از یاد بردی زیرا در من می زیستی و غرق و مست من بودی و لذا دچار احساس تنهایی شدی .

۳- شبیه همان احساسی که من در عماء داشتم و میل به خلق تو درمن پیدا شد . من از تنهایی در آمدم ولی تو تنها شدی زیرا در من گم شدی . و لذا اراده به برون افکنی دلت راپیدا کردی و خواستی که دو تا باشی و دوستی داشته باشی و من یاریت کردم ومنی را که فراموش کرده بودی از تو بیرون افکندم و زایاندم . و آن حوا بود که خلق تو از تو بود و توئی که من بودم منی که در آن غرق بودی و از آن غافل شده بودی . حوا چنین موجودی بود .

۴- پس حوا همان نقش و تصویر روح من در تو بود که اینک در لجن افتاده است ، نقش روح در لجن و تو عاشقش شدی و اورا من پنداشتی هم من خودت و هم من من و این ، هم درست بود و هم نادرست.

۵- البته بهشت بدون حوا کامل نمی بود و برون افکنی کامل باطن تو محسوب نمی شد بهشت برون افکنی انبساط روح تو بود و حوا هم برون افکنی خود روح بود یعنی جمال روح در لجن .

۶- پس پاکترین و زیباترین امر من یعنی روح برای ظهورش به اشد ناپاکی و زشتی مبتلا شده بود .

۷- همانطور که آدم ، درک اسفل السافلین ذات خداست . حوا هم درک اسفل السافلین روح آدم است یعنی روح خدا .

۸- و تو ای آدم به پرستش تجسم روح و اراده خود پرداختی و این بخش زیبای واقعه است ولی تو در این پرستش دچار قحطی و عطش و فقدان عظیم روح و اراده شدی و خواستی تا دوباره آن را به باطن خود بازگردانی و صاحبش شوی و فاجعه و کل بدبختی و عذابهای تو از اینجا آغاز شد و این لطیفترین دری بود که ابلیس را هم بر تو مستولی ساخت .

۹- ای آدم تو چگونه می خواستی و می توانستی که آنچه را که برون افکنده ای تا از تنهایی نجات یابی دوباره ببلعی زیرا او اینک لجن و متعفن و ناپاک و آلوده شده است .

۱۰- آدم که استفراغ خود را نمی خورد . آدم که فرزند خود را دوباره به هستی عمائی باز نمی گرداند به همین زودی نادم شدی از خلاقیت خود و اولین مخلوق خود را تحمّل نمی کنی !

۱۱- این اراده به بازگردانیدن حوا به جایگاه اولیه اش یعنی باطن و دل خویشتن و این ناپاکی و نجسی عظیم و این خود پرستی که به خود – خوری میل نمود ، سر آغاز ابتلای آدم به ابلیس شد . ابلیس هم رسالت داشت تا این ناپاکی آدم را رسوا نموده و او را وادار به توبه سازد تا من حوائی خود را از من بزداید و این شرک عظیم را پایان بخشد . حوا اگر خدا بود که این معامله را با او نمی شایست و اگر خدا نبود پس چرا او را پرستش نمود .

۱۲- این بود که قلب و روح بهشت یعنی تجسم روح آدم یعنی حوا به جنگ و عداوت با صاحبش پرداخت یعنی بهشت با آدم در تضاد افتاد و از دست رفت و این بمعنای از دست رفتن روح و اراده کن فیکون و قدرت خلاقه آدم بود .

۱۳- ابلیس هم از طریق لجنیت حوا به آدم نزدیک شد تا این خطا و گناه را کامل سازد و ساخت . و آدم و حوا و تجسم روح و اراده اش در حین نبرد با یکدیگر از بهشت خارج شدند یعنی از قلمرو خلاقیت و مقام خلافت الهی خارج شدند و انسان دوباره به فراق افتاد منتهی فراق در وصال . آدم بر لب آب ولی تشنه لب ماند . دوباره تنها شد و این تنهایی و فراق بسی دردناک تر بود از تنهایی قبل از پیدایش حوا .

۱۴- آدم روح و اراده خلاقه و ریشه و ذاتش و هستی فی النفسه خود را که همان تجسم حوا بود از دست داد و بلکه آن را خصم خود یافت و جنس مخالف خودش . ولی از او رهایی هم ندارد مگر آدم می تواند از روح و اراده خودش دست بکشد و فراموشش کند . آدم مگر می تواند خالق خود را فراموش کند خالقی که اینک از یک مخلوق (آدم) خلق شده است و از هستی عمائی و ذات مطلقه در لجن افتاده است . مگر می توانی روح اسیر در لجن خودت را رها کنی و بروی . اینست راز رابطه آدم وحوا .

اشراق چهارم

دنیا و آخرت

۱- آدم با اراده به تملک و بلعیدن حوا که ناشی از نسیان و از یاد بردن خداوند بود وارد مرحله جدید از حیات و هستی خود شد و آن حیات دنیا بود . که حیات و هستی پستی بود .

۲- علاوه بر این برای نخستین بار از نزد خودش هم چیزی آموخت و بخود آمد و آن گناه و توبه بود و از اینجا پدیده جدیدی بنام دین رخ نمود . یعنی آدم و حوا در حیات خارج از بهشت بایستی طبق قانون و مقررات خاص باشند و دیگر نمی توانند بر اساس اراده کن فیکون زیست کنند زیرا این اراده از آدم بیگانه شده و با او در تضاد افتاده بود و آن حوا بود .

۳- و امّا دنیا چیست ؟ دنیا یک حیات و هستی جعلی و مفروض و بینابینی و برزخی است که در آن هر چیزی نه هست و نه نیست . هم هست و هم نیست . این همان ابتلای به وضعیت بود نبود است یعنی رجعت به وضعیت عمائی منتهی نه بطور کامل . دنیا عرصه نسبیت است . آدم هم همینطور است یعنی نه آدم خلیفه خدا و حامل روح و اسماء الهی و مسجود ملائک هست و نه نیست . حوا هم همینطور است نه تجسم کامل روح و اراده آدم هست و نه نیست . موجودی بین خویش و بیگانه است و دوست و دشمن . اینست دنیا !

۴- اول قرار نبود که بسوزند عاشقان . ولی غیرت به میان آمد و آتش به همه آدم زد این همان خلقت تشریعی و تدریجی است این همان پیدایش زمان و تاریخ است تا آدمی مجال کافی برای دریافت و فهم واقعه داشته باشد واقعه ای که خلقت نامیده می شود و عشق هم نامیده می شود و این ازابلیس بود که مظهر کفر ذاتی خدا بود همان کفری که میل به ظهور خدا نداشت میلی به آفرینش و تجلی ذات نداشت . کفر همان غیرت خداست که آتش بر پاکرد تا هرچه نامحرم و ناپاکی بسوزد و ماده اولیه این احتراق هم خود بشر است با یاری سنگ . و اما سنگ چه کاری با آدم دارد ؟ سنگ یعنی موجودیت و جسمانیت روح و ذات .

۵- در اینجا سخن از تقصیر نیست و حتی گناه هم گناهکار نیست خود خداوند هم گناهکار را دوست می دارد به شرط توبه . تقصیر ابلیس هم نیست تقصیر آدم و حوا هم نیست سخن از عظمت واقعه و قداست و عصمت خداست . ابلیس همان ظهور غیرت خداوند است . پس انسان باید همه چیز را جزء به جزء بفهمد و دنیا ظرف و مجال فهم است زیرا فقط به واسطه معرفت می توان مانع بروز ناپاکی شد و بی غیرتی و بی عصمتی .

۶- دنیا نوعی تعلیق و تعویق و تفریق و تعشیق است و در عین حال تمامش بازی است در قبال عظمت کبریایی اصل واقعه . همه چیز ریا و دروغ و فریب و دام است . هرچیزی به همان میزان که هست ، نیست . فقط عارفانند که بازی نمی کنند و لذا اگر معرفت و صبر و عشق و وفا و یاد اصل واقعه نباشد حیات دنیا برای آدمی جز تجربه نابودی فزاینده نیست و برای خداوند هم جز ندامت . لذا اگر نباشند عارفان و هم پیمانان و دوستان خدا در این واقعه ، خداوند هر آن بساط زمین و زمان و انسان و جهان را در هم می پیچد و شتر دیدی نه !

۷- چه شد که آدم از بهشت افتاد در چاه دنیا . از آن عزت و الوهیت به این همه پستی و مسخرگی مبتلا شد و درد .

۸- آدم را در عالیترین مقام و موقعیت آفریدیم و سپس در پست ترین پستی ها ساقط کردیمش تا باشد که از این چاه راه خروج و چاره یابد و به سوی ما باز آید که ما در بالای چاه در انتظار صعود او هستیم .

۹- سرعت به شدت کند شده است و فقط همین – مثل یک فیلم دو ساعته که آنقدر کند شده باشد که میلیارد ها سال به طول انجامد . هر چیز معلول این کندی است یعنی زمان که آنرا چشم زخم ابلیس هم می گویند و یا غیرت خود خدا در کشف حجابش . کشف حجابی که به نیم نظری رخ نمود به واسطه غیرت حق اینقدر به طول انجامیده است . اینها همه برای آن است که محرم از نا محرم باز شناخته شود .

۱۰- بهشت و دوزخ که دو صورت کند شده اش در دنیا حضور دارد از برای محرم و نامحرم است .

۱۱- آدم هم به ناگاه به حوا چشم بد پیدا کرد و هیز شد و نامحرم گردید که در فراق افتاد . در فراق واقعه کشف حجاب حوا هم به روش دیگر نامحرم شد و به یاری ابلیس مانع کشف حجاب گردید و این همان کید عظیم زن است . زیرا ابلیس مخالف ظهور است از فرط غیرت .

۱۲- آری آدم به دین که حقوق رعایت محرم و نامحرم است آشنا و بیدار شد و از قلمرو کشف حجاب خارج شد . آدم باید تحت قوانین دین و شریعت کاملاً محرم شود و آنگاه به عرصه کشف حجاب بازگردد یعنی به عرصه حقیقت . و این همان مقام عاشقان است که دیگر ابلیس را به آنان راه و کاری نیست چون کسی که عاشق شد محرم شده است و به کشف حجاب باز می گردد و این عرصه قیامت پنجاه هزار ساله است .

۱۳- پس آدمی هرگز نباید در چاه دنیا که اسارت زمان است صبر از کف بدهد و در ضمن نباید واقعه کشف حجاب و لقاءالله را از یاد ببرد و از آن مأیوس شود وگرنه کافر می شود یعنی به دام ابلیس غیور می افتد که دشمن ذاتی کشف حجاب است .

۱۴- کسی که به آخرین مراحل دنیا رسید و به حریم محرمان و پاکان وارد شد بر آستانه آخرت رسیده است که آخر صبر و دنیا و برزخ است آخر فراق است و تنهایی و آخر تنبیه است . حالا دیگر بر حوا محرم شده است و حوا هم دوباره مظهر اراده و روح طیبه او شده است . این آستانه آخرت است که سرآغاز حیات و هستی حقیقی است که همان عرصه کشف حجاب و لقاءالله است .

۱۵- آدمی از راه دین است که دنیا را میان بر می پیماید و به آخر دنیا و فراق و ناپاکی و نامحرمی می رسد و بر آستانی می رسد که همه چیز همان است که هست تا ابد . جاودانگی هستی و حیات حقیقی . سر آغاز راستی و درستی امور !

۱۶- آخرت عرصه بود بود است و پایان بود نبود! و در اینجا هستی همان است که باید باشد و بایستی همان هستی است و این پیدایش دوباره قدرت خلاقه روح و اراده کن فیکون است.

۱۷- بزرگترین خطا و گناه در دنیا اینست که امور، جدّی و حقیقی و ابدی و راست پنداشته شود و تبدیل به اراده و آرمان گردد.

۱۸- ارتباط با هستی و حیات دنیوی حداکثر باید در حد لمس باشد و وصال هم در حد بوسه . از دنیا باید گذشت زیرا هر چیزی معلق است بین بود و نبود . و بازی و بازیچه بودن امور دنیوی یعنی همین .

۱۹- دنیا فقط و فقط آزمایشگاه صیغه محرمیت است تا پشت درب حجله وصال . و برای محرم شدن با جهان هستی باید پاک شد آنهم عاشقی پاک .

۲۰- کل واقعه خلقت از مرحله عماء تا پیدایش و ظهور و خلافت و آدمیت و هبوط و دنیا و بهشت و دوزخ و بود و نبود برای هر بشری بر روی زمین در درجات دین مداری و معرفت رخ می نماید .

۲۱- حیات دنیا با همه پستی و بازیگری و فریب و بی بنیادی و دروغش عرصه تجربه و درک تمام بود و نبود است در درجاتش . که همان تجربه بهشت و دوزخ است که همان تجربه بود و نبود است .

اشراق پنجم

انبیای الهی

۱-پیامبران خدا حاملان و مبلغان صفتی به نام تقوا بوده اند که نوعی ترس و فاصله گرفتن از خود و خداوند است و این همان فراق پذیری از وجود است و گرایش به عدم خویش . و یا تعلیق ظهور و کشف حجاب می باشد که در غیر اینصورت حاصلش عذاب و آتش است که نوع دیگری از حس نابودی و فراق بدتری می باشد . پس امر اول در حیات دنیا در دین و روش انبیای الهی همان مرگ و فنا پذیری و تقیه و کتمان و تحقیر اراده خویشتن است که همان اراده خداوند است در انسان به واسطه حضور روح خدا که اینک برون افکنده شده است در حوا ولذا خود پرستی و پیروی بی قید و شرط از اراده خود ، منجر به پیروی از حوا می شود که کفر و ضلالت و دوزخ را به همراه می آورد زیرا حوا تحت سیطره ابلیس است که ضد ظهور می باشد و لذا حوا پرستی هم خواه ناخواه منجر به فراق و تباهی می شود و این قانون حیات دنیاست که انبیای الهی شارحان و بانیان و اسوه های این قانون می باشند .

۲- در واقع قوانین دین انبیای الهی همان رعایت حقوق وضعیت برزخی انسان در حیات دنیاست که تابع منطق "بکن ولی مکن" می باشد که همان بیان "باش ولی مباش" است این همان بیان بود نبود در وضعی نسبی تر است.

۳- البته دین پیامبران خدا در همین حیات دنیا نیز دارای غایت و برون رفت و رستگاری نیز هست که نهایتاً تقوی را از میان بر می دارد و وارد عرصه دیگری به نام " تقرّب " می شود که اذن نزدیک شدن به خود و خداست که درست امر متضاد با تقوا است و این مرحله دوم حقی به نام امامت است که کمال تقرب است و پایان فراق و واقعه اتحاد با خویشتن و خروج از برزخ و الحاق به هستی محض و وصال روحانی است . نخستین پیامبری که به کمال این مقام رسید ابراهیم و اسماعیل به همراه هاجر بودند که این رسیدن به مقام رضوان الهی است که برتر از بهشت گمشده می باشد . این مقام نتیجه فراق و نبرد با خویشتن در وجود حوا می باشد و شجره خویشتن که همان شجره ممنوعه است که در واقعه ذبح پسر به کمال رسید . این همان ذبح تمامیت "من" و براندازی شرک در قبال خداوند و این همان براندازی شرک و التقاط بین بود و نبود است . این ظهور خدا از انسان است به تمام و کمال و یا ظهور وجود محض و کشف حجاب خدا در بشر و امحای کفر و ابلیس از رابطه خدا و انسان . این مقام دوستی بین انسان و خدا نیز هست که همان دوستی بین بود و نبود است و نه التقاط و اشتراک بین این دو .

۴- با ابراهیم و هاجر بشر وارد عرصه کشف حجاب و ظهور شد که این واقعه در رسالت محمدی به غایت و کمال رسید و نبوت هم ختم شد که زین بعد بشر بایستی به طور بی چون و چرا از اسوه های این ظهور و کشف حجاب و وصال روحانی اطاعت کند که همان دین امامت است که آخرین مذهب بر روی زمین است.

۵- عرصه امامت نیز کمال دارد که با آن واقعه این کشف حجاب و ظهور خدا در بشر نیز جهانی و بی قید و شرط می شود و آن ظهور ناجی و مهدی آخر الزمان به همراه مسیح است .

۶- قبل از ظهور آخرین پیامبر خدا پیامبری به نام عیسی مسیح پدید آمد که انسانی ویژه بود که مستقیماً از جانب خدا در حوا (مریم) پا به حیات دنیا نهاد که انسانی فوق نژاد و غیر شجره ای و خارج از قلمرو زمانیت و تاریخ وارد بر عرصه هستی شده و انسانی "بی من" بود که جمال عریان روح و اراده خدا بود که او به دست رهبران مذهبی نژادش مصلوب شد ولی نتوانستند نابودش کنند زیرا مظهر وجود محض بود و از عدم هیچ رگ و ریشه ای در خود نداشت و لذا مادر زادی رسول و امام بود ولذا دارای شریعت تقوی نبود و مذهب او مذهب عشق و اخلاص بود از همان

آغازش . و لذا همه انگشت شمار پیروانش با مصلوب شدنش کافر شدند الا زنی به نام مریم مجدلیه که وصی دین مسیح نیز گردید .

۷- پیامبران خدا بزرگترین خدمتگزاران به او و بشریت بودند و خداوند همه آنان را به دوستی با خود گرفت . ولی دورانشان به سر آمد و زین پس آدمی فقط از طریق تفکر و تعقل و معرفت در نفس خویشتن راه آنها را در خویش و بدون واسطه خواهد یافت و به راه بی واسطه و مستقیم برای الحاق به وجود محض و دوستی با من وارد می شود که نام این جماعت اصحاب اعراف یا عارفان است که من این گروه از بشر را از همه بیشتر دوست می دارم زیرا اینان از عدم خویش ، هستی می آفرینند و میزبانان من در وجود خویشتن در حیات دنیایند . اینان عاشقان خدای خویش و خداوند هم عاشق بر آنهاست .

اشراق ششم

قیامت

۱-قیامت آن گاهی است که باطن پنهان آدمی عیان شده و در مقابل رویش آشکار می شود و نفس آدمی به تفرید و تنهایی کامل می رسد و در آن روز هیچ یار و یاوری جز خدا نیست و هیچ کس نمی تواند شریک سرنوشت دیگری باشد و بار کسی را بر دارد در آن روز خوشا به حال کسی که از آنچه که از او آشکار می شود نمی گریزد و انکارش نمی کند بلکه به خدایش پناه می برد و بخشوده می گردد و بدبخت کسی است که از آنچه که از وی عیان شده می گریزد و انکارش می کند . و قیامت هر آن فرا می رسد . و آن روزی است که واقعه ، واقعیت می یابد و حق فرود می آید و دروغ رسوا می شود . زمین و آسمانها در نوردیده می شود و فرو می پاشد و جهانیان برای روی پروردگارشان آماده می شوند . و کافران کسانی هستند که از دیدار او اکراه دارند و لذا خود را با صورت در آتش می افکنند و مؤمنان در بهشت پروردگارند با همسران بهشتی که هم شکل آنهایند در ناز و نعمت و هر چه اراده کنند . اینست وعده خداوند که وفا می شود .

۲- پس قیامت روز وقوع واقعه واقعیت هستی است و هستی محض رخ می نماید و هر چیزی ابداً و مطلقاً و کاملاً همان می شود که هست و برزخ ختم می شود و کشف حجاب کامل می آید و وجود آدمی نیز به تمام و کمال تحقق می پذیرد و انسان چون خدای عماء ، یکه و تنها می شود و مسئول هستی خویش است و جمال هستی و مطلق نیز آشکار می گردد .

۳- در آنروز اصل وجود رخ می نماید و فرع مطابق اصل می آید . و حوای هر کسی هم صورت آدم است و ظاهر و باطن یکی می گردد . و همه موجودات بر واحد وجود منطبق و همسان می آید .

۴- عارفان این واقعه عظیم را در حیات دنیا و پیشاپیش می یابند و اینان پرچمداران و پیشتازان قیامت و نزدیک شدگانند . و مابقی مردمان در پایان جهان با این واقعه روبرو می شوند . و اجر هر کسی اعمال اوست و در آنروز هر کس خواهد دانست که چه کرده است .

۵- در آن وقت بود و نبود ، پنهان و آشکار و هستی و بایستی یگانه است و یگانه خداوند خالق است و جز او چیزی نیست .

۶- در آن روز سپاس و ستایش و پرستش همه از آن اوست و برای اوست و از اوست و بسوی اوست و او اول و آخر و ظاهر و باطن و حائل و واصل و زنده و پایدار و خالق و وکیل و دلیل و حبیب و معبود و قدوس و بی نیاز و مهر آشکار و مطلق است و هستی ناب .

۷- و همه این ماجراهای زمان به نیم نظری و آنی بوده است ولی بر انسان آنگونه گذشت تا مجال شناخت داشته باشد و زمان ، عدالت اوست و عشقش حضور و خلقت اوست . و آن روز عروسی هستی است و وصال خالق و مخلوق و انسان و خدا . وصال جاوید ! و هر چیزی شعاع نوری از جمال اوست و او نورالنور است .

اشراق هفتم

توحید

۱- توحید یعنی یگانگی و تنهائی و بی نیازی و بی علت و معلول بودن و بی تائی . موجودیت منشاء همه شباهتها و اصل اول شباهت و شباهت وجودی است . و لذا خداوند بود نبود است که همانا آگاهی بر نیستی خویش است و اینست معنا و تنها معنای بی تائی و بی علت و معلول بودن و بی نیاز بودن حتی از وجود داشتن و یگانه مطلق و تنهائی مطلق . همه این معانی توحید فقط و فقط از معنای بود نبود بر می خیزد و لاغیر . آیا مفهوم شد ؟

۲- خلقت از عدم نیز که دوم صفت خداوند است فقط از بود نبود بر می خیزد و لاغیر . قدرت خلاقه از عدم، فقط برخاسته از چنین وجودی یگانه و بی همتاست .

۳- چنین توصیفی از توحید که تنها توصیف کامل و حقیقی و عارفانه است قبل از این هرگز ارائه نشده بود و این خود دال بر حقانیت این کتاب بعنوان فلسفه قرآن و اشراق وحیانی است .

۴- فقط بر حقیقت بودِ نبود است که چهار رکن توحید تحقق می یابد و قابل فهم است : احدیت ، صمدیت ، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد . (یگانگی ، بی نیازی و منزه بودن از غیر ، بی علت و معلول بودن و بی تا بودن)

۵- بودِ نبود همان آگاهی بر عدم خویش است یعنی آگاهی بر موجود نبودن . آگاهی بر بی مکانی و بی زمانی و بی جسم و بی شاهد و مشهود بودن . و این اساس اراده به آفرینش و قلمرو جوشش قدرت خلاق و عشق به آشکار کردن خویش و موجودیت دادن به خویش است .

۶- آنکه می داند که موجود نیست بهمان شدت و قوت آگاهی و عدمیت است که اراده به خلق کردن و قدرت خلاقیت در ذات این بودِ نبود را پدید می آورد و این آگاهی و اراده و قدرت امری واحد است . این مصداق آن کلام است که :

آب کم جو تشنگی آور بدست   تا بجوشد آبت از بالا و پست

۷- پس خود – آگاهی عدمی اساس آفرینش است در انگیزه و قدرت . پس تمام حقیقت در عدمیت است و آگاهی بر عدمیت . این همان هستی عمائی خداوند در آستانه خلقت است . این همان حقیقت الله است : ال لا ! و لااله الا الله : هیچ چیزی نیست الا آن چیزی که مطلقاً نیست و می داند که نیست . کل جهان هستی برخاسته از این وضعیت است .

۸- و انسان نیز چون به لحاظ باطنی و معرفت و ماهیت به چنین عرصه ای برسد به قلمرو توحید رسیده است و بر جای خدا قرار می گیرد و ازلیت و قدمت او را می یابد و در لحظه بدعت و خلقت است .

۹- بودِ نبود همان ذات و وجود فی الذاته و هستی مطلق و ازلیت و گوهره موجودات است و نور النور و هویت و توحید است و رسیدن به درک این معنا همان رسیدن به خود ذات و عرصه توحید و وحدت وجود است . در اینجا معرفت همان وجود است و وجود معلول معرفت است . و توحید در عرصه شناخت همان مکتب اصالت معرفت و معرفت شناسی است که قلب این معرفت هم درک بودِ نبود است .

تذکر : و این خود ذات وحدانی پروردگار بود که خود را معرفی کرد و سخن گفت در این کتاب که کتاب وجود است و پرتوئی از قرآن و امّ الکتاب . این کتاب پس از سه شبانه روز بی خوابی در حالی که کاملاً خواب بودم نوشته شد . دو فصل آخرش در نیمه بیداری نوشته شد .

رساله "اشراق قرآنی" به مثابه عصاره مجموعه آثار بنده است و هر که فقط این اثر را بخواند و فهم کند همه آثارم را و روح پیام مرا یافته است . این رساله به مثابه عصاره مجموعه ادبیات عرفانی و وحدت وجود است که در کل تاریخ اسلام نوشته شده است منتهی به ساده ترین بیان ممکن . ذکری نابتر از این هرگز پدید نیامده است .

علی اکبر خانجانی

۱۳۸۷ ه. ش

مبانی پدیده شناسی قرآنی

بسم الله المبدی

۱- خودآوند زیبا و مهربان را سپاس و سجده و فنا که آنقدر بر عمرم افزود تا مجال دیگری و توفیق برتری برای ورود به کاخ آئینه های جبروت او یعنی قرآن مبین حاصل آمد . رمضان پارسال به قصد و بهانه ترجمه قرآن بسویش آمدم و در طی این یکسال بیش از صد رساله عرفانی از اعماق آن استخراج شد و اینک باز توفیق لمسی دگر دست داده است تا چه در ثمر آید و چه در نظر آید .

۲- قرآن کتابی امّی و عامی است به معنای واقعی کلمه . آنقدر پیش پا افتاده و ساده است که بارها در دل گفتم که منظور خدا از گفتن این حرفهای ساده لوحانه و پیش پا افتاده و کودکانه چه بوده است که بلافاصله دیدم که همه اینها خود منم . قرآن آئینه است و دریاست که کلماتش به مثابه غبارات روی آئینه و کفهای روی آب است و موجب ضلالت است . و براستی بایستی اهل کلام را در تفاسیر قرآن از جمله کسانی دانست که بواسطه قرآن گمراه شده اند .

۳- در سرآغاز چندین سوره از قرآن می خوانیم که " این نشانه هائی از قرآن است " یعنی این کتابی که در دست داریم قرآن نیست بلکه نشانه ها و سرنخ هائی از قرآن است . یعنی از طریق این کتاب و کاغذ و مرکبی که قرآن نامیده می شود ، می شود به قرآن رسید یا نرسید . ولی بهرحال بی تردید از طریق تفسیر آیات و کلمات چه از نوع ادبی و کلامی یا فلسفی و فقهی و امثالهم به ضلالت آن مبتلا می شویم . بایستی این پرده ظلمانی را درید و در آن فنا شد و کل آیات و مفاهیم را از خود پاک کرد و مطهر شد تا به لمس آن رسید و در این لمس خداوند را دیدار کرد .

۴- اگر کریم و حکیم و عزیز و مبین و علی و مجید و هادی از صفات و القاب قرآن است پس قرآن نمی تواند این اوراق کاغذی و مرکب باشد یک موجود هوشمند و زنده است که امسال هم به دیدارم آمد در جمال بانوئی آسمانی .

۵- قرآن کتاب خدا و کلام الله است ولی بایستی از کلمه " الله " به جمال الله رسید و اینست راز وجود قرآن . و این آموزه امامان ماست که حیرت آورترین آموزه در کل تاریخ آموزش است که بتوان از اسم به مسما رسید و از نام به وجود رسید و از یاد به دیدار رسید . و اینها همه جهاد و نبرد خونین است با خویشتن که " جهاد فی الله " است : جنگ در خدا .

۶- براستی جنگ و نبرد در خدا یعنی چه ؟ جهاد فی الله که قرآن از آن سخن می گوید چگونه جهادی است . جهاد فی سبیل الله یک حرف معقولی است ولی جهاد فی الله چیست ؟

۷- هر مخلوق و موجودی در منطق قرآنی یک آیه است یعنی یک نشانه از وجود مطلق پروردگار است یعنی یک پدیده است .

۸- کلمه " الله " و کل قرآن که کلمة الله است نیز یک پدیده است که بایستی در آن جهاد و نبرد نمود جهاد فی الله .

۹- گویند تفکر در ذات و وجود خدا کفر است و موجب جنون . ولی این خوب کفر و جنونی است و به خطرش می ارزد حتی اگر دوزخ باشد . بزرگان ما را منع کرده اند از اندیشیدن درباره وجود خداوند . ولی آیا جز او چه چیزی ارزش اندیشیدن دارد .

۱۰- در قرآن حضرت ابراهیم از پدرش می پرسد که " آیا آنچه را که می پرستی می بینی ؟ " این سخن ما را به یاد علی(ع) می اندازد که می گفت : خدای نادیده را نمی پرستم چرا که ابراهیم اولین امام بود که خدا را دید و پرستید و علی هم آخرین و کاملترین امام است و زان بعد همه امامان و پرستندگان جمالی خدا جمله علیین و علی واران هستند.

۱۱- و ابراهیم پس از این سئوال از پدرش که بی جواب است می گوید " همه دشمن من هستند جز خدای من" و این حرفی عجیب است . این سرگذشت امامان و علیین و عاشقان جمال خداست . یعنی آنانکه خدای نادیده را نمی پرستند کل بشریت و عزیزان و یاران خود را به عداوت با خود می کشانند یعنی ابلیس همه را به خصومت با چنین عاشقانی فرامی خواند .

۱۲- آری ابراهیم با پدرش جنگید ، با همسرش جنگید و تبعیدش کرد به بیابان حجاز . و با پسرش هم جنگید و سرش را برید . زیرا همه دشمن او بودند چون او خدای نادیده را نمی پرستید این مذهب ابراهیم است که در محمد به کمال رسیده است و در علی به بار نشسته است و لذا علی تنهاترین و پردشمن ترین انسان تاریخ است که آخرین و کاملترین دشمن او خود او است که بیست و پنج سال بر خود تیغ کشید .

۱۳- بسیاری میپندارند که بت پرستی همان پرستش بت بجای خداوند خالق است و این پنداری احمقانه است. بت پرستان را مشرک می نامند و نه کافر مطلق . یعنی آنها خدای نادیده را بهمراه یک بت می پرستند و بدون بت خداوند را قابل درک و پرستش و سجده نمی دانند و شرک یعنی همین . و از این منظر است که ابراهیم از پدرش میپرسد که: آیا آنچه را که می پرستی می بینی ؟ بدون شک منظور بت نیست زیرا بت را می دیدند بلکه منظور این است که آیا در بت ها جمال خداوند را دیدار می کنید یا نه ؟ و این همان گناه نابخشودنی بود که پدر را به چنان عداوتی با پسر انداخت که راضی شد او را در آتش زنده بسوزاند . این نبرد و عداوت برعلیه اراده به دیدار خداست . این همان جنگ با لقاءالله است که ابراهیم با آن روبروست و خدا هم به او می گوید که : تنها شو تا مرا ببینی ! و لذا کل جهان و جهانیان را به عداوت با ابراهیم می کشاند تا او را تک و تنها سازد و لایق دیدار کند .

۱۴- بت پرستان بت را خدا نمی دانستند بلکه وسیله ای برای پرستش خدا می دانستند که ضروری است . در حقیقت قرار بر این بوده که خداوند خالق در بت تجلی کند تا پرستندگانش با او دیدار نمایند و اینست که ابراهیم می پرسد که: آیا آنچه را که می پرستید می بینید ؟ و چون نمی دیدند بتدریج خود بت جای خدا را گرفت .

۱۵- و عجبا که این بت شکن تاریخ مبادرت به ساختن بزرگترین و جهانی ترین بت سنگی نمود که آن خانه کعبه بود که در طول تاریخ میلیاردها نفر برای دیدار با او به خانه اش آمده اند و بر دور خانه اش چرخیده اند ولی آیا کسی تاکنون او را بر درب خانه اش دیدار کرده است ؟ آیا هرگز از خانه خود برای دیدار پرستندگانش بیرون آمده است ؟

آیا کسی او را آنجا دیده است ؟ اصلاً حاجی یعنی حجت خدا . یعنی کسی که خدا را دیده باشد. ولی هنوز کسی ادعای دیدارش را در حریم آن خانه نکرده است . آیا کرده است ؟ درست به همین دلیل خود خانه خدا تبدیل به بت خانه شده است . و پس از انهدام بت ها بدست محمد و علی باز خود خانه تبدیل به یک بت اعظم در نزد مسلمانان شده است .

۱۶- ولی حدود چهار هزار سال پس از ساخته شدن خانه خدا ، زنی وارد این خانه شد که باردار بود که در آن زایمان نمود و با پسرش بیرون آمد که نامش علی بود که می گفت : خدای نادیده را نمی پرستم و در هر چه می نگرم جز خدا نمی بینم .

۱۷- گوئی آنقدر بر دور خانه خدا چرخیدند تا بالاخره خدا از خانه اش بیرون آمد و دیدنی شد و بعد او را کشتند .

۱۸- آری بجز خدا همه دشمن اویند . و لذا غایب شد از بس که کشته شد . تا ظهورش که آنقدر از مردمان می کشد که در جوی ها و رودها خون جاری می شود تا مردم چشم دیدن او را پیدا کنند .

۱۹- براستی آدمی چگونه چشم دیدن خدا را پیدا می کند . این چشم در کجا افتاده است در کجا مدفون است در کجا گم شده است .

۲۰- آری اهل سنت ، شیعیان را مشرک می نامند زیرا امامان خود را شریک خدا ساخته اند و بهمراه خدا می پرستند و این کاملاً تهمتی برحق و درست است . اگر امام خود مظهر ظهور و حضور و تجلی خداوند نباشد هر چه باشد موجب شرکی عظیم و آشکار است و هیچ تفسیری قادر به نفی این اتهام نمی شود .

۲۱- خود علی میگوید: سینه ام عرش خدا و بدنم کرسی اوست و خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمیشود. و این عین توحید است. ولی آیا چند درصد از شیعیان، علی و سائر امامان را اینگونه می شناسند. اکثر شیعیان، امامان را واسطه و دلال و رابط و شریک خدا می دانند و نه تجلی خدا و خلیفه خدا و محل اراده و حضور و ظهور او. و اینست که جز خود خداوند همه دشمن علی هستند و امامان . و این سخن ابراهیم در قرآن کلام همه امامان و عارفان واصل است .

۲۲- رسیدن از پدیده به پدید آورنده ، رسیدن از آیه به الله ، رسیدن از نمود به بود و رسیدن از صفات به ذات و رسیدن از کثرت به توحید است . و کل قرآن آموزش این راه است .

۲۳- و امام مظهر همه ضعف هاست زیرا از خود صفت زدائی کرده است تا ذات وحدانی پروردگار از وجودش آشکار و فعال شود .

۲۴- حجابی بدتر از شرارت همانا نیکوکاری است . زیرا آدمی بواسطه شرارتهای خویش با خدایش شریک نمی شود بلکه از طریق اعمال نیک خود شریک خدا می شود و مشرک می گردد و مرتکب ظلم عظیم است زیرا بواسطه اعمال نیک خود می خواهد بر مردم خدائی کند .

۲۵- انسان از طریق دزدی بر مردم منّت نمی نهد بلکه از طریق خیرات و خدماتش منّت می نهد و این شرک است زیرا می خواهد که مردمان بواسطه اعمال نیک او را بپرستند .

۲۶- منّت همان شرک است شریک خدا شدن در مردم . منّت بر همسر ، فرزند ، والدین ، همسایگان ، دوستان و ... قلمرو شرک انسان با خداست و قلمرو ظلم انسان .

۲۷- پدیده شناسی عرفانی ، معارف و علوم و مکاشفات حاصل از تزکیه نفس و شرک زدائی و ظلم زدائی از خویشتن در جهان است . حاصل منّت زدائی از مردم و من زدائی از جهان هستی است که نهایتاً خود انسان سالک بعنوان یک پدیده محل ظهور اراده و صفات الهی می شود . یعنی یک پدیده عرفانی می شود.

۲۸- قرآن کتاب پدیده شناسی عرفانی است که منطق این شناخت همان لااله الاالله می باشد که از هر آیه ای صفت زدائی می کند . لااله همان سلب صفات است که به الاالله می انجامد که حریم ذات است .

۲۹- لااله همان منطق پدیده شناسی است که نمود (آیه) را می شکافد و بود را آشکار می کند .

۳۰- " جز خدا همه دشمن من هستند " این سخن ابراهیم پدیده شناسی در قلمرو روابط اجتماعی است و کاربرد لااله الاالله در روابط و عواطف است .

۳۱- هر پدیده و آیه و موجودی در جهان یک بت است یک اله است که یک انسان عارف بایستی آنها را بشکند در خویشتن به قدرت عشق به دیدار خالق .

۳۲- و بت را در جریان پرستش توان شکست ابراهیم وار . معبودها و محبوبها را باید شکست ابراهیم وار . پدر را ، همسر محبوب را و فرزند محبوب را .

۳۳- آنکه در عطش دیدار با خداست لاجرم عاشق بر همه جمالهای پدیده ها و آیات و موجودات است و آنقدر باید این بت های محبوب را شکست تا جمال وحدانی خداوند آشکار شود . باید با همه محبوبهای خود جنگید در خویشتن همچون خصم .

۳۴- پیامبر ما نیز می گوید که خدا را چنان عبادت کن که گوئی او را می بینی. پس عبادات تماماً عشق ورزی جمالی است و غیر از این خودپرستی منافقانه است .

۳۵- " گوئی که او را می بینی " بیان یک جمال مثالی است که همان جمال امام است .

۳۶- جمال امام حیّ و پیر طریقت در وادی پدیده شناسی عرفانی به مثابه سکوی جهشی از عالم پدیده به پدیدآورنده است نردبانی که از نمود بسوی بود بالا می رود . جمال امام سکوی عروج از آیه به الله است . جمال امام همان وجه الله است که از عالم عین به غیب ره می نماید .

۳۷- اگر آیات و قصص قرآنی ترتیب و مفهومی علمی – منطقی – علیّتی ندارند بدین دلیل است که هر آیه و واقعه و کلام و گزارشی یک پله است نه یک زنجیره علت و معلولی . یک سکوی پرتاب است نه یک موضوع تجزیه و تحلیل و تبدیل امور به یکدیگر .

۳۸- درک آیات و مفاهیم و قصص قرآنی بر مبنای منطق قیاسی و علیت ، اساس گمراهی بواسطه قرآن است .

۳۹- قرآن جز بواسطه تأویل و تعیّن ، قابل فهمی توحیدی و حقیقی و هدایت بخش نیست . تفسیر علمی – فنی – فلسفی قرآن جز گمراهی نیست .

۴۰- و اینست که درباره اکثر وقایع و آیات قرآنی امر به دیدن و نظر کردن شده است و درباره برخی موارد هم امر به تفکر شده است و تدبیر . که دیدن و نظر کردن مربوط به امر هدایت عرفانی و روحانی است و تفکر و تدبر هم اکثراً مربوط به اصول اخلاقی و دنیوی است که امر هدایت برخاسته از نظر کردن است و این اساس پدیده شناسی عرفانی می باشد که محور کشف و شهود روحانی است .

۴۱- برای کسی که امام زنده دارد این نظر کردن همان نظر به جمال امام است که وجه الله است که قلمرو الاالله است یعنی از منظر جمال امام به آیات و مفاهیم قرآنی نگریستن . ولی برای کسی که ربش الله است این نظر کردن از چشم دل است چرا که دلش بیت الله است . و این نگاهی امّی به قرآن است .

۴۲- ارتباط آیات قرآنی ارتباطی علیتی – قیاسی نیستند . هر آیه ای یک پدیده مستقل است و از بطن هر آیه می توان به آیه بعدی راه یافت و این بطن از متن معرفت نفس رخ می نماید نه تجزیه و تحلیل منطقی و فلسفی و علمی آیات .

۴۳- قرآن می فرماید که کافران بواسطه قرآن گمراه می شوند این گمراهی بواسطه سیاهی سواد کلامی آیات است .

۴۴- و نیز می فرماید که منافقان بواسطه قرآن رسوا می شوند . روزی یک منافق منکر حق امامان در جهان و امر هدایت بود و ادعا می کرد که قرآن بخودی خود برای هدایت کافی است . او را با آیات مربوط به عبادالله المخلصین روبرو کردم که در این باره چه می گوئی که اینان مسئول اعمال خود نیستند و خداوند مسئول اعمال آنهاست. بناگاه دیوانه شد و گفت : خدا هم یک نژادپرست و فاشیست است و این کتابی فاشیستی است که تبعیض قائل شده است !!

۴۵- خود قرآن نیز یک پدیده بغایت حیرت آور و جادوئی است که وجودش در امامان و علیین و عارفان کامل تعین و تجسم یافته است و این همان معنای " قرآن ناطق " است . در حقیقت کتاب قرآن به مثابه شناسنامه این علیین است .

۴۶- قرآن در یک کلام انسان شناسی اخروی و غیبی است که معلمش خداست که خودش را در انسان و انسان را برای خودش تعریف می کند که کل زمین و آسمانها و سائر موجودات هم وسیله ای برای این تعریف و رابطه بین انسان و خداست .

۴۷- به بیانی دگر کل قرآن پدیده شناسی رحمت و مهر و عشق مطلقه خداست . قرآن یعنی پدیده شناسی عشق!

۴۸- از این منظر اصلاً خود پدیده شناسی چیزی جز عشق شناسی و عاشق و معشوق شناسی نیست . و لذا این مکتب و علم عاشقان است . پدیده شناسی ، علم عشق است که عارفان شاگردان این مکتب می باشند .

۴۹- پس قرآن کتاب پدیده شناسی عشق است و لذا فقط از درب رحمان و رحیم می توان بر آن وارد شد یعنی عاشقان واردش شوند .

۵۰- از آنجا که وجود مظهر عشق است پس پدیده شناسی همان عشق شناسی است .

۵۱- پس قرآن منطق عشق است . و عشق هم منطق قرآن است . و عاشقان واردش می شوند یعنی مطهرون که پاک شده از دنیا و اهلش می باشند و عشق است که انسان را پاک می کند .

۵۲- آب فقط عاشقان را مستمراً از غبارات بیرونی دنیا پاکسازی می کند و مابقی را دچار وسواس می سازد که احساس نجسی است . یعنی عاشقان در رابطه با آب ، پاکی را احساس می کنند و غیر عاشقان هم ناپاکی را.

۵۳- و عاشق را غیر خدا جمله دشمنی می کنند الا اولیای خدا .

۵۴- و شقی ترین دشمنان کسی که خدای نادیده را نمی پرستد آنهائی هستند که خدای نادیده را می پرستند و فقط نادیده بودن او و نابودن او را می پرستند . پس این خصومت بین وجود پرستان و عدم پرستان است.

۵۵- آنکه خدای نادیده را نمی پرستد حتماً خداوند را لااقل در یک دیدار درک کرده است در خواب یا بیداری . که چه بسا به یاد نمی آورد و از یادش برده است و در جستجوی دیدار دوباره اوست .

۵۶- آنکه خداوند را دیدار کرده است همه را دوست می دارد زیرا در هر چیز و کسی نشانی از او می یابد . و این پدیده شناسی عرفانی است .

۵۷- و این بزرگترین محنت و امتحان خداپرستان جمالی است که همه کسانی که دوست می دارند را دشمن خویش می یابند که مشغول عداوت هستند و همچون ماری در آستین بلاوقفه مشغول نیش زدن می باشند .

۵۸- خود قرآن کریم می گوید که آنکه خدا را عاشق است دیگران را هم دوست می دارد. یعنی آنکه خدا را عاشق نیست نمی تواند احدی را دوست بدارد الا به هوس و نیاز و جنون .

۵۹- چرا عاشقانِ خدا را اکثریت مردم عداوت می کنند با اینکه مردم را هم دوست می دارند و جز این جماعت مردم را دوست ندارد . چرا اکثر مردم با محبت خصومت دارند با محبتی که خالصانه و پاک و عاری از نیاز و منّت و مکر و چاپلوسی و تجارت باشد .

۶۰- اکثر مردمان برخلاف ادعایشان دشمنان عشق و محبت خالص هستند و همین جماعت عشق را شعار زندگی خود قرار داده اند در حالیکه با آن در خصومتی آشکارند .

۶۱- و شقی ترین دشمنان عشق و محبت خالصانه همانا عزیزان و اهالی خانواده و نژادند . چرا ؟ این سرالاسرار دین و دل و دنیای انسان در تاریخ بوده است . این راز بدبختی بشر در تاریخ است . این مغز کفر و جهل و شقاوت بشر است .

۶۲- و ابراهیم نخستین انسان عاشقی بود که برای عشق تیغ کشید بر حلقوم خاندان خویش . آنهم خاندانی که عاشق خدا بودند و عاشق بر عشق ابراهیم . و این عشق قتّال در مکتب امامت کامل شد و لذا علی که مظهر امامت مطلق است بدون ذوالفقارش معنا ندارد .

۶۳- این خصومت با عشق به مثابه قلب پدیده شناسی عرفانی است .

۶۴- اینکه قرآن کریم انسان را در طبیعت و ذاتش موجودی کافر و ظالم و ناسپاس و جاهل می خواند بدلیل همین خصومتش با عشق خداست نسبت بخودش . و این عین حماقت و شقاوت انسان با خویشتن است . و اینست که خداوند در همه جا کافران را جاهل و احمق می خواند .

۶۵- در حقیقت عداوت انسان با عشق و محبت ناپذیری اش در تضاد با ذات هستی اش می باشد چرا که وجود آدمی محصول عشق خدا به عدم است . پس این عداوت عین وجود ناپذیری است زیرا وجود تماماً عشق است .

۶۶- پس محبت ناپذیری ذات کفر و عدمیت و وجود ناپذیری عدم است .

۶۷- عدمی که به لطف و کرم الهی وجود یافته است مسلماً با وجود فیزیکی خود عداوت ندارد بلکه با علت وجود و ذاتش عداوت دارد و نمی خواهد عدمیت ازلی خود را بپذیرد و خود را مخلوق بداند و تعهد وجودی خود را به خالق ادا کند که همان عشق است و لذا با وجود خود علیرغم میلش به عداوت می رسد و در واقع دیوانه می شود . اینست راز محبت ناپذیری انسان منکر خالقش .

۶۸- آدمی از هر حیث که بی نیاز باشد از محبت بی نیاز نیست و در این نیاز است که عدمیت ذاتی خود را درمی یابد و لذا نیاز به محبت را در خود انکار می کند تا عدمیت ازلی خود را انکار کرده باشد . و لذا محبت ناپذیری بشر معلول کفر اوست و عذاب این کفر و انکار است .

۶۹- انسان کافر و منکر خدا که نمی خواهد حقوق عشق را به خالقش ادا کند در مقابل محبت دیگران احساس حقارت و نابودی می کند و هر چه که این محبت خالص تر و الهی تر باشد این احساس شدیدتر است و این تضاد او را دیوانه می کند . تضاد بین نیاز به محبت و انکار محبت که ناز نامیده می شود اصل کفری منافقانه در بشر است .

۷۰- پس براستی انسان کافر و منکر خدا که نمی خواهد حقوق عشق الهی را در اطاعتش ادا نماید در قبال محبت خالصانه اولیای الهی و مخلصین دچار احساس نابودی می شود زیرا به یاد عدمیت ذاتی خود می افتد و اینست راز خصومت اکثر مردمان با اولیای خدا که مردمان را برای خدا دوست می دارند و نه برای نیاز خود .

۷۱- درک و پذیرش و تصدیق محبت اولیای الهی و ادای حقوق آن که همان اطاعت از خداست موجب انهدام عدمیت در ذات بشر می شود و انسان ذاتاً صاحب وجود و بی نیاز مطلق و خدایگونه می شود .

۷۲- موجودیت فیزیکی – جانوری بشر موجودیت بی ذات است و لذا غرق در هراس نابودی است و این بی ذاتی علاجی جز درک و تصدیق محبت اولیای الهی و اطاعت از آنها ندارد .

۷۳- نیاز به محبت نیاز به ذات است که نور جاودانگی و صمدیت خدا در بشر است .

۷۴- نیاز به محبت نیاز به خداست در خویشتن جهت رسیدن به مقام خلافت اللهی که همان مقام انسانیت است.

۷۵- پذیرش محبت اولیای الهی و ادای حقوق آن که اطاعت بی چون و چراست همان واقعه وجودیابی الهی و الحاق به ذات و حصول ولایت خدا در خویشتن و مقام خلافت الهی انسان است . و این کل راه هدایت و دین خداست .

۷۶- پذیرش این محبت و ادای حقوقش همان راه نجات از عدمیت ذات است و فوز عظیم و رستگاری و مقام توحید .

۷۷- و اما پذیرش این محبت مصادف با تنها شدن و دریافت خصومت و نفرت عزیزترین کسان است و این امتحان ورودی بر وادی وجود است .

۷۸- محبت الهی در بشر منجر به تنهائی می شود . خدا در هر انسانی که حاضر شود همه مردمان مشرک و عزیزان به خصومت با او می پردازند تا او را از این راه بازدارند و لذا انسان همواره مخیّر است بین محبت الهی و عواطف جانوری خاندان و عزیزان و مردمان .

۷۹- و انتخابی برتر و سرنوشت سازتر از این نیست . هر که محبت الهی و اولیای خدا را برگزید در وادی اختیار آمده است و هر که عواطف غریزی و جانوری را برگزید اهل جبر است . اولی درب بهشت و دومی درب دوزخ است . اولی درب وجود و دومی درب عدم است .

۸۰- پس پدیده شناسی عرفانی که همان راه و رسم کشف و شهود آیات الهی در جهان است منطقی جز لااله الاالله ندارد که نبرد با همه اله های زندگیست یعنی نفی همه محبوبهای زندگی که انسان را به پرستش می کشانند که در محور و رأس همه آنها افراد خانواده و نژادند و سپس قدرت و ریاست و ثروت و شهرت و شهوت است . و این بت شکنی است یعنی آیه شکنی و پدیده شکنی . و این منطق سلبی در عمل زندگانی است که آدمی را به حریم الله می کشاند .

۸۱- ولی این نبرد با دل خویش جز به یاری الاالله که همان امام زنده است ممکن نمی شود .

۸۲- پس لااله الاالله همانا رویاروئی همه محبوبها با وجود امام است در دل انسان مؤمن. و همه این محبوبها (اله ها) خصم وجود امام هستند که خود مثالی از جمال خداست و وجه الله است .

۸۳- و این نبرد بین پیروان خدای نادیده و خدای دیدنی است . نبرد بین نبوت و امامت .

۸۴- و اینست که همه دشمنان و قاتلان امامان و عارفان واصل ، کتاب پرستان و خداپرستان آسمانی هستند .

۸۵- آنانکه خدای نادیده را می پرستند بجای جمال او به پرستش جمال محبوبهای دنیوی خود می پردازند و این محبوبها در واقع همان بت هایند که شریک خدا قرار داده شده اند و لذا خداوند جمالی هووی این شریکان محسوب می شود و اینان خصم خدای دیدنی و دشمن کسی هستند که دم از جمال و عشق خدا می زند و خدای نادیده را نمی پرستد .

۸۶- در رأس این شرکاء همانا زن قرار دارد که خدای دیدنی را سرسخت ترین هووی خود می داند . و لذا شقی ترین دشمنان اولیای الهی و پرستندگان خدای جمالی همانا زنان می باشند و بیهوده نیست که فقط سه تن از امامان ما و حتی پیامبر ما بواسطه زنان مسموم و شهید شدند زیرا آنها سلاطین و بانیان پرستش خدای جمالی بودند و خدای نادیده را نمی پرستیدند .

۸۷- خداوند تحت الشعاع نور جمال محمدی به رؤیت می آید که این رؤیتی رحمانی است وگرنه موسی با آن عظمت نتوانست پروردگارش را رؤیت کند الا پس از آنکه محضر خضر را دریافت . و ابراهیم تحت الشعاع نور جمال اسماعیل که امام بود قادر به درک جمال خداوند شد آنهم پس از آنهمه بلایا .

۸۸- نور جمال محمد است که چشم انسان را به جمال خداوند می گشاید و بقول ابن عربی عالیترین جمال پروردگار در عالم ارض به جمال محمدی دیدار می شود زیرا محمد از روبرو در آسمان هفتم موفق به دیدار پروردگارش شده است.

۸۹- هر که خدا دید خودش خدا شد . اینست سرّ جمال امام که انسانی خدا دیده است در درجات تجلّی . که بدون حضور جمالش اقامه صلوة ممکن نمی شود الا صلوة در دوزخ و بر ابلیس .

۹۰- در سوره شعرا شاهدیم که همه پیامبران به یک صدا خطاب به مردمان می گویند که: بترسید و بپرهیزید ز خودآ. مطیع من شوید در امر دنیا : اتقوا الله و اطیعون ! و این علناً بازداشتن مردم از اطاعت خدا و دعوت به اطاعت از خویشتن است . و در جائی دیگر خود خدا می فرماید که : اگر مرا دوست می دارید از رسولانم اطاعت کنید. در حقیقت کسی نمی تواند مستقیماً و بیواسطه تحت امر هدایت خدا باشد الا اینکه همه دشمنش می شوند و این وضع انبیاء و اولیای الهی بوده است . در حالیکه اطاعت از یک رسول یا امام بمراتب آسانتر است و بی بلاتر . اگر زندگی انبیاء و اولیای الهی اسوه ای از راه و رسم هدایت باشد هیچکس بسوی خدا نمی رود چون سراسر بلاست و مصیبت و محنت و عداوت مردمان و عزیزان و یاران . ولی اطاعت از رسولان و امامان هدایتی رحمانی است .

۹۱- خدای رحمان و رحیم خدای محمد است یعنی این خدا در اطاعت از رسول و امام رخ مینماید در حالیکه خدای خود انبیاء و اولیای الهی خدای رحمان و رحیم نیست بلکه خدای نعیم و حکیم و قدوس و قهار و غیور و بس سختگیر است و زندگی اولیای الهی دال بر این ادعاست .

۹۲- وجود محمدی عرش رحمان است چرا که او برای رضای خدای خود چنان رنج و محنت و بلا کشید که بقول خودش هیچ پیامبری و بلکه همه پیامبران جمعاً هم نکشیدند به لحاظ کیفی و روحی.

۹۳- بلاکشی و محنت برای رضای خدا و شوق لقای او از دست مردمان و خاصه تحمل خصومت یاران و عزیزان است که به انسان چشم خدابینی می دهد و چشم دل و روح را می گشاید .

۹۴- خدا حاضر و ظاهر است و " غایب " از اسمای او نیست بلکه انسان غایب و غافل از اوست و حواسش به غیر اوست . در عداوت عزیزان است که چشم و هوش دل بسوی او می رود و او را می بیند .

۹۵- عداوت عزیزان آدمی را به خودش می راند و مقیم دل خویش می کند و از منظر دل است که خدا دیدار می شود .

۹۶- خدا را بایستی از چشم خویش دید و بلکه هر چیزی را . و انسان تا بخود نیاید چشمش به هر چیزی بسته است و مصداق کور و کر و لال است و جفا و خیانت عزیزان است که انسان را از دنیا پاک می کند و دنیا را از انسان پاک می کند و انسان پناهگاهی جز خود ندارد و چون بخود آمد واقعیت وجودی جهان را می بیند و پدیده شناس می شود یعنی عارف می شود . و اینست اساس پدیده شناسی عرفانی .

۹۷- این مطلق تنهائی علی است که موجب گشوده شدن چشم او می شود که در هر چیزی خدا را می بیند . علی نخستین پدیده شناس کامل است و بانی پدیده شناسی عرفانی !

۹۸- وقتی والدین تو ، همسرت ، فرزندانت ، دوستانت و همه کسانی را که خدمت کرده ای بی مزد و منت به تو خیانت می کنند و تو را به پشیزی به دشمن آشکار تو می فروشند چشم تو باز می شود به وجود از وحشت نابود شدن. زیرا فقط در اینصورت است که نابودی ذات خود را می بینی و وجود جاودانه را طلب می کنی چون تشنه ای که در حال مرگ است . آب را می جوئی و اینک آب! اینک وجود! اینک خدا! اینک دوست! اینک خودت! و می بینی که همه خداست و آن توئی و جز تو نیست و هرگز نبوده است . و این سیر دیدار اولیای خداست که ربشان الله است .

۹۹- پدیده شناسی در مکتب هوسرل آلمانی یک مکتب فلسفی محض و مبتنی بر عقل محض است که جز منطق کاهشی ابزار اجرائی دیگری ندارد و لذا آنچه که حاصل می آید نیهیلیزم فلسفی و عدم پرستی است .

۱۰۰- آقای هوسرل اذعان دارد که پدیده شناسی دارای دو مرحله است که مرحله اولش از طریق منطق کاهشی است که پدیده را به عدم خود می رساند زیرا همه مفاهیم و صفات پدیده در ذهن نفی می شود و بر آستانه وجود محض قرار می گیرد که نیازمند یک عروج روحانی است که موسوم به " ترانسدانس " می باشد که مترادف با معنای کشف و شهود عرفانی ماست ولی هوسرل در این مرحله کاملاً فلج و بی چاره است زیرا راه و رسم این کشف و عروج عرفانی را نمی داند و می گوید که بایستی خود بخود رخ نماید .

۱۰۱- مرحله نخست پدیده شناسی هوسرل غایت فلسفه مشاء ارسطو است که بر آستانه فلسفه اشراق افلاطونی می رساند و این گذار از عقل به الهام است یا گذر از شهود ذهنی به شهود قلبی .

۱۰۲- هوسرل می پنداشت که از طریق دیالوگ سقراطی می توان به این عروج رسید ولی ناکام شد و این پایان مکتب پدیده شناسی در غرب بود که فلسفه را به پایان برد و بر آستانه عرفان و اشراق قرار داد و مابقی کار را به عارفان سپرد .

۱۰۳- هوسرل به ارزش اساسی و اجتناب ناپذیر تزکیه نفس و مراقبه عرفانی و ریاضت فکری و عملی اعتقادی نداشت و این روح حاکم بر خرد گرائی اروپاست که دین را از قلمرو فلسفه حذف کرده و لذا خود را به مهلکه افکنده است .

۱۰۴- پیامبر اسلام را بایستی با سخن معروفش بانی پدیده شناسی عرفانی دانست که فرمود : پروردگارا حقیقت اشیاء را همانگونه که هستند بمن بنما.

۱۰۵- حقیقت اشیاء بخودی خود آشکار است ولی این انسان است که در خویشتن حاضر نیست و از خود پنهان است و خودش نیست تا حقیقت پدیده ها را دریابد . و این همان ضرورت بازگشت بخویشتن خویش به عنوان تنها راه پدیده شناسی عرفانی است .

۱۰۶- به بیان دیگر انسان باید عارف باشد تا جهان را همانگونه که هست بیابد و ببیند . یعنی باید خود خود باشد و از غیر خود منزه و پاک باشد تا خود خود هر چیزی را بیابد . و این یعنی عادل شدن و یگانه شدن و عارف شدن و بینا شدن .

۱۰۷- پس پدیده شناسی همان رئالیزم است یعنی راه و رسم عرفانی همان راه رسیدن به واقعیت هستی جهان است .

۱۰۸- یعنی انسان غیرعارف انسانی ایده آلیست و خیال پرداز و اسیر اوهام و اشباح و تصورات باطل است و این یعنی ضلالت که اساس ظلم و ظلمت است .

۱۰۹- آنچه که بهشت و درجات آن نامیده می شود همان حقیقت واقعی جهان هستی است . بنابراین دوزخ و برزخ دو وضعیت غیر حقیقی و ظلمانی و موهومی فقط برای انسان بیگانه از خویش است . و اینست که آنچه که جاودانه است بهشت است و جاودانگی دوزخ فقط توهمی حاصل از پندار انسان ظلمانی است زیرا انسان صاحب روح است و همه امور را جاودانه می یابد .

۱۱۰- بنابراین آنچه که رشد انسان نامیده می شود راه رسیدن به واقعیت وجودی خویش و جهان است . این همان جریان خلقت روحانی و عرفانی اوست در حیات دنیا و آخرت .

۱۱۱- انسان در تسخیر جهان است زیرا معلول و مخلوق طبیعت است در خلقت قدیم خویش . و بایستی از این وضع نجات یابد و از جهان پاک شود و این خلقت روحانی و عرفانی اوست . این همان ماجرای تزکیه نفس و تقوا و طهارت نفس است تا به عدم خود برسد و از آستانه عدمش ، وجود را و خدا را بخواهد و وجود الهی یابد تا بتواند جهان هستی را بعنوان نشانه خدا درک کند و ببیند و این درک بهشت هستی است.

۱۱۲- پدیده شناسی در قلمرو فلسفه و منطق و کلام و تفسیر و تأویل هرمنوتیک غایتی جز نیهیلیزم و نیست انگاری ندارد آنهم یک نیست انگاری خیالی و ذهنی . و این براستی همان نیست انگاشتن است و نه نیست یافتن و نیستی را تجربه و حس کردن .

۱۱۳- تجربه باطنی و روحانی نیستی همان درک وادی فنا در عرفان است که منجر به یافتن بقای الهی می شود در فنای خود . و این است که عارف واصل با جهان آیات و بینات و حجت های الهی روبرو می شود.

۱۱۴- پس کل قرآن کتاب پدیده شناسی است .

۱۱۵- مکتب وحدت وجود حاصل درک و تجربه عارفان از واقعیت الهی جهان است که جهان هستی را تماماً آیات خدا می یابند زیرا عارف خود خلیفه خداست و بر جای او نشسته است . و لذا عارف به تماشای خودش در جهان مشغول است . و این مقام عبادالله الصالحین است یعنی کسانی که به صلح و وحدت با جهان رسیده اند زیرا جز خود نمی بینند و انسان با خودش دعوائی ندارد .

۱۱۶- ولی عارفان (اصحاب اعراف) خود در بهشت خود در این دنیا وارد نمی شوند ولی بر آن اشراف و نظارت دارند و بر پل صراط بر مرز بین بهشت و دوزخ شاهدند و با اهالی این هر دو جهان رابطه دارند و آنان را به صورتهایشان می شناسند . و بسیار دلشان می خواهد که در بهشت باشند ولی عارفان بهشت خدا را برای رضای خدا زیر پا نهاده اند و رسالت عرفانی دارند و این سخت ترین رسالت انسان در جهان در رابطه با خداوند است که بمراتب از رسالت انبیای الهی شاقه تر است زیرا خداوند را عاشقند و لذا اینان رسولان عشق هستند و معرفی کنندگان و شناسانندگان نشانه های خدا در جهانند .

۱۱۷- "بلایت بجانم ای عزیز دلم ای خالق و رب و یاور و راهنمایم" – اینست ذکر و فکر اصحاب اعراف بر صراط.

۱۱۸- خداوند در میان مردم محکوم به نابودی است و عارف سپر بلای خدا در مقابل مردم است . بلای او را بجان می خرد تا او در میان خلق آشکار شود . این سپر بلای ظهور آیات و حجت ها و نهایتاً جمال خدا در میان خلق است .

۱۱۹- انبیای الهی مدافع و معرّف و مبین آیات الهی به خلق بودند ولی عارفان و اولیای خدا معرف جمال خدا به خلق هستند .

۱۲۰- انبیاء آدرس خدا را به مردم نشان می دادند و اولیای او هم خود خدا را آشکار می کنند از وجود خویشتن . و خود سپر بلای ظهور اویند و شهید این ظهور .

۱۲۱- انبیاء ، بشارت ظهورند و اولیاء هم محل ظهورند . و این دو درجه و مرحله از پدیده شناسی است : پدیده شناسی نمود و پدیده شناسی وجود .

۱۲۲- رسالت انبیای الهی چیزی جز پدیده شناسی و شناساندن پدیده ها به مردم نبوده است پدیده ها بعنوان نشانه های وجود که همان خداوند است . این رسالت در اولیای الهی کامل شده است .

۱۲۳- اولیای الهی و عارفان کامل محل حضور و ظهور همه پدیده ها و آیات الهی و نهایتاً محل حضور و ظهور جمال ذات پدیده ها هستند یعنی ظهور پدید آورنده پدیده ها .

۱۲۴- آنچه که معجزات نامیده می شود که کرامات شعبه ای از آن است درب ورود به پدیده شناسی است تا مردم از منظر این پدیده های شگرف و استثنائی متوجه سائر پدیده های عادی شوند . یعنی معجزات در خدمت شناخت پدیده های عادی بوده اند یعنی پدیده های عادی مقامی برتر از معجزات دارند .

۱۲۵- همه عصاها ، عصای موسی هستند . همه دستها ، ید بیضا هستند . همه شترها ناقه صالح هستند . همه درختها ، درخت موسی هستند و همه انسانها روح الله و کلمة الله هستند و همه می توانند شق القمر کنند و به معراج به دیدار خدا بروند . هر کشتی یک کشتی نوح است و هر خانه ای می تواند خانه کعبه باشد . و هر انسانی می تواند و باید یک ابراهیم و موسی و عیسی و محمد باشد و بالقوه هست . و هر زنی یک مریم و هاجر و فاطمه است و باید باشد . هر انسانی باید یک پدیده غیبی و ماورای طبیعی و الهی باشد . یک نشانه خدا بر روی زمین .

۱۲۶- همه معجزات از بطن پدیده های عادی رخ نموده اند از درخت ، عصا ، سنگ ، شتر و انسان . یعنی نور وجود از بطن نمودها آشکار شده اند تا به انسان بفهمانند که هر چیزی در جهان بسیار بیشتر و برتر از آن است که آدمی می یابد و می بیند و می پندارد . و تعالیم انبیای الهی برای رسیدن به چنان حدی از ادراک و احساس و شعور است که بتوان از بطن نمود چیزها به حضور وجود رسید و خدا را از مخلوق درک و مشاهده نمود .

۱۲۷- و علی نخستین و کاملترین انسان تربیت شده دین خداست که توانست از هر پدیده ای خالق را دریابد یعنی هر پدیده ای را یک اعجاز ببیند همانطور که میگوید: در هر چیزی اول خدا را و سپس آن چیز را می بینم. و لذا علی(ع) را میزان انسان نامیده اند .

۱۲۸- انسان تا به هستی جهان نرسیده هستی انسانی خود را نیافته است و پدیده شناسی راه هستی یابی است. به هستی رسیدن همان به بهشت رسیدن است : به هست (بهشت)!

۱۲۹- بهشت عرصه حضور خدا از همه پدیده ها و موجودات است . در بهشت هر چیزی الهی است . بهشت عرصه اعجاز موجودات است و در آنجا هر چیزی همان است که هست بطور جاودانه . و لذا هر چیزی در نظر انسان تحت اراده کن فیکون قرار دارد و هر چه که انسان در بهشت اراده کند می شود . یعنی در بهشت انسان به الوهیت هستی رسیده است و بهشت قلمرو خلافت اللهی انسان به فعل است . به بیان دیگر انسان در بهشت در قلمرو اجابت مطلق و آنی از جانب خداوند قرار دارد زیرا حضور او را در هر چیزی درمی یابد و لذا با خدایش مربوط است .

۱۳۰- بهشت حضور خداست از منظر معرفت بشری . بهشت یعنی جهان پدیده های بکر و اصیل و بدیع و نو به نو . و هر چیزی در هر آن یک پدیده نو است . و این یعنی خلاقیت مطلق جهان در نزد انسان .

۱۳۱- " و کوهها را ساکن و راکد می بینی درحالیکه چون ابرها و بادها در حرکت و روانند ". قرآن – این یعنی پدیده شناسی و آیه شناسی .

۱۳۲- آنچه که قیامت نامیده می شود واقعه ظهور پدیده هاست که نهایتاً به ظهور جمال خداوند می انجامد که ذات واحده پدیده هاست و جمال واحده وجود مطلق .

۱۳۳- آنچه که معجزه نامیده می شود حقیقت عریان پدیده ای است که از طریق نزول آن روح بر بینندگانش ، موجب شهود می گردد و لذا اکثر شاهدان معجزه به اقرار قرآن کریم پس از وقوع و مشاهده اعجازی آنرا منکر می شوند و می گویند که این یک چشم بندی و جادو بوده است که آنی به آن مبتلا شده اند .

۱۳۴- این انکار رسالت و حقانیت انبیاء و اولیای الهی و انکار اطاعت حکم خداوند موجب انکار معجزات می شود وگرنه همین کافران اتفاقاً بسیار مشتاق جادو هستند و لذا به انواع خرافات مبتلا می شوند . ولی این به اصطلاح جادو را چون از جانب خداست منکر می شوند تا از اطاعت او سر باز زنند . در حالیکه این جادو نیست بلکه به آنی بواسطه نزول روح چشم دل آنها باز شده و چشم غیب بینی و در واقع چشم واقعیت بینی و حق بینی می یابند تا باور کنند که جهان هستی بسیار برتر از آن چیزی است که می پندارند تا به عالم غیب و وجود خداوند اقرار کنند .

۱۳۵- وقوع معجزه اساساً در وجود شاهدان است و لذا آنها این حالت را چشم بندی و جادو شده گی می نامند و لذا اصولاً انبیاء و اولیای الهی را جادوگر و مؤمنان را طلسم شده می نامند . هر چند که به اقرار قرآن کریم همین کافران در خلوتهایشان نجواکنان می گویند که : ای کاش ما هم مثل مؤمنان می بودیم . یعنی مثل آنها دارای آرامش و قرار و عزّت نفس می بودیم البته بدون اینکه از احکام الهی اطاعت کنیم .

۱۳۶- در حقیقت در آن لحظاتی که کافران مواجه با معجزه ای می شوند دارای احوال کشف و شهود عرفانی می شوند تا قدرت ایمان و روح را باور کنند و بسوی آن گرایش یابند .

۱۳۷- عامه مردم مسلمان و بلکه علمای دین می پندارند که وقایع و قصص قرآنی برخی مربوط به اعصار گذشته و تمام شده است و مابقی هم مربوط به قیامت است . پس مردمان را در عصر حاضر در دوران ختم نبوت و غیبت امام هیچ کار و ارتباطی با قرآن نیست . و بدین ترتیب قرآن یا قصه های پیشینیان است یا پیش گوئی قیامت . و اما در حال چیست ؟ و زندگی یک مسلمان در واقعیت این دوران ربطی به قرآن ندارد . آیا چنین است ؟

۱۳۸- هرگز چنین نیست . هر آنچه که درباره پیامبران و مردمان در اعصار گذشته آمده است در هر دورانی درباره مؤمنان و جامعه مصداق دارد و جاریست . و بلکه هر آنچه هم که درباره قیامت است برای مخلصین و عارفان در آخرالزمان که روز پنجاه هزار ساله قیامت است جاریست . پس همه حوادث گذشته و آینده در قرآن در همه دورانها در عصر ختم نبوت به تمام و کمالش جاری است و بلکه بسیار شدیدتر و کاملتر .

۱۳۹- شرح احوال و حوادث زندگی انبیای الهی و مردمان در گذشته امری جاریست در همه اعصار . وگرنه قرآن را چکار با زندگی بشری در عصر ختم نبوت ؟

۱۴۰- متأسفانه اکثر علمای دینی ما می پندارند که فقط احکام شرعی در قرآن مربوط به زندگی مسلمانان در عصر ختم نبوت است و بس . در حالیکه احکام شرعی قرآن شاید بیش از یک در صد از قرآن نباشد .

۱۴۱- آدم و ادریس و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و اقوامشان انواع و درجات و طبقات و مقامات نفس بشر در تاریخ هستند . عارف بزرگ ما ابن عربی در فصوص الحکم این حقایق را به درستی آشکار کرده است . هر مؤمن سالک سیر الی الله همه این درجات و مقامات و طبقات وجود را می یابد و تجربه می کند و مشاهدات و حوادث و معارفی مشابه آن مردان خدا را در زندگی می بیند و می فهمد و می شود تا به محمد می رسد که انسان کامل است و معراج او را نیز در درجه ای درمی یابد و نبوت در او ختم و کامل شده و به امامت رسیده و علوی می گردد . این سیر تعالی درباره زن نیز مصداق دارد . همه امت های انبیای الهی امروزه نیز بر روی زمین زندگی می کنند و همان ماجراها را در شرایط زیستی خود دارا هستند .

۱۴۲- انبیاء و اولیای الهی ظهور درجات نفس مؤمنه انسان در جهان هستند : نفس آدمی ، نفس نوحی ، نفس ابراهیمی ، نفس ایوبی ، نفس یوسفی ، نفس موسوی ، نفس عیسوی ، نفس زرتشتی ، نفس بودائی ، نفس سقراطی، نفس افلاطونی و ... و نفس محمدی . و نیز نفس هاجری ، نفس ساروی ، نفس مریمی و نفس فاطمی .

۱۴۳- و همچنین است نفس فرعونی ، نفس نمرودی ، نفس لوطی ، نفس ثمودی ، نفس عادی و امثالهم .

۱۴۴- قرآن هر آن ، آیه به آیه بر روی زمین جاریست همانطور که خود می فرماید " دین هر آن واقع است"قرآن کتابی زنده و ناطق همه دورانهاست و شناسنامه همه انسانهاست .

۱۴۵- این اساس پدیده شناسی قرآنی و قرآن به عنوان یک پدیده است .

۱۴۶- آن آیاتی که بر دل و مغز پیامبر اکرم(ص) نازل می شد نشانه هائی از " قرآن " بود . و اما آنچه که در کتابهائی که نامش قرآن و در دست مسلمین است می یابیم نشانه هائی از آن نشانه هائی است که بر پیامبر نازل شد : نشانه ای از نشانه !

۱۴۷- از طریق این قرآن کاغذی می توان به آیاتی که بر محمد نازل شد رسید و از آنجا به اصل قرآن و امّ الکتاب رسید که همان لوح محفوظ است که بواسطه آن کن فیکون شد و تمام هستی رخ نمود : کتاب وجود !

۱۴۸- و اما هیچکس بدون معرفت نفس و بدون امام حیّ و یا هدایت ربوبی حق قادر نیست که از قرآن کاغذی به قرآن محمدی و از آنجا به قرآن ام الکتاب برسد .

۱۴۹- در قرآن می خوانیم که مثلاً بر موسی کتاب نازل شد و فلان کس را کتاب دادیم و یا برخی از مخلصین صاحب کتاب شدند . این آن ام الکتاب است یعنی کتاب وجود که از طریق معرفت نفس و سلوک عرفانی این کتاب بتدریج خوانده می شود که : " کتاب وجودت را بخوان که تو خود برای خواندنش کفایت می کنی". قرآن –

۱۵۰- بنابراین فقط انسان عارف می تواند آیات قرآنی را دریابد و قرآن را لمس و درک کند و لاغیر .

۱۵۱- خود قرآن " مطهرون " را کسانی می داند که می توانند قرآن را لمس و درک کنند و لاغیر. و مطهرون یعنی پاکان . و پاکان هم جز اصحاب اعراف (عارفان) نیستند که از هراس دوزخ و شوق بهشت مبرایند و اینست پاکی .

زیرا همه ناپاکیهای آدمی حاصل ترس از عذاب و نابودی و شوق به لذت و عیش ابدی است و عارفان در ورای بهشت و دوزخند و بر هر دو احاطه دارند و قرآن وصف این دو جهان است و اهالی آن و روندگان به سوی آن .

۱۵۲- پس پدیده شناسی قرآنی فقط کار عارفان است و بس . و قرآن را به عنوان یک پدیده ای که جامع همه پدیده های جهان است فقط عارف درک می کند در درجات معرفت .

۱۵۳- پس همه مقامات قرآنی در علم و حکمت و عرفان و فقه و تأویل و فرقان جملگی متعلق به عارفان است که دارای علم لدنی و از نزد خویشند و ربشان خداوند است . زیرا قرآن وجود خویش را یافته اند و می خوانند به مصداق این آیه که : و کتاب وجود خود را بخوان که فقط تو لایق خواندن آن هستی .

۱۵۴- صاحبان کتاب در قرآن همان عارفانند که برخی از انبیای بزرگ نیز به آن رسیده بودند . پس مقام عارفان همردیف انبیای بزرگ الهی است و بلکه در آخرالزمان دارای مقامی برتر در نزد خداوند هستند به مصداق کلام رسول خدا که : در آخرالزمان مؤمنانی از امت من ظهور می کنند که انبیای سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند. این مقام کسانی چون حلاج و بایزید و ابن عربی و مولانا و روزبهان و عطار و حافظ است و عجبا که اکثرشان ایرانی هستند که پیامبر اسلام وعده این امر را هم داده بودند که: عجم (قوم سلمان فارسی) علم را در آسمانها خواهند یافت.

۱۵۵- عارفان همان قرآن ناطق هستند و حاملان ام الکتاب که اصل قرآن است به مصداق علیّین در قرآن که به زعم قرآن کتابی زنده اند و در نزد پروردگار خویشند که مقامشان از مقربین برتر است و مقربین در کمال قرب به علیین می رسند . که سرسلسله همه آنها ائمه اطهارند و علی (ع) .

۱۵۶- پس عارفان استمرار امامت در دوره غیبت امام زمان می باشند . و برترین پدیده های دوره آخرالزمان در جهانند .

۱۵۷- عارفان خود نور پدیده شناسی و قرآن فهمی و خداشناسی می باشند .

۱۵۸- پس تحت الشعاع نور عارفان است که می توان پدیده های جهان و قرآن را شناخت و به آن راه یافت .

۱۵۹- در مطالعه مجموعه آثار اینجانب حشر با انبیاء و اولیای الهی رخ می دهد و بسیاری از آیات غیبی کشف و شهود می گردد و بلکه خداوند دیدار می شود . این اعتراف صدها تن از مطالعه کننده گان این آثار است . یعنی این آثار آئینه پدیده شناسی عرفانی هستند و بلکه نوری است که تحت الشعاع آن پدیده ها حقیقت وجودی خود را آشکار می سازند . و این بدان معناست که این آثار به مثابه نزول دگرباره قرآن و تورات و انجیل و اوستا است و لذا صفاتی چون حکیم و عزیز و کریم و عظیم و مبشر و هادی و مجید و علی و مبین که متعلق به قرآن است در این مجموعه آثار بوضوح جاریست و درک و دریافت میشود و آدمی به حکمت و عزّت و کرامت و عظمت و بشارت و هدایت و مجد و علویت و روشنائی می رسد. و بسیاری اذعان کرده اند که در حین مطالعه این آثار با تمام وجودشان خداوند را درک و دیدار کرده اند و به مستی غیرقابل توصیفی رسیده و از همه گرفتاریها و افسرده گیها و دغدغه ها و بن بست ها نجات یافته اند .

۱۶۰- همه قصص قرآنی بطور بسیار کوتاه و رمزوار و اشاره بیان و شرح شده است بگونه ای که تقریباً هیچ چیز روشنی از هیچ واقعه ای درک و معلوم نمی شود و اگر به یاری احادیث نبوی و علوی نمی بود ما هیچ یک از سرگذشت انبیاء و حوادث اقوام بشری را نمی دانستیم . این بدان معناست که این قصص جمله به قصد به یاد آوردن ذکر شده اند و لذا پس از هر داستانی فوراً مؤمنان دعوت به ذکر (به یاد آوردن) می شوند که اصل واقعه را در خویشتن به یاد آورند . و لذا مکرراً گفته می شود که فقط اندکی می توانند به یاد آورند که مؤمنانند . و این راز پدیده شناسی قرآنی است و درک اسرار و حوادث قرآن به یاری ذکر و کشف و شهود . و حتی وقایع مربوط به قیامت نیز چنین هستند که مؤمنان بایستی اصل واقعه را به یاد آورند . و حتی وقایع ازلی خلقت هم چنین است . و اینست که قرآن را کتاب ذکر (به یاد آوردن) نامیده است خود قرآن. و ذکر اساس کشف و شهود عرفانی است . و قرآن جز از این وادی درک و لمس نمی شود آنهم بواسطه مطهرون یعنی پاک شدگان از دنیا و فنای از خود . یعنی عارفان . و لذا هر نوع برداشت و ادراک از قرآن غیر از این راه منجر به گمراهی یا رسوائی می شود که اکثر به اتفاق تفاسیر موجود در جهان اسلام از این دست هستند .

۱۶۱- و عجبا که تفاسیر گمراه کننده و ظلمانی و مفسرین این چنینی عموماً کشف و شهودهای قرآنی که همان تأویل هستند را تفسیر به رأی می نامند و طرد و لعن می کنند و لذا عارفان را مرتد و زندیق می خوانند و حکم قتلشان را می دهند . حال آنکه این اتهامات لایق خودشان است . آنها هر ادراکی از قرآن را که با فرمولها و محاسبات قیاسی آنها در فقه و کلام و فلسفه و صرف و نحو و حدیث مطابق نباشد تفسیر به رأی می دانند .

۱۶۲- قرآن به لحاظی یک کتاب تاریخ است که تاریخ ازل تا ابد جهان هستی را شامل می شود که دارای سه بخش است : بخش اول آن که تاریخ خلقت است و قبل از خلق آدم رخ نموده است . بخش دوم آن که مربوط به تاریخ آدم بر روی زمین است و بخش سومش که مربوط به تاریخ مابعد از آدم در جهان است . این سه بخش از تاریخ را می توان تاریخ خلقت ، تاریخ بشریت و تاریخ قیامت نامید . که بخش اول و آخرش تاریخ متافیزیکی است و بخش میانی آن تاریخ فیزیکی انسان است که تاریخ تمدن است .

۱۶۳- و عجبا که می توان تاریخ متافیزیکی جهان در قرآن را یعنی تاریخ خلقت و قیامت را بواسطه تاریخ فیزیکی بشر ، به یاد آورد و حتی شهود نمود . و این خاصیت قرآن بعنوان یک کتاب است .

۱۶۴- یعنی بواسطه قرآن می توان به پدیده های عالم غیب و حوادث و حقایق ماقبل و مابعد انسان در عالم ارض رسید تا سر حد مشاهده .

۱۶۵- پس قرآن براستی تنها کتاب پدیده شناسی مطلق جهان هستی است که پدیده شناسی جهان ماورای طبیعت را هم شامل می شود و از زمان فرا می رود و لذا به پدیده شناسی ماورای دهر می رسد .

۱۶۶- پس قرآن پدیده شناسی لامکان و لازمان را هم شامل می شود .

۱۶۷- همانطور که گفتیم این قرآن کاغذی یکی از سه راه و روش دستیابی به قرآن حقیقی بعنوان یک پدیده لامکانی و لازمانی است . و آن دو روش دیگر همانا وادی معرفت نفس و وادی ارادت عرفانی در رابطه با یک عارف واصل است به مثابه امام حیّ .

۱۶۸- قرآن کاغذی ، قرآن صامت است . عارف واصل هم قرآن ناطق است و معرفت نفس در مرحله معرفت قلب هم قرآن شاهد یا قرآن بصیر است .

۱۶۹- و اینست که پیامبر ما در کتابش قرآن می فرماید که : " پروردگارا ببین که این قرآن در میان امت چه مهجور و مفقود و متروک است". وگرنه که قرآن کاغذی در منزل هر مسلمانی هست و در عصر خود پیامبر هم که ورد زبان مسلمانان و ترجیع بند کلام روزمره شان بود . پس منظور قرآن حقیقی است که صورت زمینی اش علی و امامان و عارفان کامل بوده اند و همواره مهجور . و صورت آسمانی اش را هم که جز اهل الله دیدار نمی کنند که در عصر رسول اکرم همان جمال در نقاب فاطمه اطهر بود که جز انگشت شماری لایق دیدارش نبودند که اکثراً همان اهل بیت بودند و یک عجمی بنام سلمان .

۱۷۰- پس قرآن هم همچون همه پدیده های جهان هستی دارای هویت ازلی و ابدی انسان است در دو تجلی آدمی و حوائی . همانطور که حتی جن و شیاطین و ملائک هم در عرصه ظهور دارای صورتی بشری هستند حتی جبرائیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل که حاملان عرش و ملائک مقرّبند .

۱۷۱- قرآن یک کتاب است و انسان هم یک کتاب جاندار است همچون کتابی که خود می نویسد از آغاز تا به پایانش . و هر انسانی در قیامت کبرا دارای کتابی در دست خویش است که کتاب وجود اوست که به مثابه برگی از قرآن است.

۱۷۲- و اما اندکی از انسانهایند که کل قرآن هستند و آنان در قرآن موسوم به علیین می باشند که نخستین آنها همان علی(ع) است .

۱۷۳- به کل قرآن کسی می رسد که به امّ وجود خود رسیده باشد یعنی به امّ الکتاب !

۱۷۴- و می دانیم که در قیامت کبرا نیز خداوند با کتابی در دستش به عرصه ظهور برای خلایق می آید و این کتاب وجود است کتاب قرآن یا امّ الکتاب .

۱۷۵- امام علی (ع) می فرماید که خداوند جهان هستی را از کرم خویش آفریده است و در قرآن یکی از صفات قرآن هم " کریم " است. و در روایت داریم که خداوند نخست این کتاب را نوشت و سپس به آن امر به ظهور فرمود . یعنی این کتاب است که جهان هستی را به امر خدا می آفریند و در حقیقت عامل امر کن فیکون است چون کریم است .

۱۷۶- دیگر از اسماء و صفات قرآن همانا " مبین " است یعنی آشکار کننده. و این نیز معنائی از ظهور هستی است از متن کتاب . و عجبا که هر موجودی در جهان یک آیه است و هر کلامی در قرآن هم یک آیه است . و این همان است . این آیه ظهور آن آیه است .

۱۷۷- می بینیم که همه اسماء و صفات ربوبی خداوند هم بر قرآن هست: حکیم، کریم، مجید، عظیم، هادی و مبشّر، رحیم، شافی و علی و عزیز .

۱۷۸- و در کتاب قرآن نیز شاهدیم که خداوند در صدها آیه با چه غیرت و قدرت و قهر و غضبی از قداست و عظمت قرآن سخن می گوید و از آن دفاع می کند و مردمان را فقط بدلیل انکارش عذاب می کند و بدلیل تصدیقش می بخشد و اجر می دهد.

۱۷۹- چنین غیرت و قدرت و حمایت و عزّتی که خداوند درباره قرآن قائل است مطلقاً درباره پیامبرانش قائل نیست و بلکه خود پیامبران هم مشمول اجر و عقاب مربوط به تصدیق یا تکذیب کتابش می شوند.

۱۸۰- در سوره قلم نیز شاهدیم که خداوند چگونه منکران قلم و کتابش را مورد تهاجم و عداوت و حتی فحاشی و لعنت خود قرار می دهد که گوئی از تمامیت عصمت خود دفاع می کند که براستی هم چنین است و قرآن عصمت پروردگار است و خداوند از همه مخلوقات و ملائک و انبیایش جمعاً اینقدر دفاع نکرده است که از قرآن دفاع کرده است .

۱۸۱- در حقیقت کل بشریت در سرنوشت دو جهانش معلول رابطه و نوع برخورد و سلوک با کتابش قرآن است.

۱۸۲- دربهای بهشت و دوزخ و برزخ و طبقاتش جملگی از قرآن گشوده می شود و اینست که می فرماید کافران بواسطه قرآن گمراه می شوند و مؤمنان هم هدایت می گردند .

۱۸۳- قرآن هم شفا هست و هم شقا . هم نور است و هم ظلمت . هم هدایت است و هم ضلالت . هم رحمت است و هم غضب .

۱۸۴- همه کتابهای الهی ظهور و بروز درجاتی از قرآن بوده اند . و به لحاظ تاریخی نیز می دانیم که سوادآموزی و تعلیم نخستین از طریق کتابهای آسمانی و بواسطه انبیاء و اولیای الهی بوده است . و لذا همه کتابهای بشری بر روی زمین حاصل انواع رابطه و برخورد و سلوک انسانها با کتابهای آسمانی و قرآن است . که در سه دسته هدایت بخش ، ضلالت بخش و مهمل تقسیم می شوند .

۱۸۵- پس همه کتابها بگونه ای فرزند قرآن هستند ، فرزندان خلف و ناخلف آن .

۱۸۶- ترجمه های قرآن بفارسی تاکنون اکثراً بری از هر حس ایمان و معرفت و مسئولیتی خدائی است که بی ضررترین آن ترجمه تحت اللفظی و کلمه به کلمه قرآن است هر چند بس کودکانه و امّی و خام است . و مابقی عمدتاً از روی بولهوسی و خودنمائی و کبر و بازیگری ادبی است و گمراه کننده . و به همین دلیل هنوز مفاهیم و معارف قرآنی وارد فرهنگ ما ایرانیان نشده است و در گویش و زبان روزمره ما هیچ نقشی ندارد و در عوض بجای آن معارف موجود در ادبیات عرفانی ما بخصوص حافظ و مولوی حضوری زنده دارد که تا حدودی جبران کرده است ولی از آنجا که زبان شعر و استعاره است در فرهنگ عملی و جدی ما چندان دخیل نیست الا از روی تفنن .

۱۸۸- این اولین بار است که کل فرهنگ و معارف و اخلاق و باورهای قرآنی بواسطه مجموعه آثار اینجانب بر زبان و ادبیات و اندیشه و فرهنگ ایرانیان وارد می شود. و این توفیقی است که خداوند بجز بنده به کسی در این سرزمین نداده است در کل تاریخ اسلام از آغاز تاکنون. و این بدان دلیل بوده است که قرآن بهمراه روح و ملائک بر اینجانب نازل شد و به زبان فارسی سلیس در مجموعه آثارم جاری گردید و در همه قلمروهای حیات مدرن ایجاد فرهنگ نموده است .

۱۸۹- در قرآن عربی می خوانیم که : " اگر خداوند این کتاب را به زبان عربی سلیس بر محمد نازل نکرده بود احدی ایمان نمی آورد". این آیه بوضوح این حقیقت را بیان می کند که هیچ کتاب آسمانی قابل تحویل و انتقال به زبان و ملت دیگری غیر از همان قوم و زبان نیست و موجب ایمان و هدایت هیچ قوم دیگری که زبانش متفاوت باشد نمی شود . الا اینکه آن کتاب و دین آسمانی بر قلوب مؤمنانی از اقوام و زبانهای دیگری نازل شود . و لذا در طی این چهارده قرن قرآن و اسلام سلمان فارسی و سائر عارفان بوده که موجب ایمان و هدایت ایرانیان در دین مبین اسلام شده است و نه قرآن عربی . یعنی اسلام ایمانی ایرانیان از طریق سلمان و حافظ و مولانا و امثالهم به این سرزمین رسیده است و نه اسلام عربی روحانیت که از طریق دربار بنی عباس به زور و زر و تزویر و تهدید القاء شده است .

۱۹۰- اسلام عربی روحانیت اساساً در ایرانیان ایجاد نفاق و خرافه و ضلالت نموده است و لذا قرآن از منظر این روحانیون نه کتابی برای معرفت و تفکّر بلکه وسیله ای برای ثواب اخروی است و بدرد پس از مرگ می خورد همانطور که برای اموات و در قبرستانها و دعانویسی و استخاره و رمالی و امثالهم .

۱۹۱- یعنی قرآن و اسلام ترجمه ای مطلقاً بر دل و جان و روان و حیات و فرهنگ و احساس یک قوم دیگری وارد شدنی نیست و جز ایجاد نفاق نمی کند . هر چند که حتی ترجمه قرآن هم در نزد اکثر روحانیون اعتباری ندارد و از نظر آنان همان عربی است که خاصیت دارد بی آنکه فهم گردد .

۱۹۲- آن آیه مذکور در قرآن که " اگر این کتاب به عربی سلیس نمی بود کسی ایمان نمی آورد " را اکثر روحانیون دال بر این امر قرار داده اند که همه ملل جهان از جمله ایرانیان هم فقط بایستی با عربی وارد اسلام شوند و قرآن هم جز به عربی موجب ایمان و هدایت نمی شود و ترجمه و تداعی معنای آن باعث گمراهی است. و این عجیب ادراک مالیخولیائی و وارونه از قرآن است . این ماجرای اپرای قرآنی و آوازه خوانی ها هم برآمده از چنین تصوری است و اینهمه تأکید و اصرار و وسواس جنون آمیز در تلفظ و قرائت الفاظ قرآن در قبال انکار مفاهیم و معارف قرآنی دال بر چنین برداشت وارونه ای از آیه مذکور می باشد که براستی یک برداشت ابلیسی است که خصم معرفت گردیده است و اسلام را برای غیر عرب مذهب حماقت و جنون و خرافه ساخته است که اساس نفاق است . این نمونه ای از گمراه شده گی بواسطه قرآن است که اشرافیت زبان عرب و عرب زده گی است که بزرگترین دشمن قرآن و اسلام ایمانی در تاریخ بوده که حاملانش عارفان بزرگ ما بوده اند که قرآن را به زبان فارسی در قلوب خود یافته و به ایرانیان رسانیده اند .

۱۹۳- قرآن و اسلام نه به عربی موجب ایمان و هدایت غیر عرب می شود و نه با ترجمه ، هر چند که ترجمه ای سلیس و عالی باشد . ترجمه قرآن حداکثر می تواند موضوعی برای تحقیق علمی و آکادمیک درباره قرآن و اسلام

باشد و نه موضوعی در جهت ایمان و هدایت روحانی . یعنی همان کاری که محققین اروپائی می کنند که همان را هم ما ایرانیان نکرده ایم و این از نفاق تاریخی ماست . و جریانی که در چند دهه اخیر بواسطه متفکرین ایرانی همچون دکتر شریعتی و طالقانی و مهندس بازرگان و امثالهم آغاز شده بود هم پس از انقلاب اسلامی تحت عنوان مبارزه با التقاط در نطفه خفه و نابود گردید تا اسلام عربی یعنی اسلام نفاق و خرافه بتواند به عمر تاریخی خود بیفزاید و دکان دارانش ورشکست نشوند .

۱۹۴- ولی برای کسی که به نور معرفت ایمان آورده همین قرآن عربی دریائی بی کرانه و بی انتها از اسرار و حکمت های الهی در زمین و آسمان و انسان و تاریخ بشر است و مخزن همه علومی است که انسان مدرن برای حیات معنوی خود نیازمند به آن است و بقول علی (ع) در این کتاب به همه مسائل بشری پاسخ داده شده است. جامعه شناسی ، روانشناسی ، علوم سیاسی ، علوم اقتصادی ، بهداشت و درمان ، تعلیم و تربیت ، علم تغذیه و معیشت ، آموزش و پرورش ، علم خانواده و ... قابل استخراج و تبیین است و ما در مجموعه آثار خود مبانی این علوم را استخراج کرده ایم که می تواند نخستین متون درسی دانشگاهی در رشته های علوم انسانی باشد که البته نیازمند تکمیل و تدقیق فراوان است .

۱۹۵- اگر قرآن موجب هدایت مؤمنان و گمراهی کافران است و رسوائی منافقان ، پس بایستی از هر آیه و معنائی از آن سه مفهوم و طرز فکر و برداشت و احساس و عمل قابل استنباط باشد که یکی مؤمنانه است و دومی کافرانه است و سومی هم منافقانه . که اولی هدایت بخش مؤمن بسوی خداوند و جنت الهی و سعادت و رضایت روحانی می شود و دومی به بیراهه و واژگونسالاری می کشاند و مبتلا به عذابها می کند و سومی هم ماهیت منافقان را رسوا می سازد .

۱۹۶- ادراک مؤمنان و استنباط هدایت بخش قرآن به راه معرفت نفس و به روش تأویل و تعیّن است . ولی نوع گمراه کننده اش به راه قیاس به نفس و منطق استکباری و فنّی و تبدیلی و تجزیه و تحلیل است که به استفاده ابزاری از آیات می انجامد . و اما نوع رسوا کننده اش که مختص منافقان است فقط از منظر توجیه و تقدیس افکار و اعمال کافرانه تفسیر می شود و یک ماسک است که ماسک نفاق را برمی اندازد و منافق را از حریم قرآن و اسلام می راند و بر کفر می کشاند که خود یک جهش در سوی هدایت است .

۱۹۷- برای مؤمنان قرآن آئینه یاد (ذکر) است و از نظر خود قرآن هم این کتاب به یاد آوردن ضمیر ناخودآگاه و علم لدنّی و فطرت ازلی و استخراج اسماء و کلمات الهی است که در ذات خلقت انسان نهاده شده است. و این به یاد آوردن نهایتاً بایستی به یاد خود خدا منجر شود که یادی خیالی و تلقینی بر محور واژه خدا نیست بلکه یادی از کسی است که زمانی دیدار شده است و از یاد رفته و دوباره به یاد آمده است که غایت این یاد همان لقاءالله و معراج است . و لذا خود محمد مصطفی مظهر کمال ذکر است در واقعه معراجش . او ذکر الله اکبر است و لذا یاد خدا از درب یاد محمد(ص) ممکن است و یاد محمد (ص) هم از درب یاد علی (ع) . و یاد علی هم از درب وجود امام حی و پیر طریقت ممکن می شود . پس امام حیّ مهد ذکر است منتهی نه وردی که در دکانهای درویشی تبدیل به تجارت شده است . این ذکر از ارادت قلبی مرید به پیرش حاصل می شود در دل مرید.

۱۹۸- قرآن کریم از منظر مؤمنان آئینه فکر و ذکر است . در وادی تفکر معارف دنیوی دین حاصل می گردد که اساس آن همان احکام شرع است که بواسطه تفکر در هر عصری ابعاد و اعماقی جدید می یابد . ولی در وادی تذکر معارف اخروی حاصل می شود که اساساً شهودی است . ولی این هر دو وجه قرآنی ، از منظر معرفت نفس قابل وصول است و نه علوم قیاسی همچون جامعه شناسی و پزشکی و روانشناسی و امثالهم . از منظر علوم قیاسی همان راه ضلالت حاصل می آید که فلسفه هم از همین دست است .

۱۹۹- بنابراین به محک زدن معارف قرآنی با علوم قیاسی عصر جدید یک ضلالت آشکار است و جز گمراهی حاصلی ندارد و ما این ضلالت را در تاریخ معاصر جامعه خودمان تجربه کرده ایم . مثل تفسیر انقلابی و سوسیالیستی و طبی و ترمودینامیکی و جامعه شناسانه قرآن و یا تفسیر دیالکتیکی قرآن .

۲۰۰- ولی بهرحال آنکسی که روی به قرآن می کند از جهت کسب معنا و معرفت ، خود بخود مشمول یکی از آن سه استنباط و نتیجه طبیعی قرآن می شود و هیچکس قادر به بازداشتن دیگران از این امر نیست و این حکم ذاتی خدا در قرآن است که خداوند کتابش را در اختیار کل بشر قرار داده است .

۲۰۱- و اما معنای دیگر این آیه که " قرآن مؤمنان را هدایت و کافران را گمراه و منافقان را رسوا می کند" لزوماً مربوط به مطالعه و تفکر و استنباط از کتاب قرآن عربی نیست بلکه بدین معناست که هر انسانی اعم از کافر و مؤمن و منافق چه قرآن را بشناسد و بخواند و چه نشناسد و نخواند در مسیر هدایت و گمراهی و رسوائی خود مشمول احکام و حقوق و معارف الهی در قرآن است آگاه یا ناآگاه . یعنی توضیح و شرح علت هدایت و ضلالت و رسوائی انسانها تماماً دلایلی قرآنی دارد و این را البته مؤمنان درمی یابند چه بواسطه قرآن قلبی و چه کتابی . قرآن کتاب قانون خدا در جهان است .

۲۰۲- آن قرآنی که حامل قوانین جاوید عالم هستی و حیات انسانی است و پاسخگوی همه مسائل انسان در جهان در دنیا و آخرت است همین صورت بیرونی این قرآن کاغذی نیست . این قرآن کاغذی در منطق و کلام و آیات و احکام ظاهری اش اساساً بیانگر اوضاع و شرایط و مسائل مسلمانان صدر اسلام در عصر پیامبر است و لذا همه آیات دارای شأن نزول هستند و مربوط به وقایع خاصی در آن عصر می باشند .

۲۰۳- آن قرآنی که بر سینه محمد (ص) یکجا و در بدو نبوتش نازل شد همان نوری است که او را به آسمان هفتم بالا برد و به دیدار خدایش رساند و آنچه که بتدریج در طی بیست و سه سال نازل شد فقط وجهی از آن قرآن قلبی بود که ضرورتهای این دوران رسالت را پاسخگو بود . یعنی این قرآن کاغذی آن قرآن قلبی نیست بلکه برگی از آن قرآن و بروزی از آن در جهت مسائل آن دوران بوده است .

۲۰۴- آن قرآنی که پاسخگوی همه انسانها در همه دورانها تا قیامت کبراست دارای ناسخ و منسوخ نیست . این قرآن جاودانه را مطهرون و اولیای الهی بواسطه نزول های مجدد روح در خود می یابند که وجه کلام و ظهوری آن نیز پاسخگوی هر دورانی است . و لذا بوضوح شاهدیم که این قرآن کاغذی بخودی خود بواسطه آیات ظاهری اش

پاسخگوی مسائل دوران ما در آخرالزمان نیست و اگر می بود که امروزه مسلمانان تا این حد محتاج علوم و معارف غربی و کافرانه نمی بودند و قرآن را رها نمی کردند .

۲۰۵- و تازه حقایق همین قرآن کاغذی را هم فقط کسانی به تمام و کمال درمی یابند که حامل روح زمانه باشند و یا تحت الشعاع یکی از اولیای الهی و مسلح به معرفت نفس و عرفان قرآنی باشند . و این به صرف تحصیلات حوزوی حاصل نمی آید .

۲۰۶- فقط عارفان (اصحاب اعراف) هستند که معنا و تعیّن و مصداق کفر و ایمان و شرک و نفاق و فسق و ربا و زنا و صلوة و زکات و جهاد و انفاق و مخلصین و خاشعین و ساجدین و ... را در جامعه و بر مبنای آیات و تعاریف قرآنی درمی یابند زیرا کافران و مؤمنان و منافقان را به سیمایشان می شناسند .

۲۰۷- فی المثل آنچه که موسوم به فقه اسلامی است و یا محتویات رساله های عملیه مراجع دینی مطلقاً از این قرآن کاغذی قابل استنباط نیست و این احکام بخشی از تأویلات و تعینات قرآن نوری و قلبی است که پیامبر و ائمه اطهار[٤] به مردم عصر خود آموخته اند که پاسخگوی نیازهای انسان آن دوران بوده است . ولی شاهدیم که مطلقاً پاسخگوی نیازها و شرایط انسان مدرن نیست . یک مؤمن عارف و حامل روحی می خواهد که نیازهای انسان مدرن را از قرآن نوری و قلبی خود استخراج کند و به مردمان ابلاغ نماید . ولی این عارفان در دوران ما که خلفای امامان ما هستند ونائب امام زمان محسوب می شوند اکثراً در تقیه و مهجوریت بسر می برند و یا از جانب مردم و حکام انکار می شوند . این بیان آن آیه از قرآن است که پیامبر می فرماید که : پروردگارا ببین که قرآن تو در میان مردم چه مهجور است. این هجران قرآن کاغذی نیست بلکه هجران قرآن های زنده هر دوران است که حامل قرآن قلبی هستند و روحانیون حقیقی دورانها هستند که حامل آن روحی هستند که بر قلبشان بهمراه ملائک نازل شده و کل امر رب و کتاب را در قلبشان جای داده است و باید استخراج شود . این استخراج کار مردمان و علمای دینی و مسئولین جامعه است که به این حاملان قرآن نوری رجوع کنند . زیرا این عارفان در دوره غیبت امام زمان حق ظهور و بروز عامّه ندارند و فقط مؤمنانی را که به آنان رجوع می کنند تحت حمایت و تربیت و هدایت قرآنی قرار می دهند .

۲۰۸- در قرآن می خوانیم که خداوند به مؤمنانش تلقین این دعا را می کند که بگوئید : پروردگارا ما را از امامان هدایت قرار بده! این همان دعائی است که اجابتش همان نزول روح بهمراه ملائک و کل امر رب و کتاب و قرآن نوری است که موجب امامت مؤمن می شود. و این مؤمنان روحانی تأویل کننده اعماق قرآن برای انسان هر دورانی هستند و این همان اصل امامت در مذهب شیعه است که هیچ دورانی بدون امام حیّ نیست جدای امام دوازدهم که در پرده غیبت است .

۲۰۹- قرآن کریم هر چه باشد یک کتاب فقهی و احکام و رساله عملیه نیست و لذا هرگز در این کتاب امر به اطاعت و پیروی از قرآن نشده است حتی همان اندک آیات مربوط به نماز و روزه و حقوق اجتماعی و اقتصادی هم در بطن حکمت های عرفانی آمده است و لذا اصلاً دارای ویژه گی فنّی و فقهی و رفتاری و کاربردی نیست و لذا ترجیع بند همه آیات قرآنی امر به تذکر و تفکر و تدبیر است و نظر کردن و تأمل و استغراق باطنی . و لذا قرآن کتابی آشکارا عرفانی و حکمی است و به معنای حقیقی کلمه یک اثر روشنگرانه و روشنفکرانه و فلسفی و وجودگرایانه می باشد و

در یک کلام امر به باطن گرائی است . و لذا قرآن نسخه کاربردی زیستن نیست و بلکه این نسخه در اطاعت از رسولان و امامان و مخلصین حاصل می آید که قرآنهای نوری و زنده اند .

۲۱۰- ماجرای آیات ناسخ و منسوخ از قابل تأملترین وجه قرآن است که چرا خداوند می بایستی خودش در کتابش برخی از آیات و احکام خود را باطل سازد و در حقیقت در جائی امر به حکمی کند و در جای دیگری آنرا پس بگیرد . این یعنی چه ؟

۲۱۱- همانطور که در قرآن می خوانیم که هر پیامبری ناسخ شریعت پیامبر قبل است. این نیز بیان دیگری از امر ناسخ و منسوخ در قرآن است که بیان نسخ شریعت است .

۲۱۲- ولی در عین حال باز در قرآن می خوانیم که همه پیامبران یکی اند و دین در نزد خدا یکی است و همه بر امری واحدند.

۲۱۳- در اینجا به معنائی واضح تر از حقیقت شریعت می رسیم که شریعت همان سیمای کاربردی دین خدا در هر دوران و درباره هر یک از اقوام و در شرایط گوناگون تطور و تحول و تکامل نفس انسان است . و این مسئله حتی درباره مؤمنان یک مذهب در قومی واحد و زمانی واحد هم مصداق دارد همانطور که پیامبر اسلام می فرماید که " آنچه که برای مؤمنان حسنات به حساب می آید برای مقربین سیئات است ".

۲۱۴- بنابراین مسئله ناسخ و منسوخ امری مربوط به هویت و روح انسان در جهان است و قرآن هم کتاب راهنمای انسان است و حامل علم درجات می باشد که از اهم علوم قرآنی و عرفانی می باشد که بدون درک این علم کل شریعت و احکام دین تبدیل به حربه ای ظالمانه برعلیه دین و انسان می شود و همانطور که شاهد این ستم در همه مذاهب الهی در طول تاریخ بوده ایم که اکثراً بواسطه متشرعین و شریعت پرستان و دکانداران شرع اعمال شده است .

۲۱۵- ستم و معصیتی که کافران ملحد و حربی بر علیه دین و دین داران مرتکب شده اند در قبال ستمی که اهالی شریعت و سردمداران آن مرتکب شده اند بس ناچیز است . و این بیانی از حقیقت قرآن است که موجب گمراهی و رسوائی کافران و منافقان می شود .

۲۱۶- به لحاظی کل قرآن کتاب مبارزه با شرک است که انواع شرکها را معرفی می کند که اساس ظلم هستند و این شرک از ابتدائی ترین صورتش یعنی بت پرستی فیزیکی آغاز می شود و به اشد شرک که پرستش خدای خیالی است می انجامد که خداوند آنرا ظلم عظیم نامیده که کمال شرک و پیچیده ترین شکل آن است .

۲۱۷- پس در اینجا هم شاهد یک نسخ عظیم در قرآن هستیم که در بخشی از آن نهی از بت پرستی شده است و امر به خداپرستی نادیده و خیالی . و در بخش دیگری از آن نهی از خداپرستی خیالی و امر به اطاعت از رسولان و اولیای الهی است که به مثابه بت های زنده و روحانی هستند .

۲۱۸- در برخی از آیات امر به پرستش خدای نادیده است و در برخی دگر می فرماید که آنانکه از دیدار با خداوند مأیوسند و یا درباره اش تردید و انکاری دارند محکوم به دوزخ ابدی هستند. این نیز نسخ عظیم دیگری در محکمات قرآن است .

۲۱۹- بنابراین نسخ فقط شامل متشابهات و احکام شرع نمی شود و شامل اصول و مبانی و حکمت توحیدی هم هست.

۲۲۰- اینست که از این قرآن کاغذی مطلقاً نمی توان حکمی صادر نمود بخصوص حکم قضائی . و این از مهمترین و محوری ترین گمراهی حاصل از قرآن درعرصه شریعت و فقاهت در تاریخ اسلام بوده است که در سائر مذاهب هم سابقه داشته است .

۲۲۱- می دانیم که در دوران حکومت علی (ع) در موارد زیادی جهت جاری ساختن حدود شرعی همچون قتال و سنگسار کردن و تازیانه زدن ، به آن حضرت رجوع می کردند و ایشان به دلایلی از انجام این حدود سر باز می زد در حالیکه بر حسب ظاهر در این موارد در قرآن حکم صریح وجود دارد که از اسرار امامت و قرآن است .

۲۲۲- درک این مسائل هیچ ربطی به تفاسیر رایج فقهی ندارد و حل آن از بطن فقه کلاسیک برنمی آید و امری مربوط به امام است که قرآن زنده دوران است .

۲۲۳- قرآن کتاب عمل و نسخه اجرائی زندگی و حکومت و تعلیم و تربیت عملی و عبادت نیست . قرآن کتاب اندیشه و استغراق و ذکر است و اقیانوس غواصی وجود است .

۲۲۴- اگر قرآن کتاب ذکر است پس کتاب به درون رفتن است . و در این استغراق است که قرآن تجلی می کند در قلوب مؤمنان اهل معرفت نفس .

۲۲۵- اگر بخواهیم قرآن را یک فلسفه بدانیم همان " فلسفه جریان " است که امروزه موسوم به " فلسفه پروسه " است . قرآن کتاب حرکت است : حرکت جوهری انسان در زمان و مکان .

۲۲۶- هر که بر جریان تاریخ حرکت جوهری وارد شود بر قرآن وارد شده است و هر که بر قرآن وارد شود بر جریان جهان وارد شده است . همانطور که قرآن دین خدا را بعنوان " واقعیت " تعریف می کند که : براستی که دین هر آن واقع است. خود قرآن هم بعنوان منطق و عرفات این دین بیان جریان واقعیت هستی انسان در جهان است . قرآن کتاب " رفتن " و تحول ابدی است و اینست راز آیات ناسخ و منسوخ و فلسفه نسخ شریعت ها در یکدیگر . و شرح این حرکت و جریان است و نیز خود آن صراطی است که مؤمن را وارد این جریان می سازد .

۲۲۷- قرآن قلمرو رؤیای صادقه است و همه مکاشفات عرفانی و مشاهدات روحانی از این قلمرو برمی خیزد همانطور که پیامبر اسلام این رؤیاها را بخش عمده و اساسی وحی خود نامیده است و نخستین وحی در غار حرا هم بصورت یک رؤیای صادقه در حال خواب بر ایشان آشکار شد . و قرآن کاغذی به مثابه فهرست مطالب و عناوین این مشاهدات است همانطور که خود کتاب می فرماید که : این نشانه هائی از قرآن است. بنابراین آیات (نشانه های) کتاب

قرآن را کسی درمی یابد و می فهمد که به درجه ای بر عرصه این رؤیاها و مشاهدات غیبی وارد شده باشد . همانطور که کل جهان هستی و موجوداتش در قلمرو محسوسات بشری هم آیات و نشانه هائی از عالم غیب و حضور پروردگار است و لذا زبان حسّی قرآن نیز زبان موجودات محسوس و دنیوی است و لذا در تمام قرآن سخن بر سر این موجودات می باشد مثل گاو ، عنکبوت ، مورچه ، پیامبران ، زمین ، ماه ، خورشید ، کافران و مؤمنان و غیره . همانطور که این موجودات سرنخ ها و آدرس و علائمی از جهان برترند آیات قرآن کاغذی هم چنین است .

۲۲۸- اخبار و اطلاعات و دانش عاریه ای برای انسان فاقد شعور و معرفت جز پریشانی و گمراهی و کبر و غرور و عُجب حاصلی دیگر ندارد . هویت های دانشگاهی عصر جدید نمونه هائی بارز از این ادعاست . حال این گمراهی مضاعف و منافقانه درباره کسانی که فاقد قرآن باطنی اند ولی قرآن کاغذی را می دانند و بلکه از حفظ هستند و حافظ قرآن هم هستند دو صد چندان هولناکتر است . فاجعه حافظان قرآن در صدر اسلام را به یاد آوریم که ابن ملجم و قطامه و عایشه و کعب الاحبار و ابوهریره و دیگران از نمونه های مشهورند که شقی ترین دشمن امام و بلکه قاتلان او بودند یعنی عداوت قرآن کاغذی برعلیه قرآن زنده و ناطق . این ضلالت و رسوائی منافقان است بواسطه قرآن .

۲۲۹- خواندن و دانستن و حفظ قرآن بهر درجه و میزانی برای کسی که ایمان قلبی ندارد موجب ضلالت یا رسوائی است . و ایمان قلبی جدای باورهای دمدمی و سال و ماهی ذهن درباره امور اخروی است .

۲۳۰- قرآن صراط المستقیم هدایت است چرا که کتاب وجود است و خواندن کتاب وجود که همان معرفت نفس است بقول علی (ع) همان صراط المستقیم است.

۲۳۱- بقول علی (ع) سوره حمد عصاره قرآن است و " اهدنا الصراط المستقیم " هم قلب این سوره است . پس این هدایت بسوی قرآن است که شاهراه هدایت است.

۲۳۲- و شاهراه هدایت همان راه دیدار با خداست که حضرت هود (ع) در قرآن می فرماید که خدایم بر صراط المستقیم در انتظار من است. همانطور که امام رضا (ع) می فرماید که اهل معرفت در قرآن با پروردگار خود دیدار می کنند.

۲۳۳- و شرط دیدار با خدا بر صراط المستقیم نلغزیدن بر این صراط است و از این راه خارج و ساقط نشدن .

۲۳۴- هر عهدی که آدمی با خدایش می بندد بر صراطی با خدایش قرار می گیرد که می تواند به دیدار با خدایش برساند در درجات تجلّی . اگر بر این عهد وفا کند و تا به انتهایش ادامه دهد .

۲۳۵- در هر عهدی که انسان با خدایش در درون خود استوار می سازد در حیات بیرونی مصداق عهدی است که با انسانها برقرار می سازد که باید به آن وفا کند . این دو ظاهر و باطن عهد هستند یعنی ایده و عمل عهد .

۲۳۶- هر عهدی که انسان با خدایش برقرار میکند در حقیقت با خودش و با وجدان و ایمانش برقرار می کند که عمل وفای به آن عهد به یک رابطه با دیگران مربوط می شود مثل همسر ، شریک ، دوست ، استاد یا امام و غیره .

۲۳۷- نذرها که خصوصی ترین تعهدات انسان با خداست نیز در قلمرو عمل به دیگران بازمی گردد .

۲۳۸- کل انسانیت بشر مربوط به میزان تعهدات اوست و وفای به آنها .

۲۳۹- و صبر بستر وفای به عهد است و لذا غایت هر امری در قلمرو دین و اخلاق و معنویت است . و آنچه آدمی را وادار به عهد شکنی و بیوفائی می کند بی صبری و فقدان استقامت در وفاست .

۲۴۰- عالم وجود عرصه تعهد عدم به وجود است و لذا همه موجودات عالم متعهد به سر منشأ وجودند و این عهد بستر و علت موجودیت آنهاست . و این وفای به عهد برای همه موجودات عالم همان تسبیح و حمد ذاتی آنها نسبت به سرمنشأ هستی یعنی خداوند است .

۲۴۱- و اما آدمی علاوه بر حمد و تسبیح پروردگارش که اساس وجود او در جهان است یک تعهد برتری هم نسبت به خداوند داراست زیرا خلیفه او در جهان است و اشرف مخلوقات در عالم وجود می باشد . و اما این تعهد برتر انسان به خدایش چیست ؟ عشق ورزی با خدا !

۲۴۲- مقام خلافت اللهی انسان در جهان چیزی جز عشق و رحمت مطلقه او با انسان نیست که مقامش را به انسان وانهاده است و از وجود انسان حقش را آشکار می سازد همانطور که در اولیاء و امامانش کرده است .

۲۴۳- پس انسان علاوه بر تسبیح و حمد و ذکر خدایش متعهد به عشق و رحمت مطلقه او نیز می باشد تا بتواند به حق عشق الهی در خود نائل آید و مقام خلافت اللهی اش را دریابد .

۲۴۴- و اما عشق ورزی انسان با پروردگارش همانست که خداوند با انسان کرده است یعنی واگذاری تمام حیات و هستی و ماده و معنای خودش به او در جریان قمارهای عشق و اخلاص و ارادت مطلقه به خداوند در امتحاناتی که خود خداوند پیش روی مخلصانش می نهد . گذشت خالصانه از جان و نان و مال و فرزند و عیال و آبرو و علم و شهرت و عزّت و امنیّت و بهشت . و این قرار گرفتن بر صراط المستقیم است جهت دیدار با او. و در این گذشت مکر و بازی و شرک نورزیدن و از این صراط المستقیم که همچون موی باریک است نلغزیدن و ساقط نشدن .

۲۴۵- و قرآن کتاب این عشق متقابل خدا – انسان است : منطق عشق الهی !

۲۴۶- سوره حمد که درب ورود به قرآن و عصاره آن است و ستون نماز و عبودیت می باشد سوره عشق ورزی و ایثار خالصانه در قبال خداست که در وسط این سوره بیان شده است که : ای صاحب روز قیامت فقط تو را می پرستم و از تو یاری می جویم پس مرا به صراط مستقیم خودت راهنما باش . و این شرایط ایثار و عشق ورزی و گذشت از خود برای خداست که جز خدا یاوری باقی نمی گذارد و انسان را بر صراط المستقیم دیدار قرار می دهد و او را با یوم الدین و لقاءالله روبرو می سازد .

۲۴۷- سوره حمد سوره برپائی قیامت عاشق است که او را به دیدار با خداوند می رساند در قیامت (یوم الدین) قبل از قیامت کبرا .

۲۴۸- یوم الدین در سوره حمد بمعنای روز روشنائی دین انسان عاشق و خالص است که ذات دین و هویت و عهدش با خدا آشکار می شود و تمامیت وجودش تحت الشعاع نور وحدانی خداوند روشن می شود و این قیامت قبل از قیامت کبرا می باشد مثل موت قبل موت .

۲۴۹- و این قیامت قبل از قیامت مختص عاشقان و مخلصان است و حاصل قرائت قرآن وجود است یعنی عرفان نفس که کوتاهترین راه بسوی خدا (صراط المستقیم) را آشکار می سازد که همان راه بین خود تا خداست زیرا که خداوند مقیم ذات انسان است و مقیم در دل مؤمن است و این کوتاهترین فاصله است .

۲۵۰- مسلماً گذشتن از همه چیز موجب احساس نابودی آدمی شده و او را بر آستانه نابودی قرار می دهد و لذا مجبور است که به ذات هستی خود یعنی خداوند متوسل شود و به او برسد تا به وجود ابدی ملحق گردد و از نیستی برهد زیرا در بیرون از خود جز نابودی در انتظارش نیست پس بایستی به خدای خود ملحق گردد . و این وفای به عهد وجود خویشتن است که خداست .

۲۵۱- هر که قرآن وجودش را بخواند با خدایش دیدار می کند در درجات تجلّی . زیرا قیامت وجودش برپا می شود زیرا قرآن برپا کننده قیامت است و بقول منصور حلّاج هر که قرآن بخواند اهل قیامت است . و چنین کسی قرآن کاغذی را هم درک خواهد کرد .

۲۵۲- همه سوره ها و آیات و قصص و حکمت های قرآن به قیامت منتهی می شود و قرآن قیامت نامه است زیرا کتاب آخرالزمان است و دین آخرالزمان را برپا داشته است . و عجبا که در اندیشه و آثار اکثر علمای اسلامی بندرت از قیامت سخن در میان آمده است الا به تعارف . و این اساس مهجوریت قرآن در امّت محمد است . زیرا امت محمد امّت آخرالزمان است و آخرالزمان شناسی قلب اسلام شناسی است .

۲۵۳- در قرآن کریم یک امر مطلق وجود دارد و آن امر خدا به انسان است در از خود گذشتن به تمام و کمال از عشق و اخلاص و معرفت نسبت به خدایش که علت و منشأ و بستر و مقصد هستی انسان است و در ادای این امر است که انسان صاحب هستی الهی خویش می شود و این یک امتحان محض است و کل جریان زندگی انسان در دنیا و آخرت بر میزان این امتحان به محک می خورد و ارزیابی می شود و اجر و عذاب می گردد . و این تنها امری است که بر ذات انسان حکم می راند و همه قوانین زندگی انسان از این امر متأثر و مأخوذ است و آن امر به عشق ورزی متقابل انسان با خداست . و کل دین و معارف و اخلاق چیزی جز حقوق و آداب و مفاهیم این امر نیست . و امری کمتر از این عشق سلسله مراتب فسق و گناه و شرک و عذاب است . و قرآن شرح این امر است و لذا درک آیات قرآن جز تحت الشعاع امر عشق ممکن نیست . پس قرآن کتاب پدیده شناسی عشق انسان – خداست .

۲۵۴- هر که بر قرآن وارد شود قیامت زندگیش برپا می شود . و اینست نشانه اهل قرآن بودن . و همه اولیای الهی از این جماعت هستند و لذا پرچم داران قیامت دورانهایند چرا که در روز قیامت پنجاه هزار ساله قرار داریم و لذا در هر دوره یک پرچم دار قیامت لازم است حداقل . که نخستین برپا کننده قیامت البته محمد و علی هستند و لذا اسلام دین آخرالزمان و قرآن هم کتاب قیامت است و قیامت نامه .

۲۵۵- ما در یوم الدین هستیم و کسی که یوم الدین و قیامت را درک نکند چگونه می تواند بگوید که ایّاک نعبد و ایّاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم . الا به سهو و جهل و هجو . و اینست فویل للمصلین!

۲۵۶- ایاک نعبد و ایاک نستعین برخاسته از وضعیت یوم الدین است که در آن روز براستی و فی الواقع هیچ دادرسی جز او نیست و نه بفرض .

۲۵۷- ایاک نعبد و ایاک نستعین قلب سوره حمد است و سوره حمد عصاره و درب و قلب قرآن است پس ایاک نعبد و ایاک نستعین قلب قرآن و شعار یوم الدین است که در آن زیست می کنیم .

۲۵۸- و بنده به فضل الهی احیاء گر ایاک نعبد و ایاک نستعین در این دورانم یعنی احیاءگر قرآنم و عارف قیامت و لذا احیاءگر صلوة عارفان و صدیقین و مؤمنین در این دوران هستم .

۲۵۹- و اما اهدنا الصراط المستقیم نیز همان دیدار با خداست بر صراط که فرمود : پروردگارم بر صراط المستقیم در انتظار من است. و این انتظار در عصر آخرالزمان برای عموم مردمان ممکن است .

۲۶۰- و آخرالزمان عرصه صراط المستقیم است . و لذا اینست که در این عصر مخلصین یک شبه به لقاءالله می رسند و مشرکان از صراط سقوط می کنند در درک اسفل السافلین . و اینست که انحطاط و تباهی ها در دوران ما به این سرعت و شدت رخ می دهد و همه امور در غایت و مطلق است .

۲۶۱- هر انسانی سرنوشتی دارد و این سرنوشت برگی از قرآن وجود اوست که در قرآن کاغذی هم دارای نشانه و آیه ای است .

۲۶۲- جهان هستی و زمین و هفت آسمان و هر آنچه بین آنهاست چیزی جز قرآن مصوّر و مجسم نیست .

۲۶۳- هر قلمی که می نویسد و نوشته است جز قرآن ننوشته است و نمی نویسد . اوراقی از وقایع و وضعیت های دوزخی و برزخی و بهشتی قرآن و طبقات و تبعات آن را می نویسد . و اینست که خداوند در کتابش به "قلم و هر آنچه که می نویسد" سوگند یاد کرده است .

۲۶۴- خداوند در قبال انسان ، دل شکسته است زیرا آدمی به عشق و کرم پروردگارش عموماً پاسخ منفی داده است الا انگشت شماری در طول تاریخ بشری . و لذا آن انسانی که به عشق پروردگارش لبیک می گوید سپر بلای کفر و حق نشناسی خلایق در قبال پروردگارش می شود و از عشق پروردگارش در قبال خلق دفاع می کند و بواسطه خلق آزار و شکنجه ها می بیند و دلش میشکند و در این دل شکستگی است که خدایش را دیدار می کند بر صراط المستقیم. یعنی آنجا و آنگاه که تمام خلق از دوست و دشمن متحداً برعلیه عاشق متحد شده و قصد نابودی اش نموده اند . یعنی یکه و تنها ، فقیر و دل شکسته، بیمار و خسته در هجوم تیرباران خلایق، با این ندا به دیدار خدا می رود که: ای مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم . و این برپائی قیامت و اقامه صلوة حقیقی به عنوان

یک واقعه است و نه یک فریضه و عملی مفروض . و این درب ورود به قرآن است . و قرآنی شدن انسان یا انسانی شدن قرآن .

۲۶۵- در قرآن کریم می خوانیم که خداوند نماز را بر قلوب برخی از مؤمنانش نوشته است. و این همان درب قرآن قلبی است که در وجود عارف عاشق بر صراط المستقیم خوانا می شود .

۲۶۶- صراط المستقیم ابراهیم در آتش پدرش رخ نمود . صراط المستقیم هاجر بهمراه کودک شیرخواره اش در صحرای برهوت حجاز بود . صراط المستقیم یونس در شکم ماهی ، صراط المستقیم مریم در حال زایمان عیسی و در اتهام زنا بود که می گفت : ای کاش هرگز خلق نشده و یا نابود می گشتم . صراط المستقیم عیسی بر صلیب یاران بود. صراط المستقیم محمد در اوج جفای قومش بود که او را به آسمان هفتم راه نمود . صراط المستقیم علی در چاههای کوفه بود . صراط المستقیم فاطمه در حالی بود که فرزندان شیرخواره اش از فرط ضعف و گرسنگی در آغوش او غش می کردند و او نه شیری در سینه داشت و نه نانی در سفره . صراط المستقیم ابوذر در حالی بود که در صحرای ربذه با خانواده اش از گرسنگی جان می کند و دختر جوانش را که از گرسنگی مرده بود دفن کرد . صراط المستقیم حسن در حالی بود که کوزه آب زهرآلود شده بدست همسرش را سرمی کشید . و صراط المستقیم حسین هم در صحرای کربلا بود و ... و اما من تمام عمرم را بر صراط المستقیم زیسته ام و لذا همه رهروان این صراط را بخوبی می شناسم و همراهان من هستند و عمری مرا یاری نموده اند تا نلغزم و از او روی نگردانم و به او سوء ظن نیابم و بالاخره باور کنم که بقول پدرم ابراهیم " به غیر خدا همه دشمنان من هستند " زیرا هرگز خدای نادیده و نابوده را نپرستیده ام .

۲۶۷- در منطق قرآنی انسان بدبخت همان انسان قسی القلب و شقی است که با خداوند یعنی با عشق سرجنگ دارد . و خداوند این اشقیاء را به سراغ اولیای خود می فرستد و گاه اولیای خود را به سراغ اشقیاء می فرستد تا آنان را از بدبختی برهانند و قلوبشان را نرم کنند به نور محبت خود . و چه بسا بدست این اشقیاء کشته می شوند و سپس قلوبشان می شکند و نرم می شود در خون اولیای خدا . و رسالت انبیاء و اولیای خدا در میان مردم جز این نبوده است .

۲۶۸- اکثر علما و عوام عدالت را موضوعی صرفاً اجتماعی – اقتصادی – سیاسی می پندارند و این انحراف و ظلمی عظیم در حق عدالت است . این وجه از عدالت صورت و حاصل نهائی عدالت است . عدالت در اصل و اساس خود یعنی اینکه انسان با خدایش به تعادل وجودی برسد در عشق و بر صراط المستقیم آنگونه که شرحش رفت و چنین انسانی برپا کننده عدل در جامعه است . و بدون وجود چنین انسانهائی عدالت ممکن نمی آید . این هسته مرکزی عدالت و نخستین انسان عادل است که وجودش برپا کننده عدالت در جامعه می شود . پس بایستی برای پرورش چنین انسانهائی تلاش کرد . تا زمانی که جامعه ای به درجه حداقلی از چنین عدالت وجودی و باطنی با خدایش نرسیده باشد و یا حداقل درباره اش معرفت ذهنی نیافته باشد تاب تحمل عدالت را ندارد و آنرا اشد ظلم تلقی می کند همچون ماجرای حکومت علی (ع) . و درست به همین دلیل بود که علی حاضر به پذیرش حکومت نبود و آنگاه هم که به اکراه و زور حکومت را پذیرفت پیشاپیش فرمود که : بخدا که تاب تحمل عدالت مرا ندارید.

۲۶۹- مقام عدل وجودی همان مقام استقرار بر صراط المستقیم است بگونه ای که شرحش رفت و این عدل و تعادل انسان – خدا حاصل عشق بین انسان و خداست . و در چنین مواقع و در قبال چنین انسانهائی کل جامعه متحداً به نبردی خونین با او و خدایش می پردازند و این نبرد جامعه با عدالت است و عشق .

۲۷۰- پس نخستین و واجب ترین گام بسوی عدالت همانا تعریف و تبیین عدالت و تبدیل آن به فرهنگ در جامعه است. و این همان کاری است که به آن اشتغال داشته ایم و لذا این نبردی برعلیه یک معنای دجّالی از عدالت بوده است که مساوات و برابری صوری نامیده می شود که درست در نقطه مقابل بی تائی قرار دارد که عین عدالت است .

۲۷۱- سوره توحید را سوره اخلاص هم نامیده اند که بمعنای عشق است و بایستی آنرا سوره عدل هم نامید که غایت این توحید و عشق است .

۲۷۲- انسان بجای اینکه خودش با خدایش متعادل گردد از طریق عشق به او و بی تا شدن چون او ، به همتا و معادل گرفتن سائر چیزها با خداوند مبادرت کرده است که عین شرک است که آنرا ظلم عظیم نامیده است . معادل گرفتن پول، ثروت ، اشرافیت ، هنر ، قدرت ، شهرت ، مردم ، حکومت ، علم ، تکنولوژی ، خاندان و همسر و فرزندان با خداوند. و در میان متشرعین هم شاهد معادل گرفتن شریعت و آداب شرعی چون نماز با خداوند هستیم یعنی این نماز است که پرستیده می شود و نه خدا . و این اشد شرک است که به نفاق می رسد که قلمرو غایت ظلم است .

۲۷۳- کل قرآن چیزی جز بیان توحید و شرک در درجات و انواعش نیست و راه و روش شرک زدائی که همان ظلم زدائی است .

۲۷۴- در حقیقت آدمی بواسطه امور دنیوی و غیر خدائی می خواهد با خدایش معادل شود و این اساس شرک و ظلم است. یعنی به دیگران ستم می کند تا او را معادل خداوند سازند به همسر و فرزند و یاران و زیردستان و کل مردمان.

۲۷۵- در حالیکه انسان در منزه و پاک شدن از کل دنیا و اهلش می تواند به مقام بی تائی برسد و با خدایش معادل شود و این معادله عشق است نه قدرت . این همان مقام خلافت اللهی انسان است . انسان در غایت ضعف است که به این عدل می رسد و لذا خداوند از میان مستضعفین برای خود خلیفه برمی گزیند. یعنی ضعفائی که قدر و حق ضعف را در خود یافته و آنرا تبدیل به نعمات نموده و خدا را سپاس می گویند.

۲۷۶- و صراط المستقیم در غایت ضعف و استضعاف شاکرانه و عارفانه رخ می نماید آنگاه هیچکس با تو نیست الا خصم اند و حتی بدن تو هم خصم تو می شود و با تو سر ناسازگاری دارد و تو را در این غایت ضعف و تنهائی و خطر و شرر که از هر سو تهدید می کند یاری نمی دهد و سربار توست . در اینجا حتی تن تو نیز دشمن تنهائی توست. در اینجا فنا تبدیل به عشق می شود : عشق به فنا که حاصل عشق به خداست . یعنی حتی بر روی خودت هم نمی توانی اندکی حساب کنی و بلکه تن تو هم برعلیه تو عمل می کند چون بیمار است و تو را به آنی تسلیم خصم عشق و عدالت می کند .

۲۷۷- حال اگر بر این صراط که بقولی از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است و سقوط از آن در قعر دوزخ است که در دورترین حدّ از خداست و به امید او به اینجا رسیده ای اگر به دیدارت نیاید و یاریت ندهد چه خواهی شد و چه خواهی کرد ؟

۲۷۸- تا به همین جای راه هم هزاران بار شک کرده ای و به او سوء ظن پیدا کرده و شرک ورزیده ای و باز بخود آمده و توبه کرده ای تا به این وضعیت مطلق رسیده ای به مقام ایاک نعبد و ایاک نستعین و اهدنا الصراط المستقیم . اگر او نیاید چه ؟ اگر تو را بحال خودت رها کند و تماماً تسلیم دشمنانت کند چه ؟

۲۷۹- در چنین وضعی ، مرگ و کشته شدن آسانترین و بلکه مطلوبترین واقعه است و آدمی پیشاپیش از جان خود بارها گذشته و به آن بستگی ندارد . مسئله آبروی عشق است که آیا می توانی بی او آبروی این عشق را در مقابل دشمنان عشق نگه داری بی هیچ توانی ؟

۲۸۰- حق اینست که بر قرار خودش بر صراط بیاید و آدمی را از چنگ دشمنانش برهاند و با خود ببرد . ولی اگر نیامد چه ؟ و این اگر ، راز عشق الهی است که چه قبول افتد و چه در نظر آید .

۲۸۱- اصلاً نکند که به اشتباه به این راه آمده ای و محل قرار عوضی است . و نکند او از این کار و راه و قرار تو بیزار و خشمگین است . نکند که بقول سوره حمد ، بجای نعم و آری گفتن به تو و بر سر قرار آمدن مورد غضب و عذابت قرار دهد و یا تو را در ظلمت به حال خودت رها سازد و از مغضوبین یا ضالین شوی. و این وسوسه های ابراهیم در حال ذبح اسماعیل است . و این ماجرا برای انسان آخرالزمانی که فاقد نبوت و وحی بیرونی است هزار چندان شاقه تر و رعب آورتر و وسوسه انگیزتر و نابودکننده تر می آید . نکند از آغاز تا به اینجا تماماً در خطا بوده ام . نکند آنرا که من خدا می نامم شیطان از آب درآید . و این شرح سوره حمد است که درب ورود به قرآن و عصاره آن است . این شرح انسان قرآنی و قرآن انسانی است . این منطق قرآن است که تماماً منطق عشق است و عقل سرخ و قمار بود و نبود .

۲۸۲- اگر " لاتقنطو"ی او نبودی و او خود به عشاقش امید به رحمت خودش نمی داد و رحمتش را بر عدالتش مسلط نمی کرد چیزی از انسان باقی نمی ماند .

۲۸۳- در اقیانوس بی کرانه و بی انتهای خلقت و هستی او آدمی یک نقطه نابوده است و عشق او به این نابوده کل راز خلقت اوست . و آدمی وجودی مفروض است که در این عشق ورزی با او به موجودی حقیقی تبدیل می شود و قطب عالم هستی می گردد و سپر بلای دشمنان این عشق .

۲۸۴- قرآن کتاب " اشارات " است که مؤمنان اهل معرفت را به وادی ذکر (یاد) هدایت می نماید تا اصل وقایع و حقایق این اشارات را کشف و شهود نمایند . این همان معنای آیات است یعنی نشانه ها و اشارات . و هر درک و برداشت دیگری غیر از طریق ذکر و معرفت نفس موجب ضلالت و رسوائی و بطالت است .

۲۸۵- قرآن " مذکّر " است یعنی به یادآورنده فطرت و ذات الهی انسان و اسماء و کلمات و علم لدنّی است که در ذات خلقت آدم نهاده شده بود . پس اهل قرآن اهل علم لدنّی است . که این یاد در اوجش منجر به لقاءالله می شود همانطور که امامان ما گفته اند .

۲۸۶- و اینست که در قرآن شاهدیم که ذاکران دارای علم وحی هستند آنگاه که برخی به نزد رسول می آیند و از علم وحی سئوال می کنند خداوند به رسول می فرماید که به آنها بگوید که به نزد ذاکران بروند و از ذاکران بپرسند.

۲۸۷- پس بواسطه این ذکر است که ذاکر به قرآن قلبی یا ام الکتاب می رسد . پس بواسطه قرآن کاغذی می توان به قرآن نوری رسید به شرط داشتن گوهره ذکر که همان نور معرفت نفس است . و بدین گونه است که قرآن به زبان امی (مادری) از دل به زبان عارف نازل می شود . و اینگونه است ایمان آوردن اسلامی – قرآنی اقوام غیر عرب . زیرا به منطق خود قرآن عربی ، یک انسان یا ملت غیر عرب بواسطه قرآن غیر عربی ، ایمان نمی آورد و اسلامش مذهب شرک و نفاق و خرافه است و نمازش مصداق " فویل للمصلین " است .

۲۸۸- عارف کامل محی الدین عربی معتقد است که نزول قرآن بر قلب هر انسان مؤمنی در شب قدر بهمراه روح و ملائک و کل امر پروردگارش آن انسان را قطب و امام مبین دوران خود می سازد که اجل دورانی را بسر می برد و دوره جدیدی را آغاز می کند با قرآنی که با نزول جدید بر دلش فرود آمده است و با معارفی که حاصل این نزول روح است . چنین انسانی در حقیقت نائب امام زمان در دوره غیبت است که امامش را نیز دیدارمی کند و بسیاری از وقایع قیامت را در جهان ارض مشاهده می کند . این ادعای ابن عربی را بنده قبل از آنکه به ترجمه فتوحات مکیه دست یابم، در سالهای ۷۳- ۷۲ هجری همانگونه که در زندگینامه ام شرح نموده ام ، تجربه و درک کرده ام . همانطور که عرفان ابن عربی هم که حاصل نزول روح بر ایشان بوده است از قرن هفتم هجری تا قرن چهاردهم سراسر جهان اسلام و بلکه غیر اسلامی را تحت نور هدایت حق قرار داده است و مؤمنان را رهنمون شده است و امثال حافظ و مولانا را پرورده است و قطب عارفان جهان در طی این قرون بوده است . و مشابه همان واقعه بر این جانب رخ نمود که شرحش در سائر آثارم رفته است که به مثابه نزول دگرباره قرآن در عصر مدرنیزم است که در تصدیق و تأویل و تعیّن قرآن عربی میباشد همانطور که قرآن محمدی در تصدیق انجیل است و انجیل در تصدیق تورات است و الی آخر.

۲۸۹- این حاملان روح و امّ الکتاب و کل امر پروردگار به مثابه قرآنهای ناطق هر دورانی هستند و بستر استمرار امامت در دوره غیبت و کانون نور هدایت بر زمین و علی واران تاریخ و صاحبان قلم حق و مظاهر قدر اسلام و آشکار کننده بطون قرآن و تأویل گر آیات قرآنی و تعیّن بخش معارف توحیدی در جهان .

۲۹۰- مطالعه شرح احوال و حوادث مربوط به انبیاء و اقوام بشری در قرآن دقیقاً به مانند آن است که از یک کتاب داستان حجیم فقط چند کلمه یا جمله اش را به ما بدهند و سپس بگویند که مابقی اش را خودتان بفهمید و بیابید و کشف کنید . و این راز " ذکر " است که پس از هر حادثه ای مؤمنان به آن دعوت شده اند و نیز اینکه فقط اندکی هستند که قادر به یادآوردن اصل حادثه اند . و اینست راه تأویل قرآن که به غیر از این هر راه و روشی دیگر به خطا و ضلالت است . و مجموعه آثار اینجانب حاصل به یاد آوردن و استخراج قرآن قلبی است .

۲۹۱- ترجمه قرآن هم بهر زبان دیگری درست مثل ترجمه غزلیات حافظ امری مهمل و بلکه گمراه کننده است مگر آنکه مترجم آن حامل قرآن قلبی و روح باشد که در اینصورت ترجمه آن چیزی غیر از ترجمه ادبی و صرف و نحوی قرآن خواهد بود .

۲۹۲- حافظ شیرازی هم طبق ادعایش در غزلیات ، شب قدر و نزول روح و ملائک را تجربه و درک نموده است و اینست که دیوان او برای ما ایرانیان دریچه ای بسوی عالم غیب است و در واقع وجهی از قرآن فارسی است که بخشی از ایمان اسلامی – قرآنی ایرانیان را نمایندگی و هدایت می کند .

۲۹۳- آثار مولوی نیز چنین است که بقول شیخ بهائی به مثابه قرآن فارسی است .

۲۹۴- و می دانیم که مولوی و حافظ هر یک به فاصله یک نسل به ابن عربی مربوط می شوند . مولوی از طریق صدرالدین قونوی مرید ابن عربی و حافظ هم از طریق روزبهان بقلی که با ابن عربی در ارتباطی عرفانی – روحانی بود و او را در مکه دیدار کرده بود . و علاوه بر این خود شمس تبریزی هم موفق به درک و دیدار ابن عربی در مکه شده بود که او را اعجوبه ای در عرفان می دانست . این حلقه نزول قرآن فارسی در قرن هفتم است که روح و دل و دین ایرانیان را در طی این هفت قرن تغذیه نموده است یعنی حلقه ابن عربی – شمس – صدرالدین قونوی – روزبهان بقلی – مولوی – حافظ .

۲۹۵- اصلاً راه و روش جهانی شدن قرآن و اسلام جز این نبوده و نیست . یعنی اسلام از طریق ترجمه کلاسیک قرآن به زبانهای اقوام و ملل روی زمین نیست که جهانی می شود و زمینه ظهور امام را فراهم می کند بلکه از طریق نزولهای مکرر روح و ملائک است که بر قلوب مؤمنان هر قومی فرود می آید و امّی می شود بر مؤمنان و عارفان ایرانی ، هندو ، چینی ، روسی ، آمریکای لاتینی ، انگلیسی ، آلمانی و ... . در واقع عارفانند که روح و جان و معارف دین محمد را به سراسر جهان می رسانند به مصداق این سخن رسول ما که: " زین پس فقط رهروان معرفت نفس هستند که به حقایق دین من نائل می آیند ". و مهد حقایق دین محمد هم قرآن است . و عارفان اعصار و ملل جهان دریافت کنندگان و حاملان قرآن زنده و بومی در هر زمین و زمانی هستند .

۲۹۶- درباره اهمیت ذاتی و هدایت بخش زبان مادری قبلاً در رساله های متفاوتی از جمله " سرّ واژه " به تفصیل سخن گفته ایم و مخاطبان عزیز را به سائر آثار رجوع می دهم .

۲۹۷- نفس ناطقه در انسان بقول امام محمد باقر(ع) قلمرو الوهیت و حضور پروردگار در بشر است که گوهره اصلی آن زبان است یعنی زبان امّی و مادری . و این نفس ناطقه قلمرو ارتباط انسان با خداست و بالعکس آنهم به زبان مادری و اینست که در قرآن یکی از حجت های برحق رسالت انبیای الهی اینست که به زبان مادری قوم خود از جانب خدا به مردم پیام می رسانند. یعنی خداوند با زبان مادری هر فرد و قومی با او سخن می گوید و سخنش را می شنود و اجابت می کند . فرقه ضاله بهائی در کشورمان حجت دیگری بر حقانیت این ادعاست که پیامبر کذابشان که ایرانی بود با زبان عربی آیات و کتاب آسمانی خود را نازل فرمود و عاقبت به انگلیسی ها پناه برد و خود و پیروانش را رسوای تاریخ نمود و همه را تباه ساخت و جاسوس اجنبی ساخت که برعلیه قوم و فرهنگ بومی خود در ستیزند .

اسلام عربی برای ایرانیان نیز در طول تاریخ فاجعه آفرین و نفاق زا بوده است و هسته مرکزی همه بدبختی های ما ایرانیان تلقی می شود که غرب زده گی ما نیز معلولی از این عرب زده گی ماست زیرا قومی که با خدایش از طریق زبان مادری مربوط نشده باشد قومی بی هویت و بی صاحب است و به تسخیر و تناسخ غیر درمی آید زیرا همواره بر منافقان جهان در طول تاریخ ، کافران صاحب اقتدار حکومت و سلطه داشته اند . زیرا دین و آئینی که بر دل آدمی ننشیند و قلبی و ایمانی نشود به شرک و نفاق می گراید و هرگز معارف الهی به زبان غیرمادری به دل هیچ بشری نمی نشیند و این قانون ذاتی و الهی بشر است که قرآن کریم آنرا تبیین نموده و بر آن اصرار دارد.

۲۹۸- پیامبر اسلام (ص) می فرماید که قرآن را هفت بطن است. این بطون قرآنی بواسطه تفسیر نیست که آشکار می شود بلکه در جریان نزولهای مکرر در طول تاریخ است که عیان می گردد همانطور که کل تاریخ بشر بستر ظهور حقیقت در سلسله مراتب است که در آخرالزمان بطن هفتم آن آشکار می شود که کمالش در ظهور امام زمان رخ می نماید . بنابراین عارفان ما در طول تاریخ محل ظهور بطون قرآن هستند که امام زمان(عج) مظهر بطن هفتم آن است که تمامیت قرآن است و اسلام و دین خدا . او مظهر اسلام ناب محمدی است به کمال و جمال .

۲۹۹- حدیث مذکور از حضرت رسول می فرماید که چون به بطن هفتم قرآن برسی نه کفر بینی و نه ایمان . و این همان قلمرو توحید و وحدت وجود است یعنی آن حقیقتی که علمای شریعت عموماً از درک آن عاجزند و آنرا متهم به الحاد می کنند و این همان ماجرائی است که علمای شرع با عارفان داشته اند .

۳۰۰- قرآن کتاب ذکر (یادآوری) است و مذکّر (یادآور). و عارف جمال این ذکر و مذکّر است و امام زمان هم کمال این جمال است که بطن هفتم قرآن وجود انسان و جهان را به یاد مردمان می آورد و به عرصه شهود می رساند و این شهود همان اساس جامعه امام زمانی است که ظهور جنات نعیم پروردگار در عالم ارض است.

۳۰۱- پس امام زمان(عج) نقد و عیان کننده بطون قرآن است که بطن هفتم آن منجر به ظهور عینی جنات نعیم می شود که حیات بهشتی بشر در عالم خاک و بر روی زمین است . برای درک بهتر این امر به رساله "جامعه امام زمانی" از این جانب رجوع شود .

۳۰۲- همانطور که تمدن مدرن و تکنولوژیکی عرصه ظهور دوزخ و طبقات آن است که در اوجش فرومی پاشد و از این خرابات است که امام زمان به عنوان مظهر جنات نعیم پروردگار رخ می نماید . پس کل تاریخ تمدن بشری عرصه ظهور قرآن بوده و خواهد بود . یعنی قرآن چیزی جز شرح و بیان تاریخ نیست تاریخ تمدن و بلکه تاریخ هستی از ازل تا ابد .

۳۰۳- عجبا این قرآن کاغذی که در نزد مسلمین است حتی به لحاظ ترتیب شأن نزول سوره ها و آیات تقریباً کاملاً وارونه مدون شده است یعنی سوره ها و آیات مکی که در نیمه اول رسالت رسول نازل شده اند در آخر کتاب آمده و وحی مدنی که در نیمه دوم رسالت نازل شده در اول کتاب چیده شده اند . و بیهوده نبوده که علی (ع) قرآن دیگری به ترتیب شأن نزول تدارک دید و به مسجد برد و به مسلمانان داد که تحویل نگرفتند و بلکه به روایتی به تمسخر ایشان پرداختند و حضرت آنرا به خانه بازگردانید و دیگر کسی از آن خبر ندارد که موسوم به کتاب یا قرآن علی است که

مکرراً از زبان سائر ائمه اطهار نقل شده است و به روایتی این قرآن در نزد امام زمان است که دارای هفت فصل یا سوره می باشد که می تواند بمعنای هفت بطن قرآن هم باشد که هفت وادی عرفانی هم برگرفته از این قاعده است .

۳۰۴- این وارونگی سوری قرآن که در نزد مسلمانان است نشانی از وارونگی ادراک مسلمانان از حقایق قرآن است که وحی الهی و دین محمد را به صورت پوستین وارونه بکار گرفته اند . همانطور که فی المثل جای اصول و فروع دین را هم عوض کرده اند و بجای خداوند آداب شرعی را پرستش می کنند .

۳۰۵- این قرآن رسمی را می دانیم که دشمنان امامت علی که وصی محمد بود جمع آوری کردند تا در مقابل قرآن علی قرار دهند چون می دانستند که علی در خانه مشغول تدوین قرآن است و لذا این قرآن رسمی دارای نیتی ضد قرآنی بوده است زیرا علی همان قرآن ناطق بود و لذا راه و رسم این خلفای کودتائی تماماً برخلاف راه و رسم علی بود که راه و رسم قرآن بود و لذا این قرآن ضد قرآن تلقی می شود که ظاهرش هم وارونه است و دیدیم که همین قرآن در دوران حکومت علی بر سر نیزه رفت و علی را از حکومت ساقط کرد و کشت . و علی هم آن قرآنها را جمع نمود و یکجا به آتش کشید و گفت که : اینها مقادیری پوست شتر است و قرآن زنده منم . و لذا امامان بعدی در هر کجا که از قرآن سخنی گفته اند سخن بر سر " قرآن علی " یا " کتاب علی " است یعنی هرگز این قرآن عثمانی را مرجع قرار نداده اند که تحت نظارت کعب الاحبار منافق تدوین شده بود که مفسّر قرآن دربار عثمان بود که ابوذر را به صحرای ربذه تبعید نمود تا از گرسنگی با خاندانش بمیرد .

۳۰۶- در حقیقت این قرآن رسمی آنتی تز قرآن محمد و علی است و به قصد نبرد با دین محمد جمع آوری شده است و می دانیم که خلفای بنی امیه و بنی عباس تا چه حدی درباره این قرآن تعصب داشته اند و درباره اش سرمایه گذاری می کردند و آن دسیسه فلسفی حادث یا قدیم بودن قرآن را براه انداختند و بسیاری را بر سر این فتنه کشتند .

۳۰۷- داستانی مشابه قرآن تقریباً درباره سائر کتب آسمانی همچون تورات و انجیل هم در تاریخ رخ نموده است و این از اسرار الهی است که این اناجیلی که در دست مسیحیان است هیچ ربطی به انجیل مسیح ندارد بلکه قصه هائی است که برخی از یاران حواریون به نقل از حواریون درباره مسیح نوشته اند که حدود دو قرن پس از عروج مسیح بوده است و متن این اناجیل کمترین معنائی از کلام الله را به خواننده القاء نمی کند و هیچ نشانی از خدا و کلام او مستقیماً در اناجیل به چشم نمی خورد . تورات هم به نوعی دیگر چنین است . اوستا هم سرنوشتی مشابه داشته است. و این رازی بس در خور تأمل است .

۳۰۸- علی (ع) می فرماید که در نزد عارفان مفاهیم و کلمات زیر و رو و واژگون می شوند . این حکمت علوی درباره کتابهای آسمانی نیز مصداق دارد . و گوئی هر حقیقتی در جهان بشری دارای یک آنتی تز و نعل وارونه و دجّال است که ابلیس بدست منافقان بر سر راه بشریت نهاده است . و فقط عارفانند که اصل هر حقی را از جعلش تشخیص می دهند .

۳۰۹- پس اینکه تا چه حدی این قرآنی که در نزد ماست با قرآن علی (ع) مطابقت دارد یا نه خدا بهتر می داند ولی این وارونه بودن ترتیب سوره ها که برخلاف شأن نزول است امری بدیهی می باشد و به اعتراف بسیاری از علمای

اسلامی و قرآن شناسان بسیاری از آیات در قرآن بر سر جای خود قرار ندارند و به ادعای برخی از علمای شیعه بسیاری از آیات مربوط به امامت و اهل بیت از قرآن حذف شده است . ولی به اعتراف تقریباً همه علمای سنّی و شیعی هر آنچه که در این قرآن حضور دارد کلام الله و وحی محمدی است و درست است هر چند که بر سر جای خود نباشند و دارای ترتیب نزول وحی هم نباشند . و همین قرآن منبع فیض عظیمی از حکمت و معرفت و اسرار هستی برای علما و عارفان بزرگ در طول تاریخ تا به امروز بوده است .

۳۱۰- در همین قرآن موجود آیه ای وجود دارد که می فرماید برخی به دستان خود کتابهائی می نویسند و آن را به خدا نسبت می دهند. مصداق این آیه جز همین کتابهای موسوم به کتابهای آسمانی یعنی تورات و انجیل و اوستا و قرآن نیست زیرا جز اینها کتاب دیگری در جهان نیست که چنین نسبتی داشته باشد و کلام الله خوانده شود و مردم به آن باوری داشته باشند . حقیقت هم این است که این کتب نه از آسمان آمده اند و نه خدا آنرا نوشته و نه حتی پیامبران آنرا نوشته و یا به امر آنها نوشته شده باشد . و قرآن هم تا حیات پیامبر اسلام هرگز مکتوب نشده بود و در اذهان برخی اصحاب وجود داشت که معروف به حافظان قرآن بودند که برخی از آنها منافقان معروفی بودند . و مکتوب کننده و جمع آورنده این قرآن موجود هم دشمنان آشکار رسول خدا و اهل بیت او بودند . و این امری بس قابل تأمل بر اهل معرفت است .

۳۱۱- برخی از ما می پرسند که چرا شما خودتان مجموعه آثارتان را بر محور معارف قرآنی نگاشته اید . پاسخ اینست که بنده این قرآن موجود را پس از واقعه نزول روح کشف و درک کردم و آثار بنده بر اساس معارف قرآنی است که بر قلب و جان خودم نازل شده بود و برخی از آنها در قرآن موجود هم وجود دارد و لذا این آیات را که مورد قبول همگان است بکار گرفتم تا حجتی مضاف بر عقل و معرفت باشد .

۳۱۲- برخی هم می گویند که زیر سئوال بردن این قرآن موجود در نزد مسلمین موجب تفرقه و فروپاشی اسلام در جهان می شود و این قرآن حداقل چیز مطمئنی از اسلام است که برای مسلمین باقی مانده است و نباید آنرا خدشه دار ساخت . اولاً که در عصر حاضر هیچکس چون بنده برای تبیین حقایق و ارزشهای انسانی و الهی از آیات قرآن موجود بهره نگرفته است و بلکه آنرا در اوجش احیاء و اثبات و تصدیق کرده است و آنرا دوباره به میدان حیات مدرن وارد نموده است . و ثانیاً هدف از این سخنان و حقایق تاریخی اینست که حق امام و امامت آشکارتر شود و لذا برای ما شیعیان امامیه این خدشه کمترین مشکل دینی ایجاد نمی کند زیرا برای یک مسلمان شیعه بدون وجود امامی زنده حتی نماز هم معنائی ندارد تا چه رسد به قرآن و معارف و اسرار آن که کار علما و عارفان است و نه عوام .

۳۱۳- و نکته دیگر اینکه اگر قرار بود که با خواندن کتاب قرآن هدایت و رستگاری حاصل شود ولاغیر می بایستی فقط اشراف رستگار شوند که امکان تحصیلات عالی دارند و مابقی مردم همه به جهنم بروند . در حالیکه اتفاقاً درست به عکس است و اکثر رستگاران مستضعفین و بی سوادان تاریخ بوده اند که حتی یک آیه از قرآن را نمی دانسته و معنایش را هم درک نمی کردند . آنچه که موجب هدایت است نه اطاعت و پیروی از کتاب قرآن که اطاعت از رسولان و امامان است بقول خود این قرآن.

۳۱۴- در زمان رسول اکرم بیشتر مخلصین از بردگان و بیسوادان بودند و بیشتر منافقین هم از حافظان قرآن . مثل عمّار و ابن ملجم . مثل ابوذر و ابوهریره .

۳۱۵- اگر خواندن و فهمیدن قرآن باعث هدایت شود بایستی امروزه که اکثریت مردمان باسوادند هدایت یافتگان می بودند زیرا اکثر بشریت قادر به مطالعه کتب آسمانی هستند . ولی چنین نیست و بلکه بعکس نیز هست . همانطور که خود قرآن هم اکثر اهل کتاب (اهل سواد) را مشرک و منافق می داند.

۳۱۶- قرآن به زعم خودش کتابی است که آنچنان را آنچنان تر و اینچنین را اینچنین تر می کند یعنی هر کسی را در هر آنچه که هست شدیدتر و سریعتر می کند و به غایت خود می رساند از این معنا باید گفت که باعث تشدید و تسریع حرکت هر کسی در همان سمت و سوی زندگیش می شود و او را در آنچه که هست هدایت می کند و هر کسی همان چیزی می شود که هست و می خواهد باشد . این نیز از معجزات قرآن است . کافر را کافرتر ، مؤمن را مؤمن تر و منافق را منافق تر می کند . و این یعنی رشد بمعنای کامل و وسیع کلمه برای کل بشریت . امروزه جامعه خود ما مصداق کاملی از این ادعاست که در عده بسیار قلیلی شاهد اشد ایمان و اخلاص هستیم و مابقی مردم غرق در اشد کفر و نفاقند و این از برکات قرآن خوانی در سالهای پس از انقلاب است .

۳۱۷- جامعه روحانیت در همه مذاهب که شغلشان مطالعه مستمر کتب آسمانی است حجّت دیگری بر ادعای مذکور است که در این جامعه شاهد اشد ایمان در انگشت شماری از آنان هستیم و مابقی آنها امامان شرک و نفاق هستند که اشد کفر است . زیرا طبق سنت الهی در قرآن همواره اکثریت هر اجتماعی غیرمؤمنان هستند .

۳۱۸- و عجبا که جامعه روحانیت هر مذهبی در صف مقدم انکار و نبرد برعلیه انبیاء و اولیاء و عرفا بوده که مصادیق عینی و اسوه های کتاب آسمانی بوده اند . و این همان معنای قرآن ضد قرآن و مذهب ضد مذهب است. یعنی نبرد دارندگان کتاب کاغذی برعلیه کتاب قلبی – نوری . نبرد کتاب مرده با کتاب زنده . نبرد وحی سوادی با وحی نوری . نبرد دین کتابی با دین روحانی . نبرد دین تاریخی با دین زنده . نبرد کتاب پرستان برعلیه خداپرستان . نبرد شریعت پرستان برعلیه حقیقت پرستان . نبرد کتاب صامت با کتاب ناطق . در روایات شیعی نیز آمده که در صف مقدم منکران و دشمنان امام زمان هم گروهی از سادات آل محمد و فقیهان و متشرعین قرار دارند یعنی پرستندگان کتاب کاغذی برعلیه قرآن زنده . نبرد بین ایده خدا و نور خدا و این نیز از اسرار قرآن است .

۳۱۹- قرآن هم آیات هدایت بخش دارد و هم گمراه کننده . خود قرآن هم می گوید که مؤمنان بسراغ آیات محکم قرآن می روند و منافقان هم بسراغ متشابهات می روند. یعنی مؤمنان بسراغ حکمت ها می روند که محکمات قرآن هستند و کافران و منافقان هم بسراغ آیات متشابه می روند که اکثراً مربوط به احکام است . از همین نکته می توان تفاوت بین حکیمان و عارفان را از متشرعین و آداب پرستان که اسیر وسواس احکام هستند تشخیص داد .

۳۲۰- در قرآن آیات ضد و نقیض فراوان است که گاه درباره امر واحدی دو حکم یا معنای متضاد وجود دارد اینهم مربوط به دو گروه مؤمن و کافر است که مؤمنان بسراغ یک دسته از آیات می روند و کافران هم بسراغ دسته نقیض آن. مثلاً درباره امر هدایت و جبر و اختیار دو دسته آیات متضاد وجود دارد که یک دسته می گوید که امر هدایت امری جبری و مربوط به اراده خداست که هر کسی را که بخواهد هدایت یا گمراه می کند و این مکتب اهل جبر است . و دسته دیگر می گوید که هر انسانی که بخواهد خودش هدایت یا گمراه می شود . و این مکتب اهل اختیار است . مؤمنان که اهل اختیارند بسراغ این دسته از آیات میروند و کافران که اهل جبرند بسراغ دسته متضاد آن میروند. و اما عارفانند که هر دو دسته را درمییابند و حق واحده این آیات بظاهر متضاد را درک می کنند . و این نیز از اسرار و معجزات قرآن است .

۳۲۱- در تاریخ تفسیر و تبلیغ کتب آسمانی در هیچ مذهبی چون اسلام درباره اعجاز و کرامات کتاب آسمانی اش سخن نرفته است و اساس و عمده این سخنان کرامت بار و اعجاز آفرین از زبان عارفان است که باطن قرآن بوده اند مثل آثار ابن عربی که اعجاز قرآن را در اوج خود آشکار ساخته است و پس از او مثنوی مولوی است که بطون شش گانه قرآن را در شش دفتر عیان نموده است و نیز سائر عارفان .

۳۲۲- همانطور که اقامه صلوة اجر صدیقین است ورود به معارف و نور قرآن هم اجر مطهرون است که از دنیا پاک شده اند و هیچ تعلقی به آن و اهلش ندارند و مردمان را برای خدا دوست می دارند و در عطش شناخت حقیقت هستند و دیدار با پروردگار . زیرا به قول خود قرآن آنانکه به دیدار پروردگار خود امیدی ندارند و یا آنرا منکرند کافرند و لذا از رحمت خدا که همان قرآن است دورند .

۳۲۳- از خود قرآن درک می کنیم که همه قاریان و مطالعه کنندگان قرآن مؤمنان نیستند بلکه کافران و منافقان هم با قرآن سر و کار دارند . و البته هیچکس خودش را کافر و منافق نمی داند و فقط مؤمنان هستند که در خود کفر و نفاق را کشف می کنند و بندرت جرأت می کنند که خود را مؤمن بدانند و بر سر ایمان خود چون بید می لرزند . ولی به زعم قرآن کریم ، کافران کسانی هستند که در درستی راه و رسم و اعمال و پندار خود کمترین تردیدی ندارند و خود را هدایت یافته می دانند.

۳۲۴- آنچه که ایمان نامیده می شود ایمان به خدا و آخرت و قیامت و حقانیت رسالت انبیای الهی جملگی قول قرآن است و لذا اصل و اساس ایمان همانا ایمان به قرآن است و اینست غیرت و خشم خدا درباره منکران این کتاب و آیاتش .

۳۲۵- پس ایمان و کفر و نفاقی جز ایمان و کفر و نفاق نسبت به قرآن نیست . و نیز علم و جهلی هم جز علم و جهل در آیات قرآن نیست . و هدایت و ضلالتی هم جز هدایت و ضلالت بواسطه قرآن نیست . و یأس و امیدی هم جز امید و یأس نسبت به آیات قرآن و وعده هایش نیست .

۳۲۶- و قرآن هم کلام خداست . و لذا ایمان یعنی باور به کلام او . و باور به اینکه این کلام از اوست که خالق و رازق و حافظ و مبدأ و معاد هستی است و انسان را از سر لطف و عشق خود جانشین خود قرار داده است .

۳۲۷- و اما چگونه می توان باور کرد که آیات قرآن همان کلام خالق است . قبل از هر چیزی بایستی اصلاً به وجود خالق باور داشت و این باور پیش شرط قبل از قرآن است و لذا در قرآن می خوانیم که مؤمنان یعنی کسانی که به وجود او پیشاپیش باور دارند آیات این کتاب را هم تصدیق می کنند یعنی باور می کنند که این کتاب کلمات اوست. یعنی کسی که خدا را باور داشته باشد سخنانش را با نخستین شنیدن درک و باور و تصدیق میکند و کلماتش را می شناسد.

۳۲۸- یعنی آدمی بواسطه قرآن ایمان نمی آورد بلکه مؤمنان بواسطه آن هدایت می شوند بسوی خداوند تا مقام لقاءالله . به همین دلیل با ظهور همه انبیای الهی که رسالتشان با وحی آغاز شده است آنانکه قبلاً ایمان داشته اند به محض دیدار با پیامبران به آنان ایمان آورده اند و از یارانشان شده اند چون نخستین کلام الهی را از زبانشان شنیدند و مابقی بواسطه کتب آسمانی و کلام وحی ایمان نیاوردند همانطور که در قرآن می خوانیم که جز همان کسانی که در آغاز ایمان آوردند دیگر کسی ایمان نمی آورد و با استمرار وحی الهی فقط بر کفر و شقاوت کافران افزوده می شود و هر چه که حجت و معجزه بیشتری می بینند منکرتر و عدوتر می شوند . و این همان معنای قرآنی است که کافران بواسطه قرآن کافرتر و گمراه تر می شوند و منافقان هم رسوا می شوند. زیرا ظهور پیامبران در هر عصری همانا ظهور کلام خدا در میان بشر است یعنی ظهور وجه و طبقه ای از ام الکتاب و قرآن است و معجزات آنها هم ظهور برخی از آیات قرآن است .

۳۲۹- و اما سئوال اینست که چگونه آدمی ایمان می آورد . و ایمان چگونه واقعه ای در وجود انسان است .

۳۳۰- خود قرآن می فرماید که هیچ دلی بدون اذن خدا ایمان نمی آورد. پس ایمان یک واقعه الهی تحت امر مستقیم خدا در دل و جان و روان انسان است . ایمان نوری از جانب خداست که در دل انسان نهاده می شود که وجود از تاریکی خارج می شود این نور همان حضور خدا در بشر است و لذا مؤمن از اسمای الهی است .

۳۳۱- و در قرآن می خوانیم که اگر خداوند می خواست همه مردمان جهان مؤمنانی خالص می شدند.

۳۳۲- و اما خداوند به قلوب چه کسانی نور ایمان اعطا می کند ؟ که بواسطه این ایمان است که قرآن درک و تصدیق می شود و راه هدایت بسوی خداوند را می نماید .

۳۳۳- ایمان موتور حرکت بسوی خدا جهت دیدار با اوست و قرآن هم نشانه های این راه است که راه را می نمایاند .

۳۳۴- طبق قول قرآن همه کافران ایمان مؤمنان را قلباً دوست می دارند و آنچه که مانع ایمان آوردن آنهاست اصرارشان در اعمال زشت و گناه و تبهکاری است.

۳۳۵- پس خداوند به کسانی نور ایمان اعطا می کند که از اعمال زشت و پلیدی و شرارت بیزار و مایل به خیر و نیکی باشند . یعنی ایمان اجر خیرخواهی و درستکاری است که انسان مؤمن را بسوی قرآن و آیاتش رهنمون می شود و این اجر برتر است که به دیدار با خدا منجر می گردد .

۳۳۶- پس اهل قرآن شدن و قرآنی شدن و راه یابی به قرآن و معارف و اسرار آن برترین اجر خدا به انسانهای نیکوکار است . یعنی اجر تقواست .

۳۳۷- و قرآنی شدن یعنی باطن بین شدن . و سپس حقیقت عالم موجودات را درک کردن . همانطور که پیامبر ما می فرماید : خدایا حقیقت وجودی اشیاء را همانگونه که هستند بمن بنما. و این بدان معناست که انسان قرآنی صورت جاودانه و ذاتی موجودات را می بیند زیرا آنچه را که حواس غریزی بشری می بیند صورت میرای جهان است . و دیدن صورت جاودانه اشیاء همانا دیدن آیات است . قرآن هر موجودی در جهان را بعنوان یک آیه یا نشانه ای از خدا آشکار می سازد و جهان را خدائی می نماید که صورت حقیقی آن است .

۳۳۸- در قرآن هر چیزی نشانه ای از حضور خداست . و این جهان بهشتی است که حضور اوست . پس ورود به قرآن برای مؤمنان ورود به جنت است . قرآن درب جنتی و رضوانی جهان است . و اینست که امام رضا می فرماید که شیعیان ما در قرآن با خداوند دیدار می کنند.

۳۳۹- بقول قرآن دو نوع ایمان و مؤمن داریم . مؤمنی که در مسیر هدایت و سیر و سلوک الی الله است و مؤمنی که در راه هدایت نیست و سرگشته است. اولی مؤمنی دارای امام و پیر طریقت است و دومی مؤمنی بی امام است که باز بقول قرآن اگر صبر پیشه کند و ایمان خود را نفروشد دیر یا زود امامی به دادش خواهد رسید و اهل هدایت خواهد شد یعنی اهل قرآن خواهد شد و آیات قرآن را در زندگی کشف خواهد کرد .

۳۴۰- قرآن به لحاظ لغت بمعنای " کتاب خواندن " است . و این خواندن جهان است . در قرآن همه موجودات عالم هستی سخن می گویند با انسان . پس قرآن درب ارتباط انسان با جهان است . و لذا انسان قرآنی انسانی جهانی است یعنی انسان وحدت وجودی . و این مقام عبادالله الصالحین است که با جهان هستی به صلح رسیده اند از درب قرآن .

۳۴۱- قرآن کتاب دعا نیز هست یعنی کتاب امیال و خواسته های بشر است که یک نوع از این خواسته ها به دوزخ می رساند و نوع دیگرش هم به جنت منتهی می شود . در دوزخ این امیال دچار قحطی ابدی می شوند و در جنت اجابت ابدی می شوند .

۳۴۲- قرآن به انسان می آموزد که اگر خواسته هایش را از خدا بخواهد به بهشت می رسد که قلمرو اجابت است آنهم اجابتی کن فیکونی . ولی اگر از خود بخواهد به دوزخ می رسد که عرصه ناکامی مطلق است و جهان ضد دعاست .

۳۴۳- قرآن به انسان می آموزد که تنها دعای اجابت شونده بواسطه خداوند اینست که خود او را بخواهیم که : ادعونی استجب لکم! زیرا هر خواسته دیگری را می توان از غیر او هم طلب کرد و بمیزان نیاز و تلاش حاصل نمود . پس تنها دعای اجابت شونده بواسطه خود خداوند همانا تقاضای دیدار با اوست . یعنی خداوند خودش به انسان تلقین می کند که از او تقاضای دیدارش کنیم . و این دعا در هیچ کتاب دیگری جز قرآن وجود ندارد . پس بواسطه قرآن می توان با او دیدار کرد همانطور که محمد و علی و فاطمه دیدار کردند . و شیعه آنها هم باید از آنها پیروی کند .

۳۴۴- قرآن عجیب ترین موجود جهان است . قرآن ذهن و منطق خداوند است که به آن امر به کن فیکون نموده و جهان هستی پدید آمده است . پس قرآن خلاق نیز هست . آنقدر خلاق است که الفاظ را در انسان اهل ذکر تبدیل به یاد می کند و یاد را تبدیل به حضور و ظهور ذات هستی می کند که غایتش دیدار با جمال پروردگار است .

۳۴۵- پس براستی قرآن به مثابه ناموس خلقت است و لذا خداوند منکرانش را به همه زشتی ها متهم می کند در سوره قلم : زناکار ، پلید ، شرور ، بخیل ، بی حیا ، هرزه و احمق.

۳۴۶- قرآن لوح فشرده کائنات است که رمز گشایش این لوح بدست مطهرون است یعنی عاشقان . زیرا فقط عشق دیدار اوست که انسان را از دنیا پاک و بی نیاز می سازد .

۳۴۷- قرآن ذات جهان است و لذا کسی بر آن وارد می شود که از جهان پاک باشد یعنی از صفات منزه باشد .

۳۴۸- اگر صراط المستقیم همان معرفت نفس است و قرآن کتاب وجود است پس اهدناالصراط المستقیم بمعنای هدایت بسوی قرآن و ورود بر آن است که به دیدار با خدا می انجامد بر صراط . همانطور که معرفت نفس راه خداشناسی است و کمال خداشناسی هم خدابینی است .

۳۴۹- صفت " عزیز " و " رحیم " دو تا از مکررترین صفات و اسمای الهی در قرآن است و هیچ صفاتی همچون عزّت و رحمت خدا در کتابش مورد تأکید قرار نگرفته است و بندگانش را در اشد امتحانات و بلایا دعوت به توسل به این صفاتش می کند چرا که در امتحانات الهی آنچه که مورد خدشه و لطمه قرار می گیرد عزّت و رحمت در بشر است و در هر بلائی چنین است زیرا فقدان عزّت ، رسوائی و خفت و خواری است و فقدان رحمت هم زجر و درد و عذاب است . و لذا عزّت و رحمت دو تا از محوری ترین و واجب ترین نیاز وجودی انسان است که انسان بمیزان تقرب و توکلش به خداوند درمی یابد . زیرا همه امیال و آرزوها و تلاش های بشری جهت رسیدن به عزّت و رحمت بیشتر است و اینست علت تکرار این دو صفت خداوند در کتابش . بدین طریق قرآن راه تقرب الی الله و روش دستیابی به حیات بهشتی است از همین دنیا . و اینست معنای این آیه که : این کتاب رحمت و شفائی برای مؤمنان است.

۳۵۰- و انسان فقط در امتحانات و بلایاست که دیگر جز خدا یاور و دادرسی نمی یابد و صراط المستقیم ارتباط با او را می یابد و این یک توفیق اجباری است که بلاواسطه دست بسوی عزّت و رحمت و شفقت او دراز می کند بی هیچ شرکی . زیرا تنها مانع اجابت دعا همانا شرک است زیرا خداوند دعاهای مشرکانه را اجابت نمی کند . یعنی تا زمانیکه انسان خدا را بهمراه چیزها و کسان دیگری به یاری می طلبد و بر روی غیر خدا حساب بازمی کند . و لذا آنگاه که بلائی رخ نمود که جز او دادرسی نباشد و کاری از غیر او برنیاید آدمی بر صراط المستقیم هدایت قرار گرفته است و این بلایا را نعمت گویند یعنی بلی گفتن خدا به انسان : نعم گوئی خدا به بنده اش !

۳۵۱- و از میان همه راههای مستقیم بین انسان و خدا هیچ راهی کوتاهتر و بیواسطه تر از درب قرآن نیست زیرا در قرآن خداوند است که با انسان مستقیماً سخن می گوید منتهی از زبان خود انسان . و آیا راهی کوتاهتر از این رابطه

ممکن است که خدا با زبان انسان (قاری قرآن) با انسان سخن گوید . آیا مفهوم است ؟ اندکی تأمل کنید در این نکته و راز آشکار .

۳۵۲- قرآن راز آشکار است آنقدر آشکار و عیان که آدمی را دچار سهویت و کرختی می کند و انسان عظمت واقعه را از یاد می برد و نسبت به آن کور و کر می شود و برترین و عالی ترین و عادی ترین راز آشکار آن سوره حمد است که گفتگوی توأمان انسان و خدا با یکدیگر است .

۳۵۳- انسان اگر در حین قرائت و تأمل در آیات قرآن یقین و حضور داشته باشد که این کلام خداست او را دیدار میکند. از هر صدها هزارها آدمی که قرآن را تلاوت و تأمل می نماید شاید یکی براستی قلباً این باور و حضور و شعور را داشته باشد که این کلام خداست با او . در اینصورت او را روبروی خود می یابد و این گفتگوئی رو در رو میشود. هر کسی این سخن را باور کند او را در حین تلاوت قرآن دیدار می کند . وقتی قرآن را می گشائی باید بدانی که در حضور خدا نشسته ای . آنانکه دیدارش را باور و امید ندارند این سخن را باور نمی کنند . و به زعم قرآن اینان کافرانند ، کافری مسلمان. آنانکه خدا را در جائی بس دور می خوانند بر پشت بام آسمان.

۳۵۴- به یاد می آورم که سالها پیش از این در حین تلاوت قرآن در نیمه شبی به این آیه رسیدم که " ای مؤمنان بگوئید که خدایا بر ما نظری کن مگوئید که خواسته های ما را اجابت کن ". با خواندن این آیه معنایش در دلم خطور کرد و از خدا طلب نظری نمودم که لحظه ای بعد در همان حال دچار حالی خلسه وار و رؤیائی شدم بین خواب و بیداری و دیدم که سقف آسمان شکافته شد و چشمی آشکار شد که بر من مینگریست و من از فرط زیبائی آن چشم آنقدر نعره زدم که بیهوش شدم و چون به هوش آمدم گوئی که از جهانی به جهان دگر شده بودم و بازگشته بودم . و براستی که خدا راست می گوید . کیست که قولش را باور کند ؟ صدیقین ! زیرا راستگویان حرف راست را تشخیص می دهند و باور می کنند ولی دروغگویان فقط حرفهای دروغ را باور می کنند . اینست که صدق اساس و محور و رأس و مقصد دین است .

۳۵۵- مشکل مطالعه و درک آیات قرآن در سختی مطالب نیست بلکه در ناباوری خواننده است وگرنه سخن ساده تر و پیش پا افتاده تر و کودکانه تر و عامیانه تر از کلام قرآن وجود ندارد و اینست قلب اعجاز قرآن . آنکه قرآن را باور کند نیازی به تفسیر نمی یابد تا بهتر درکش نماید .

۳۵۶- پس باید گفت که فقط راستگویان عالم قرآن را فهم می کنند و در آیاتش نفوذ می نمایند و به علم آن می رسند . و چه اندکند راستگویان بر روی زمین !

۳۵۷- " بگوئید لااله الاالله تا رستگار شوید " که شعار اسلام است مختص راستگویان است . هر انسان راستگوئی که لااله الاالله را بر زبان آورد رستگار می شود زیرا این کلام از زبان به قلبش می رسد و تا ذاتش نفوذ می کند و او را به خدایش متصل می سازد و اینست رستگاری .

۳۵۸- انسان صدیق چون الله را بر زبان آورد خدا هم نامش را بر زبان می راند و پاسخ می دهد . و چون دلش یاد خدا کند خدا هم یادش می کند . و چون بگوید که خدایا بر من نظری کن نظر می کند . به همین ساده گی . پس مشکلی جز دروغگوئی ما نیست و ناباوری ما در دین . و اینست که قرآن می فرماید که : براستی که خدا با صادقان است.

۳۵۹- سخن به صدق بر زبان راندن بدین معناست که انسان هر چه را که می گوید واقعاً منظورش همان باشد که می گوید و تردید و ریائی نداشته باشد . پس انسان صادق کسی است که به حرف خودش باور و ایمان و اطمینان داشته باشد چنین کسی با خداست و خدا با اوست . یعنی هر که با خودش باشد با خداست زیرا خدا در اوست .

۳۶۰- پرستش خالصانه خدا برای خود خدا و نه برای نیاز خود ، امری است که قابل بحث نیست و فقط مختص عاشقان اوست یعنی کسانی که دیدارش کرده اند در درجه ای از تجلّی . مابقی اینست که انسان او را بیواسطه بخواند بی هیچ شریکی . و این فقط در اشد استضعاف ممکن است یعنی آنجا که انسان حتی نتواند بر روی بدن خودش حساب کند و لذا پناه می برد به او از نابودی خود . و هیچ بلائی بهتر از امراض لاعلاج آدمی را با خدایش تنها و مخلص و بیواسطه نمی سازد و لذا دعای چنین بیمارانی مستجاب می شود و اینست ثواب عیادت این نوع بیماران . و اینست که اکثر اولیای الهی دارای یک بیماری لاعلاج و عجیب بوده اند که حاصل اجابت دعای اخلاص آنهاست . و این اخلاص موجب ورود به قرآن است زیرا مکالمه با خدا همان قرائت قرآن است به هر لفظ و زبانی که باشد . یعنی همه کسانی که با خداوند بیواسطه سخن می گویند اهل قرآن هستند و صاحبان کتاب می باشند به درجه ای از نزول و تقرّب که همان درجه از ورود به بطن های قرآن است .

۳۶۱- " خدایا حقیقت اشیاء را همانگونه که هستند بمن بنمایان " این سخن رسول اساس خداشناسی و جهان شناسی و حق شناسی است و این همان پدیده شناسی قرآنی و آیه شناسی و هستی شناسی قرآنی است . و این بدین دلیل است که هر پدیده و ارزشی برای آدمی دارای دو صورت و معنای کاملاً متضاد است که یکی اصل و دیگری جعل است . یکی واقعیت و دیگری توهم است . یکی خرد و دیگری خیالبافی است . و این صورت و معنای جعلی و توهمی در ذهن آدمی نقش می بندد که به یاری ابلیس است که واقعیت ها را رنگ می کند و بدانگونه درمی آورد که نفس امّاره و کافرش پسند کند تا توجیه و تقدیس کفر و جهلش باشد . مثلاً بزدلی را قناعت می نامد . عافیت طلبی را توکل می خواند . ماجراجوئی را شجاعت می پندارد . افسردگی را ایمان و ... و نهایتاً خیالبافی های خود را بخصوص تحت تأثیر مخدرات و مواد مستی آور عین وحی و کشف و شهود می یابد و این ضلالت و گمشدگی است و مقامی که قرآن آنرا کوری و کری و لالی و جنون می نامد که قطع رابطه با جهان واقعیت و با خویشتن است .

۳۶۲- پس به لحاظی راه پدیده شناسی قرآنی و آیه شناسی همان راه رسیدن به واقعیت جهان و هستی شناسی است که همان راه رهائی از ظن پرستی است که علی(ع) می فرماید : براستی که توحید همان راه نجات از ظن است. و توحید یگانه بینی هر پدیده ای است در مقابل دوگانه بینی و سرگردانی که حاصل خیالبافی است .

۳۶۳- این ظن پرستی تا آنجاست که خدای ذهن آدمی همان ابلیس است که پرستیده می شود . " و کافران می گویند که به ما هم وحی می شود" قرآن –

۳۶۴- از حدیث مذکور حضرت رسول برمی آید که حقیقت الهی پدیده های جهان هستی عین واقعیت است ولی اکثر آدمها کر و کور و لالند و خوابند و لذا از رئالیته هستی غافلند . در قرآن حقیقت همان واقعیت است برای کسانی که بینا و شنوا و خردمندند .

۳۶۵- و اینست که خداوند در کتابش می فرماید که " به شما چشم و گوش و هوش دادیم پس چرا شکر نمی کنید ". زیرا کور و کر و مدهوشند و حقیقت جهان را درک نمی کنند که شکر نمایند .

۳۶۶- توحید یعنی دیدن و فهمیدن هر چیزی همانگونه که هست . و این در نقطه مقابل ثنویت و ابتلای به دیالکتیک نفس است که دیالکتیکی کور و ظلمانی است که اراده و شعور را مستهلک می سازد در عرصه سرگردانی بین دوگانگی ها و تناقضات ادراکی .

۳۶۷- و اینست که قرآن کریم می فرماید که هر معنا و ارزشی که برای مؤمنان نیک و پاک و برحق است برای کافران زشت و شرّ می نماید زیرا کافران از واقعیت بیگانه اند و هر چیزی در ذهنشان دارای رنگ و بو و معنائی دگر است که در انکار واقعیت است و کفر یعنی انکار واقعیت جهان . این انکاری جنونی است و نه فلسفی . زیرا کافران در تاریکی بسر می برند .

۳۶۸- هر چیزی در جهان دارای صور کثیری در اذهان بشر است که صور حقیقی نیستند یعنی آیه نیستند و پدیده نیستند . فقط در منظر دل و روح مؤمنان مخلص و عارف است که صورت حقیقی اشیاء آشکار است و این مقام پدیده شناسی و آیه شناسی و هستی شناسی قرآنی است . یعنی پدیده شناسی توحیدی و یگانه بینی هر چیزی . یعنی هر چیزی را یک چیز واحد یافتن . و این درک حضور خدا در مخلوق است که صورت بهشتی هستی است . ولی اکثر مردمان اسیر برزخ جهانند و دچار دوبینی هستند و لذا سرگردانند .

۳۶۹- این دوبینی حاصل شرک است شرک بین خود و خدا . و قرآن مکتب مبارزه با شرک است . این شرک موجب کوری و کری و مدهوشی انسان و غفلت انسان از واقعیت است و ابتلای به برزخ که انسان را به عرصه بین وجود و عدم می کشاند و لذا هستی شناسی را دچار اختلال ذاتی می سازد تا آنجا که سرنخ هستی در معرفت بشری زائل شده و انسان به دوزخ و درک اسفل می رسد که تجربه نابودی است و مالیخولیا .

۳۷۰- بقول محی الدین عربی که علمای شیعه و سنی در حقانیت عرفانش تردیدی ندارند ، نزول قرآن پایان نیافته است و بلکه با رسالت محمدی آغاز شده و تا ظهور مهدی ادامه دارد و قرآن عربی نزول عربی آن است آنهم در محدوده دوران خودش . قرآن به همه زبانهای زنده بشری نازل می شود و بدینگونه است که زمینه دین واحد جهانی برای ظهور مهدی مهیا می شود . ولی این نزول در تعیّن بیرونی شریعت همواره در غایتش به شریعت محمدی می رسد و اینست معنای ختم نبوت و رسالت محمدی . ولی شریعت محمدی فقط فقاهت نیست و فقاهت صورت دنیوی شریعت است که در گذار تاریخ تحول و تکامل می یابد که ظرفش همان قرآن است .

۳۷۱- آزادی ، عدالت ، عشق و عرفان چهار رکن شریعت محمدی است که سراسر قرآن شرح این ارکان است که فقاهت فقط یکی از وجوه عدالت است آنهم نه تمام آن . و هیچیک از این ارکان بدون آن سه دیگر قابل اجرا و تحقق نیست الا اینکه به نفاق و انحراف و ضلالت می انجامد . هر گاه که این چهار رکن و اولیاء و پیروان و مذاهب منسوب به آنها متحد شدند شریعت محمدی تحقق یافته است و آن با ظهور امام زمان ممکن می شود . و انسان کامل کسی است که مظهر و اسوه این چهار رکن شریعت محمدی باشد و این همان انسان قرآنی است.

۳۷۲- فقاهت بدون آزادی عین جبّاریت است . عدالت بدون عشق عین شقاوت است . عرفان بدون فقاهت عین فسق است . عشق بدون آزادی عین برده گی است . و آزادی بدون عرفان عین توحش است . و محمد(ص) خود اسوه این چهار رکن است در حد کمال . و مؤمنان امتش هم بایستی این هر چهار رکن را در خود به درجاتی از کمال و تجلی دارا باشند وگرنه به انحراف می روند .

۳۷۳- مؤمن محمدی یک آزادیخواه عادلِ عاشقِ عارف است در درجات کمال و تجلی . ایمان همچون نهالی است که هر چه کاملتر می شود سایه گسترتر و والاتر و پر میوه تر و ریشه اش عمیق تر و پا برجاتر می شود ولی از آغاز تا به کمال مطلقش یک درخت معین و معلوم است .

۳۷۴- آزادی ، عدالت ، عشق و عرفان بستر و مجاری اجرای شریعت است و شریعت چون به بار می آید نیز نور آزادی و عدالت و عشق و عرفان را می نمایاند در جمال و کمال انسان صاحب شریعت. و کمال این جمال هم محمد(ص) است و لذا بر این جمال صلوة کنند مؤمنانش .

۳۷۵- پس آزادی و عدالت و عشق و عرفان هم مبدأ و بستر شریعت هستند و هم مقصد و میوه آن . شریعت ظرف تجلی حق از خلق است که فقاهت دنیویت آن است که فقاهت سنتی روحانیت هم فقط صورتی از فقاهت دوران جاهلیت عرب است و متأسفانه این فقاهت تا به امروزه در قلمرو روحانیت رسمی محبوس زمان و مکان حجاز چهارده قرن پیش است و اینست که از انسان عصر جدید به کلی بیگانه شده و محکوم به نابودی گشته است و لذا آن ارکان و عناصر چهارگانه خود را هم از دست داده است و بری از آزادی و عدالت و عشق و عرفان است . این عاقبت شریعت و فقاهت منفک از قرآن است که در بستر تاریخ به تباهی و مرگ دچار گشته است .

۳۷۶- برای فهم آیات و مفاهیم قرآنی حضور این چهار عنصر مذکور امری واجب است همانطور که درک احکام شرعی هم نیازمند حضور این چهار رکن است . یعنی هر حکم شرعی بدون حضور معنوی این چهار رکن قابل فهمی یقینی و ایمانی نیست و انسان را به لحاظ عقلی و روحی ارضاء نمی کند و با خدایش مربوط نمی سازد زیرا هر حکم شرعی رشته ای است که انسان را با خداوند مربوط می کند .

۳۷۸- یعنی آزادی و عدالت و عشق و عرفان عناصر ذاتی هر حکم شرعی است و بدون حضور هر یک از این عناصر شریعت دچار ابطال و شرک و نفاق است و همچون خود قرآن دارای آن خاصیت سه گانه می باشد که برخی را هدایت و برخی را گمراه تر و برخی را رسوا می سازد . یعنی شریعت منهای هر یک از این عناصر اربعه موجب

گمراهی و رسوائی است همانطور که در تجربه حکومتهای اسلامی عصر جدید شاهدیم در ایران و پاکستان و افغانستان و امثالهم .

۳۷۹- فقه پرستی و شریعت پرستی عین دنیاپرستی دینی است و عین مکتب ابزارپرستی و تکنولوژیزم مذهبی است و لذا به جباریت و ستم و جنون و شقاوت می رسد .

۳۸۰- عجبا که در کل قرآن کریم که حتی سخن از آداب جنسی رفته است ولی حتی یک حکم شرعی و عبادی به لحاظ فنّی و رفتاری و کلامی و صوری بیان نشده است و این معنای آزادی در شریعت است . و شریعت محمّدی حاصل غایت این آزادی در خداپرستی است که عین عشق است . یعنی شریعت محمدی مظهر آداب عشق محمد به خداست که خود فرمود : عشق تماماً آداب است! و آنچه را که آدابی نیست فسق است . و خداوند در کتابش فرمود که : بهر سبب و طریقی که می توانید راهی بسوی من بجوئید و این یعنی عنصر آزادی در شریعت .

۳۸۱- شریعت غایت صورت رفتار انسان کامل است و نه آغازش . انسان متشرّع انسان کامل است . حال اگر چنین نبود پس انسان دیوانه و منافق است . و آنچه که انسان متدیّن را تبدیل به نمادی از شریعت می سازد همان چهار عنصر اربعه قرآنی است .

۳۸۲- دین با شریعت آغاز نمی شود بلکه با شریعت کامل می شود . شریعت چشمه ای است که بایستی از نفس انسان بجوشد تا وجودش را خدایگونه سازد .

۳۸۳- هر یک از صفات و اسماء الهی در قرآن گروه خاصی از انسانها را مخاطب می سازد و نام " کافی " هم اولیای الهی را مخاطب ساخته است و این نام برای اولیای او مظهر همه اسماء و صفات دیگر اوست در حیات دنیا . و این نامش جامع همه اسماء و صفات او برای موحدان مخلص و صاحب رسالت عرفانی در آخرالزمان است که وجه دیگرش هم " وافی " است : یا کافی و یا وافی !

۳۸۴- اکثر اسماء و صفات الهی در قرآن دو قلویند الا الله . مثل عزیز و رحیم ، احد و صمد ، واحد و قهار، رحمن و رحیم و امثالهم . و این بدان معناست که آدمی در عرصه صفات قادر به درک وحدانیت ذات حق نیست و اینست که پرستش او بواسطه صفاتش شرک است و موجب دوگانگی . و اینست که در قرآن اکثر صفاتش با رحیم همراه شده است که قلمرو درک عشق اوست که وادی وحدانیت است و انسان را یاری می دهد که حتی با ذکر صفاتش هم بسوی یگانگی ذاتش برود .

۳۸۵- و در قلمرو صفات که جز موحدین مخلص همه اسیرش می باشند اسمی موحدتر از "یا کافی" نیست زیرا این نام او آدمی را از هر صفت دیگری مبرا می سازد و بر آستانه توحید ذات قرار می گیرد .

۳۸۶- " یا کافی " مرز صفات و ذات حق است . و همو مؤمنان را به این نامش فرامی خواند که : آیا خداوند کافی نیست ! و این آن نامی از اوست که مدخل " ادعونی استجب لکم " است : مرا بخواهید تا جوابتان دهم !

۳۸۷- به لحاظی کل قرآن معرفی صفات خداست و خداوند از طریق قصص به معرفی صفات خود می پردازد و از صفاتش بسوی ذات وحدانی رهنمون می شود .

۳۸۸- هر یک از صفات خداوند سربرآورده از طبقه ای از نفس و معرفت باطنی و جهاد اکبر انسان اهل تزکیه است که در راه او جهاد می کند . و نام و ذکر " یا کافی " آستانه مقام توکل و رضا می باشد که در موقعیتی از وجود انسان سربرمی آورد که جز خدا یاور و دادرسی نباشد و این یک وضع قیامتی است که سالک را بر عرصه یوم الدین وارد می کند و تمام ایمانش را به محک می زند و او را از دنیا پاک ساخته و مقیم آخرت می سازد و این مقام مقرّبین است .

۳۸۹- پس هر یک از صفات خدا پله ای بسوی اوست بر نردبان وجود سالک . و "یا کافی" آستانه فنای ذات است که به وقت بی چاره گی مطلق از اعماق ذات فریاد می زند و سالک را بخود می خواند که : من اینجایم و کافی هستم برای تو . مرا بخوان " یا کافی "!

۳۹۰- حدود پانزده سال است که او را به نام " یا کافی " صدا می زنم و مرا کفایت می کند در همه حال با وفایش . شرح این کفایت و وفا در هزار من مثنوی نمی گنجد . و از پس هر وفائی باز مرا در بی چاره گی برتر و کاملتر و نابودکننده تری می اندازد تا او را با قوت و تمامیت برتری صدا کنم تا آنگاه که او را در مقابلم ببینم . وزان پس اینست نام نهائی او : یا جمیل یا محبوب !

۳۹۱- و بیهوده نیست که نام رحیمش بهمراه اکثر اسمایش آمده است زیرا ذات همه صفات اوست زیرا خلقت هستی از رحمت و عشق اوست و عالم هستی عالم صفات اوست و رحمت او ذات صفات اوست همانطور که ذات هستی است.

۳۹۲- ممکن است بپرسید که آیا غضب و انتقام و جبّاریت و عذابش هم از ذات رحمت اوست ؟ آری ! زیرا برای کافران عذابی بدتر از سختی و شقاوت قلبشان نیست و سنگ قلوبشان در آتش دوزخ نرم می شود و اینست رحمت خدا بر کافران .

۳۹۳- حضرت رسول، تب را جلوه ای بس خفیف از آتش دوزخ در حیات دنیا می داند و می دانیم که تب، درمان بسیاری از امراض است و لذا مبارزه با تب یک حماقت بشری در علم پزشکی محسوب می شود که خود علت بسیاری از امراض مدرن است .

۳۹۴- قرآن مظهر کمال رحمت خدا بر بشر است و لذا هر سخنی از آن با رحمن و رحیم آغاز می شود . و رحمتی برتر از این نیست که خداوند با مخلوقش سخن گوید . و قرآن گفتگوی انسان – خداست . که در آن به رحمتی برتر وعده می دهد که وعده دیدار است . و هر که قرآن را بعنوان کلام الله باور کند مشتاق دیدارش می شود و این دعا نیز اجابت می شود زیرا در قیامتیم .

۳۹۵- موسی(ع) طلب دیدار خدا را نمود و موفق نشد و بیهوش گردید از تجلی نورش بر کوه . زیرا او هنوز بر روز قیامت وارد نشده بود و خداوند هنوز بر آسمان هفتم بود ولی با ظهور محمد بود که خداوند بر آسمان دنیا وارد شد که خود فرمود : پروردگارم بر آسمان دنیا وارد شده است. و لذا از امّت محمد نیست که دیدارش را طلب نکند .

۳۹۶- و اینست که محمد مظهر رحمت خدا بر عالمیان است زیرا دیدارش را بر عالمیان ممکن ساخته است و خداوند را بر عالم ارض وارد کرده است که : حق آمد!

۳۹۷- و آنکه دیدارش کند خود مظهری از رحمت او بر عالمیان است . زیرا رحمتی برتر از دیدار جمال عشق و رحمت نیست که انسان و جهان را آفریده است .

۳۹۸- و قرآن کتاب دیدار با خداست . پس کتاب رحمت مطلقه است .

۳۹۹- آدمی در قلمرو استضعافهاست که نیاز به صفات پیدا می کند که این صفات را یا از خدا می یابد و یا از دنیا . اگر از خدا بیابد به مقام عدالت می رسد یعنی متعادل با خدا در وجود می شود و خلیفه او می شود . ولی اگر از دنیا و خلقش بیابد ظالم می شود یعنی دچار قحطی وجود شده و به تجاوز و ستم می گراید و در ظلمت و جنون می افتد .

۴۰۰- اینست که می فرماید که مستضعفین را وارثان و خلفای خود در جهان می سازد. آن ضعفائی که روی به ذات خود می کنند و او را صدا می زنند و بتدریج به همه صفات او در خود می رسند تا بر آستانه ذات که در او فنا و یکی می شوند و مظهر ذات او می گردند . و این مقام انسان کامل است .

۴۰۱- ولی آنانکه از ضعف روی به غیر می کنند به قحطی و ستم می گرایند و این ضعف ذاتی خود را با دنیا جبران می کنند که جبرانی دروغین است و این قدرت دنیوی فقط آنها را به ظلم می کشاند و ضعفشان را رسوا می کند .

۴۰۲- انسان یا با صفات خدا در خود غنی می شود و یا بواسطه قدرتهای دنیوی تظاهر به قدرت می کند .

۴۰۳- و اینست که کافران بی صفت و میان تهی اند و همه قدرتها و ادعاهایشان دروغین است زیرا از اسمای الهی بیگانه اند .

۴۰۴- منبع رزق مؤمنان " یا رزّاق " است منبع عزّتشان هم " یا عزیز " است و منبع مهرشان هم " یا رحیم " است و منبع وجودشان هم " یا خالق " است بشرط آنکه این اسماء را از دل و از سمت ذات خود بخوانند و نه از برون که همان دنیاست . این کلماتی هستی بخش و رزق آفرین و رشد دهنده است که انسان را خدایگونه می سازد . و این کلمات قرآن است . آیا رحمتی برتر از این ممکن است که : قرآن رحمت و شفای مؤمنان است .

۴۰۵- هدایت قرآنی برای مؤمنان از طریق توسل به همین اسماء و دعاهاست که مؤمن را بسوی خدایش هدایت می کند و این هدایت نه جغرافیائی که وجودی و ذاتی و جوهری است و انسان را خدایگونه می سازد و صاحب صفات الهی می کند و نهایتاً مظهر ذات احدی می نماید .

۴۰۶- و اینست اعجاز قرآن که ضعیف ترین موجود عالم هستی یعنی انسان را موجودی خدایگونه می سازد و محل حضور و ظهور صفات الهی می نماید . پس قرآن بزرگترین اعجاز الهی در عالم خلقت است که کلماتش آفریننده اند برای اهل معرفت و ذکر قلبی .

۴۰۷- کسی که " بسم الله الرحمن الرحیم" را از دل و با معرفت و حضور و نه سهویت و ورد و ثواب اخروی ، بر زبان آورد براستی بسوی خداوند خالق و مهربان حرکت می کند در ذاتش . زیرا "بسم" یعنی "بسوی". و این اعجاز این اسم در سرلوحه آیات قرآنی است . کلمات قرآن خلاق اند . و اینست که می توان در قرآن خداوند را دیدار کرد .

۴۰۸- آدمی در قرآن هر چه که می خواند اگر با حضور و شعور و خودآگاهی باشد همان می شود در درجات خلوص و نیازش . قرآن کتاب خلقت روحانی انسان است ! خلقت جدید !

۴۰۹- همانطور که خداوند خلقت قدیم و ازلی را هم از روی قرآن آفرید به امر کن فیکون . و این قرآن کاغذی درب ورود به آن قرآن نوری است برای مؤمنان اهل معرفت .

۴۱۰- قرآن کتاب رحمت مطلقه پروردگار است و هر که بخواهد آیات و احکامش را به جبر بر مردم القاء کند مشمول کسانی می شود که بواسطه قرآن گمراه و رسوا می شوند .

۴۱۱- اهالی قرآن و قرآنیان عارفانند که مظهر رحمت و عشق پروردگار بر مردمانند که اسوه های آن امامان ما بوده اند .

۴۱۲- در کل قرآن فقط یکبار صفت جبّاریت خداوند ذکر شده ولی حدود سیصد مرتبه به صفت رحمانیت و رحیمیت خوانده شده است پس فقط اهل عشق و رحمت می توانند به قرآن راه یابند و هدایت شوند بسوی او .

۴۱۳- خداوند در کتابش می فرماید که " رحمت من همه چیز را در برگرفته است " و این راز پدیده شناسی قرآنی و هستی شناسی عرفانی مبتنی بر عشق الهی است که راه معرفت که همان شناخت موجودات عالم است از درب رحمت و محبت الهی ممکن است و لذا همه عارفان که صاحبان معرفت و علمی حقیقی هستند عاشقانند . و لذا خود قرآن که سرچشمه این رحمت است نیز جز از درب عشق گشوده نمی شود و جز عاشقان بر آن راه نمی یابند . اشقیاء را بر قلمرو عشق راه نمی دهند . و لذا مطهرون همان عاشقانند . زیرا عشق است که انسان را از دنیا پاک می کند .

۴۱۴- در حقیقت همه چیزها در جهان پیچیده شده در عشق الهی هستند و لذا عشق شناسانند که بر حقیقت اشیاء و پدیده ها راه می یابند و لذا محمد که خود سلطان عشق به خلق بود بر حق همه حقایق عالم راه یافت که همان معراجش و دیدارش با حق بود که کمال معرفت است و پدیده شناسی و هستی شناسی .

۴۱۵- آیه مذکور دال بر این ادعای همیشگی ماست که هستی معلول عشق است و علم حقیقی در نزد عاشقان است و قرآن که کتاب علم الهی است و مادر همه کتابهاست (امّ الکتاب) نیز جز بر عاشقان گشوده نمی شود .

۴۱۶- در اسلام بهترین عمل آدمی اقامه صلوة است (حیّ علیٰ خیر العمل) که آنهم چیزی جز ورود بر قرآن وجود و کتاب وجود نیست که در سوره حمد همان صراط المستقیم است که قلب هدف نماز است که علی(ع) گفت که صراط المستقیم همان خودشناسی است یعنی خواندن کتاب وجود .

۴۱۷- سوره حمد که " فاتحه " یعنی درب ورود به قرآن نامیده شده است درب ورود به قرآن کاغذی نیست بلکه ورود به قرآن قلبی و نوری است .

۴۱۸- فقط اهل معرفت نفس است که قدر اقامه صلوة را بعنوان دانشگاه اسرار وجود می داند و با هر اقامه صلوة دربی از کتاب وجودش ورق می خورد و خوانده می شود و رازی از هستی اش درک می شود و گامی بسوی خدا برمی دارد و طبقه ای از نفس را درمی نوردد بسوی ذات تا لقاء الله بر صراط .

۴۱۹- پس اگر صلوة درب ورود به قرآن است همچون قرآن اگر موجب هدایت نشود موجب ضلالت یا رسوائی و عذاب است . و فقط برای اهل معرفت موجب هدایت است . و مابقی مصداق فویل للمصلین هستند .

۴۲۰- اقامه صلوة قیامت کردن برای ورود به قرآن است زیرا نماز چیزی جز گفتگوی با خداوند نیست و هر گفتگوئی با خداوند که قرار باشد متقابل باشد برگی از قرآن است .

۴۲۱- ورود به قرآن همچون ورود به صلوة عین ورود به قیامت و یوم الدین است که دربش سوره حمد است که سوره برپائی قیامت نفس است .

۴۲۲- انسان مدرن انسان آخرالزمانی و اهل قیامت پنجاه هزار ساله است که اگر اهل قرآن شود با قیامت خود روبروست و با تصدیقش بخشوده و رستگار می شود و در غیر اینصورت از اشقیاء می گردد و هلاک می شود.

۴۲۳- قرآن قیامت نامه نفس انسان است در همه طبقات و درجات کفر و ایمان . و انسان شناسی و جامعه شناسی مدرن جز از طریق قرآن ممکن نیست .

۴۲۴- "ذکر" که شاه واژه آیات الهی در قرآن است بمعنای بخود آمدن و خود را به یاد آوردن و رجعت به فطرت و وجدان و هویت انسانی و امّیت ذات است که همواره پس از هر قصه و اندرزی مؤمنان امر به "تذکّر" می شوند و خداوند می فرماید که اکثر مردمان متذکر نمیشوند و بخودشان نمی آیند. ذکر یعنی رجعت بخویشتن خویش و خود-آئی که هدف محوری همه آیات و قصص قرآنی است و نام دیگر قرآن است قرآن بعنوان کتاب بخود آوردن انسان. و این آستانه معرفت نفس است و ورود به قرآن نوری و کتاب وجود و بازخوانی آن . و اینست که می گوید فقط اهل ذکر هستند که حقانیت این کتاب را تصدیق می کنند یعنی اهل معرفت نفس.

۴۲۵- " افلا تذکرون " بمعنای " چرا بخود نمی آئید " ترجیع بند آیات قرآن است و صدها بار تکرار شده است. و هدف قرآن همین شعار است . و متأسفانه اکثر ترجمه ها مفاهیمی انحرافی دارند مثل : چرا عبرت نمی گیرید ، چرا اندرز نمی گیرید ، چرا خدا را یاد نمی کنید و غیره . افلا تذکرون یعنی چرا خودتان را به یاد نمی آورید ، چرا بخود

نمی آئید ، چرا تکان نمی خورید ، چرا بیدار نمی شوید ، چرا متوجه نیستید . این آیه و واژه کوچک قلب عرفانی قرآن است و قلب قرآنی عرفان . و اینکه در قرآن می خوانیم که صلوة برای ذکر است یعنی صلوة برای بخود آمدن است و با خود روبرو شدن که عین روبرو شدن با خداست که منجر به گفتگوی با خدا می شود . ذکر به زبان دیگری همان حدیث نفس و گفتگوی با خویشتن است . و این همان صراط المستقیم رابطه انسان – خداست و سخن مستقیم انسان با خدایش که : ایّاک نعبد و ایّاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم!

۴۲۶- " افلا تذکّرون " بستر استمرار و نزول وحی و قرآن در عصر ختم نبوت است همانطور که خاتم نبوت می فرماید : زین پس فقط پیروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند . و حقایق دین محمد همان حقایق قرآن است . پس اهل معرفت نفس اهل قرآن است و عارفان محل نزول وحی در آخرالزمان هستند و تأویل گران آیات الهی . و فقهای حقیقی هم اینها هستند که قلوبشان محل درک احکام الهی است و ولایت هم از وجود عارفان است که نور هدایت مؤمنان است همانطور که علامه طباطبائی می فرماید که : ولایت برای هر مؤمنی ممکن و میسر است و کوتاهترین راه رسیدن به آن معرفت نفس است . این ولایت همان ورود به جهان رحمت و شفای قرآنی است و قرآن ناطق شدن .

۴۲۷- این قرآن ناطق (در درجات نزول) نیز همچون قرآن موجب هدایت مؤمنان و گمراهی کافران و رسوائی منافقان است . و این نقش عرفا و اولیای الهی در میان مردم است و نقش کلام و آثارشان در طول تاریخ . همانطور که شیخ بهائی درباره مولوی می فرماید که: مثنوی او چون قرآن مدلّ هادی قومی و قومی را مظلّ

۴۲۸- انسانهای قرآنی همان علیین هستند که انسانهای صاحب روح می باشند که حامل کل امر پروردگارند به مصداق سوره قدر . و این همان معنای فقیه است که حکم هر مسئله ای را از نزد روح خود استخراج می کند . و این همان مصداق ولایت فقیه است که امور مؤمنانی را که تحت ولایت اویند رفع و رجوع می کند .

۴۲۹- و فقاهت منهای روح که حاصل مدرسه و اخبار است فقاهت سوادی و ظلمانی است و این وجه گمراه کننده قرآن کاغذی و مدرسه ای است و نیز رسوا کننده است .

۴۳۰- قرآن نوری (ناطق) قرآن رحمت و هدایت و شفاعت است و قرآن کاغذی منهای روح و قرآن باطنی هم قرآن ضلالت و شقاوت است . رویاروئی این دو قرآن را در عصر امام علی که قرآن ناطق بود شاهدیم که با قرآن کاغذی به جنگ علی آمدند و بالاخره او را کشتند و چه شقاوتها و پلیدیها و جنایات که آفریدند تحت عنوان " کتاب " . و این در طول تاریخ همان نبرد حامیان قرآن کاغذی برعلیه عارفان است که حامل قرآن روحانی و نورانی هستند ، نبرد بین فقاهت ظلمانی و فقاهت نورانی ، فقاهت حصولی و فقاهت حضوری . که اوج این نبرد جهانی در واقعه ظهور قرآن مطلق حضرت مهدی (عج) رخ می نماید که ظهور بطن هفتم قرآن است.

۴۳۱- در قرآن کریم می خوانیم که خداوند آنگاه که موسی رسالت خود را به کمالش ابلاغ نمود به وی کتاب و حکمت از نزد خویش اعطا فرمود. این بدان معناست که انسان بمیزانی که به قرآن ظاهری و کلامی و خبری عمل کرد و آنرا

به دیگران هم ابلاغ نمود و امر بمعروف و نهی از منکر را به جا آورد به کتاب وجودی و قرآن روحانی از نزد خداوند دست می یابد و نزول روح در درجات متفاوتش را درک می کند و دارای علم لدنی می شود.

۴۳۲- انسان بمیزانی که به آنچه که می داند صادقانه عمل می کند به علوم غیبی و الهی می رسد . بمیزانی که به قرآن بیرونی عمل می کند به قرآن باطنی می رسد . آنانکه با حربه قرآن کاغذی بر اولیاء و عرفا می تازند به آن عمل نمی کنند و لذا عارفان که اسوه های اخلاق قرآنی هستند بطور طبیعی رسواکننده نفاق این کتاب پرستان می باشند .

۴۳۳- اخلاق قرآنی اخلاق اهل ذکر (معرفت نفس) است که هر چیز و واقعه ای را در بیرون بخود می گیرند و بخود می آیند و کل جهان بیرون را در درون خود جستجو و فهم و درک می کنند و خود را علت العلل سرنوشت خود می دانند و مصداق "علیکم انفسکم" هستند . و این همان اخلاق ایمانی در قرآن است. "افلا تذکرون" خطاب به اهل ایمان است و این مهمترین و مکررترین ویژه گی مؤمنان در سراسر آیات قرآن است و نیز تنها تفاوت مؤمنان حقیقی از سائر مردم است که اساس همه تفاوتهای دیگر می باشد که سرنخ همه امور جهان بیرون را در درون خود جستجو می کنند و می یابند که : ای مؤمنان بدانید که از شماست که بر شماست ! و این بدان معناست که مؤمن بایستی خدا را در خود بجوید و دست از خدای غیر خودی بشوید که خدای کفر است .

۴۳۴- خدای قرآنی خدای دل و جان است نه خدای مقیم آسمان . و لذا قرآن همه امور و صفات و سرنوشت هر انسانی را به دلش رجوع می دهد که خانه خداست .

۴۳۵- " چرخ در گردش اسیر هوش ماست " بیان یک انسان قرآنی است و لذا اینقدر در قرآن شاهد تکرار زمین و آسمان و کرات و ماه و خورشید هستیم که مؤمنان را به تفکر و توجه به آن وامیدارد که در آن نظر و تفکر کنید تا هدایت شوید بسوی خدا . بسوی دل خویشتن که خانه خداست . زیرا می بیند که زمین و آسمانها و کرات و ذرات و موجودات عالم هستی در تسخیر وجود اوست پس وجود او خانه و عرش خداست . پس بخود می آید و اهل ذکر می شود . یعنی قرآنی می شود .

۴۳۶- خداوند در کتابش تقریباً بهر چیزی از مخلوقاتش سوگند یاد کرده است و سپس انسان را دعوت به تأمل و نظر در آن نموده است تا بسویش هدایت شود . چون انسان بهر چیزی که نظر کند می بیند که آن چیز متوجه اوست و تحت امر ذات او و در تسخیر نیروئی در درون اوست و لذا این نظر بر جهان موجب " تذکر " و رجعت به خویشتن می شود و این سرآغاز ایمان و اقامه صلوة است بمعنای واقعه ورود بر خویشتن خویش که همان سیر الی الله و تقرب الی الله می باشد .

۴۳۷- به یاد می آورم در دوره نزول روح و کشف قرآن باطنی نظر بر هر چیزی که می کردم بر من فرود می آمد و بر من وارد می شد و بر من صلوة می کرد و متحصّن در وجودم می گردید مثل کوهها که بسوی من حرکت می کردند و چون ابرها جاری می گشتند و ستارگان هبوط می کردند و گاه فرود می آمدند و درختان به خروش و سلام و صلوة می آمدند و پرندگان و جانوران وحشی بسویم می آمدند و تسلیم می شدند . این همان واقعه تسخیر عالم هستی بواسطه وجود انسان است که همه این وقایع مذکور در قرآن آمده است . و از جمله شفاعت امراض و مشکلات مردم

و اجابت دعای کسانی که از من یاری می جستند . و همچنین کافرترین نفوس تسلیم امر من شده و دست از تبهکاریهای خود می کشیدند . این جهان قرآنی بود که بر آن وارد شده بودم زیرا قرآن بر من نازل شده بود . و من بتدریج کل جهان را قرآنی دیدم و شرحش نمودم در مجموعه آثارم .

۴۳۸- و از طرفی دیگر همه این پدیده ها و آیات در جهان بیرون مرا بسوی ذاتم می کشیدند که عرش خدا بود . تا آنجا که هر گاه که می گویم " اعوذ بالله من الشیطان رجیم " به معنای پناه بردن از جهان برون به جهان درونم می باشد ، از جهان وسوسه های ناس و خناس و اجنه و شیاطین بسوی ذات . یعنی هر پدیده ای در جهان برون مرا بسوی ذاتم دعوت کرده است که : علیکم انفسکم . از توست که بر توست !

۴۳۹- و من دیدم که تشعشع ستارگان همان تحصن و تسخیر و سجده آنها بر زمین و بر اشرف مخلوقات و بر امام مبین است و هر که اهل ذات است در حریم امن امام مبین است که جهان در تسخیر اوست و قطب عالم امکان است .

۴۴۰- یکی از مهمترین اصرار قرآن به مؤمنان اینست که خدا را به یاد آورند و این امری است که هیچیک از مفسران درباره اش مکثی نکرده اند که خداوند چه می گوید و این چه یادآوردنی است . آیا مگر انسان خدا را دیده است که به یادش آورد ؟ آری ! در روز الست که خداوند روحش را در او دمید و برخاست و به پروردگارش بلی گفت . و بایستی این دیدار ازل را به یاد آورد . و هر که به یاد آورد از ذاکرین است که حاملان علم وحی هستند و قرآن باطنی . آیا براستی هرگز لااقل یکبار ساعتی سعی کرده اید تا به یادش آورید ؟ کل قرآن اگر کتاب ذکر است برای همین امر است که خداوند به یاد آید به جمال . و اینست اهل قرآن شدن . که امام فرمود "شیعیان ما در قرآن پروردگار را دیدار می کنند."

۴۴۱- آیا براستی با یاد خداوند در موجودات و مخلوقاتش نظر می کنیم تا ببینیم آنچه که قرآن می گوید راست است و براستی نظر بر آیات و پدیده های جهان موجب هدایت بسوی او می شود . خواندن قرآن فقط به همین منظور است و لاغیر .

۴۴۲- خواندن قرآن نه برای ثواب اخروی است و نه تمرین آواز ، و نه آمرزش اموات . بلکه برای تأمل و تفکر و تذکر در موجودات و وقایع قرآنی است به قصد سیر الی الله در همین دنیا تا مقام لقاءالله .

۴۴۳- " پروردگارا این قرآن چقدر مهجور است . " – آیا این کلام رسول را در قرآن درک می کنید .

۴۴۴- داستان انبیاء و اولیای گذشته داستان هر مؤمنی در جهان است و خودشناسی اهل معرفت است . داستان خلقت آدم و حوا و ابلیس داستان جاری و مکرر انسان در جهان است تا قیامت . و وقایع قیامت هم که وقایع عصر ماست برای اهل معرفت . و ماجراها و مشاهدات بهشت و دوزخ و عذابها و مستی ها و لذایذ و شقاوتهایش تماماً ماجراهای انسان در عالم خاک در آخرالزمان است و لذا قرآن کتاب " الساعه " است .

۴۴۵- قرآن روانشناسی و جامعه شناسی و فلسفه و احوال و مقامات و آسیب شناسی و درد و درمانهای انسان در جهان است از ازل تا ابد . در حیات و ممات . در دنیا و آخرت .

۴۴۶- مجموعه آثار بنده چیزی جز حاصل تفکراتم در آیات قرآنی نیست و لذا مجموعه این آثار تأویل و تعین و تصدیق قرآن است به زبان و منطق و زندگی انسان مدرن آنهم به گویش عوام .

۴۴۷- قرآنی شدن ، خدائی شدن است ، انسانی شدن است ، جهانی شدن است ، تاریخی شدن است و لامکانی و لازمانی شدن است و حی و حاضر گشتن است و قیامت سرا گردیدن . و شاهد و شهید بر هستی شدن . و هو علی کل شیء شهید. " هو " همان انسان قرآنی است که خلیفه خدا بر زمین است .

۴۴۸- قرآنی شدن ، قرار گرفتن در بطن و متن و قلب واقعیت جهان است و از انزوای تن خود رها شدن و به میدان هستی آمدن و قیام کردن برای خداست .

۴۴۹- "ای کسانی که ایمان آورده اید دین را برای خدا خالص کنید هر چند که دو تا و یا یک نفر باشید که خدا برای شما کافیست" این انسان قرآنی است و قرآن بواسطه چنین انسانهائی است که در بستر تاریخ زنده می ماند و بر حسب هر دورانی سخن می گوید و آیات را تأویل به حوادث و پدیده های جدید می کند و اینگونه است که بطون قرآن در طول تاریخ آشکار می شود بر حسب زمان .

۴۵۰- در حدیث قدسی آمده که خداوند خطاب به بنی آدم می فرماید : ای فرزند آدم تو را سه چیز است در عالم وجود. تن و نفس و روح . تن و روح دو امانت است که با مرگت از دستش می دهی که تن تو در خاک می شود و روحت بسوی من می آید ولی نفس تو برایت باقی می ماند که توئی . و تو بواسطه نفس خودت با من مربوط می شوی که سراسر نیاز است و از طریق نیاز و دعاهایت بمن مربوط می شوی و بسوی من می آئی . این دعا و نطق که انسان را بخدا وصل می کند و به جاودانگی می رساند همان قرآن است که تنها اشتراک خدا و بشر است .

۴۵۱- قرآن فقط کلام خدا نیست کلام بشر هم هست و اتفاقاً در میان همه آیات قرآن اکثراً کلام بشر است و تعداد قلیلی کلام خداست . ولی همان کلام بشر هم از زبان خدا نقل شده است مثل گفتگوی رسولان و مردم با یکدیگر که بخش قابل توجهی از قرآن را تشکیل می دهد .

۴۵۲- بر حسب ظاهر آیات قرآن کاغذی که در نزد ماست نه تنها کلام خدا نیست بلکه کلام روح القدس و جبرئیل هم نیست بلکه یک سخن درجه سه است که گوئی در سه مرحله ترجمه شده است تا تبدیل به واژگانی شده که پیش روی داریم . کلام خدا به روح القدس و از روح القدس به دل محمد و از زبان محمد به مردم . و تازه مردمان هم هر گروهی یک قرائت و ترجمه خاص خود را از این آیات سوادی درمی یابند که مؤمنان بواسطه این دریافت و قرائت ویژه هدایت می شوند و کافران گمراه تر شده و منافقان رسوا می گردند .

۴۵۳- پس قرآنی که به قلمرو ادراک بشری درمی آید حاصل حداقل سه درجه از نزول است از خدا به روح القدس و از روح القدس به محمد و از محمد به مردم .

۴۵۴- در حقیقت می توان گفت که تنها فصل مشترک و عنصر مشترک بین انسان و خدا همان کلمات هستند و منطق و تعقل وعلم و معرفت که جملگی بر کلمات استوارند . و خدائی ترین این کلمات و منطق ها هم قرآن است . یعنی قرآن فصل مشترک انسان و خداست . یعنی جز از طریق قرآن نمی توان به خدا رسید و با وی ارتباط یافت .

۴۵۵- و می دانیم کلمات همان اتم ها و مواد ذاتی پیدایش جهان هستند زیرا خداوند نخست کتاب ازل را نوشت و سپس به این کلمات امر به کن فیکون نمود و جهان پدید آمد . پس کلمات ذات عالم وجودند . ذاتی قابل دسترس برای بشر که هم در نزد خداست و هم بشر . و حتی خود خداوند هم طبق احادیث قدسی قبل از خلقت جهان هستی فقط یک کلمه بوده است . پس می توان گفت که کلمات ذات موجودات هستند و کلمه " الله " هم ذات همه ذاتهاست یعنی امّ الکلمات است .

۴۵۶- و کلمات گوهره اذکارند . زیرا ما بواسطه نام هر چیزی است که آن چیز را به یاد می آوریم . و لذا کلمه الله ، ذات همه یادهاست . و اینست که در قرآن آخرین و عالیترین کلمه ای که به یاد می آید کلمه الله است که موجب دیدار با خدا می شود .

۴۵۷- در حقیقت معراج محمدی چیزی جز واقعه یاد کلمه الله در کمالش نیست . یادی که در اوجش منجر به دیدار شده است . از کلمه الله تا جمال الله . و این تبدیل و تحویل از کلمه تا پدیده در قرآن است . قرآن کارگاه ظهور جمال از ذات است .

۴۵۸- تفکر درباره آیات و اسرار و معماهای قرآن براستی اعجاب انگیز و حادثه ای شگرف در زندگیست برای کسی که به آن ایمان دارد و اهل معرفت است . چند نمونه از تجربیات شخصی خویش را نمونه می آورم. سالها پیش از این شبی بر حسب اتفاق با این آیه از قرآن روبرو شدم که کسانی که به وجود اجنّه باور ندارند کافرانند . با خود گفتم که من ناباور نیستم ولی باوری جدّی هم ندارم پس خدایا مرا به یقین برسان و از کفرم برهان . فردای آن شب گروهی از اجنّه را دیدار کردم که شرحش را قبلاً داده ام . یکبار هم با این آیه روبرو شدم که شدیداً مرا بخود مشغول ساخت : " هر چیزی بر ساختار خودش عمل می کند " سالها غرق در معنا و راز این آیه بوده ام که به زبان امروزی همان مکتب اصالت صورت یا فرمالیزم و ساختارگرائی فلسفی است . بخش عمده ای از آثار و معارف و مکاشفات و مشاهدات غیبی من محصول تفکر و نظر در این آیه بوده است و پس از هر مشاهده و مکاشفه ای با صدای بلند این آیه را شنیدم . این آیه عالیترین حد وحدت وجود نیز می باشد و بیان مذهب عشق عرفانی نیز هست . همچنین کاملترین بیان راز معرفت نفس و اقامه صلوة است . این آیه همچون یک منبع جوشش و الهام عرفانی بوده است که دهها حقیقت توحیدی را بصورت اشراقی در مقابل رویم قرار داده است . این آیه بهترین و کاملترین توصیف پدیده و آیه است که هستی شناسی قرآنی را پایه گذاری می کند و هر موجودی را مظهر وحدانیت خدا معرفی می کند و حضور خداوند را در هر یک از مخلوقاتش گزارش می کند . و صدها معنای دیگری بطور منطقی و فلسفی از این آیه قابل استنباط است و براستی همین آیه به تنهائی یک معجزه کثیر و کبیر است .

۴۵۹- در قرآن می خوانیم که هیچکس نمی تواند مشابه آیه ای از این کتاب را تقلید کند. این آیه مورد تفسیر دهها مفسر بزرگ در تاریخ بوده است و بسیاری از شیادان را هم به منازعه کشانیده است . اصلاً معنای این آیه خود یک

افسون و جادو کننده اندیشه است و بسیاری مؤمنان را بسوی او رهنمون می شود و کافران را گمراه و منافقان را رسوا می سازد .

۴۶۰- به لحاظی باید گفت که اثر ادبی و قلمی هیچ نویسنده ای بطور کامل قابل تقلید نیست چه نویسنده ای قابل و بزرگ باشد و چه معمولی و یا حقیر . همانطور که اثر انگشت هیچکس قابل تکرار نیست . و این فقط شامل تقلید از قرآن که کلام الله است نمی شود . و بعلاوه اگر مثلاً کسی موفق شود که درست مثل قرآن آیاتی بگوید چه کسی می تواند درستی این تقلید را تصدیق کند و یا تکذیب نماید که مورد قبول همگان باشد . آیا چنین انسانی وجود دارد ؟ اصلاً آیه مذکور باعث می شود که عده ای وسوسه شوند و دست بکار تقلید بزنند که از این میان عده ای ایمان می آورند و هدایت می شوند و عده ای گمراه و برخی رسوا می شوند همانطور که در تاریخ چنین مواردی گزارش شده است . در قرآن رندی های حیرت آوری وجود دارد که این آیه یکی از آنهاست .

۴۶۱- و یا مسئله دعا و اجابت آن نیز یکی از اسرار هدایت بخش و گمراه کننده قرآن است . زیرا دعای هیچ احدی آنگونه که مدنظر او بوده است اجابت نشده است ولی با اینحال آنانکه اهل دعا هستند (نه دعاهای بازاری و منبری) هرگز دست از دعا نمی کشند با اینکه تقریباً هیچ امیدی به اجابت ندارند . این همان هدایت قرآنی است که براستی رازی مگو و فوق منطق و علیّت است . و اما آنانکه در انتظار اجابت فیزیکی و صوری دعای خود می مانند و بر آن اصرار دارند گمراه می شوند و چه بسا کافر می گردند و دست از دعا می کشند .

۴۶۲- دعا وسیله ای برای هدایت است و رستگاری و نه اجابت فیزیکی و رضایت دنیوی . زیرا دعائی که بواسطه اجابت دنیوی اش پیگیری می شود معصیتی بزرگ به خداست زیرا به این معناست که خداوند متوجه نیازهای دنیوی من نبوده است و من به او متذکر شده ام تا نیازم را اجابت کند .

۴۶۳- بزرگترین سوء تفاهم و گمراهی حاصل از دعا توقع اجابت دنیوی است . اجابت دعا اجابتی روحانی و باطنی و غیبی و معرفتی است . زیرا تنها دعائی که بواسطه خداوند اجابت می شود دعای هدایت بسوی اوست و دعوت از او در حیات و هستی دنیوی خویش به مصداق ادعونی استجب لکم. با اینحال او هر دعای مادی و دنیوی بشر را هم پاسخ می دهد منتهی پاسخی معنوی و روحی و باطنی که موجب هدایت انسان بسوی او و شناخت او شود . مثلاً کسی که دعا می کند که مرضی شفا یابد عذاب حاصل از آن مرض رفع می شود و نه صورت فیزیکی مرض . یعنی مریض راضی به مرض خود می شود . و این بدان معناست که قدرت روحانی ارتقاء می یابد یعنی تقرب الی الله رخ می دهد . ولی اکثر آدمها بدلیل بی معرفتی در حق خود این اجابت الهی را درک نمی کنند .

۴۶۴- آنچه که معرفت نفس نامیده می شود چیزی جز دیالوگ انسان با طبقات و ابعاد و اعماق نفس خودش نیست و این دیالوگ هم چیزی جز قرآن نیست . و اینست که تمام آیات دعوت به تذکر می کند که بمعنای رویکرد بخود و به یاد آوردن خود است و فقط در اینصورت است که آیات قرآن در نفس فرد خوانده و درک می شود و آیات الهی عین حدیث نفس می شود و گوئی این سخن انسان با خویشتن است .

۴۶۵- این " تذکرون " همان " ترجعون " است یعنی بازگشت به خویشتن و به یاد آوردن فطرت خویش که در نقطهٔ مقابل " غافلون " است بمعنای غفلت از خویش و خود فراموشی و از خود بیگانگی .

۴۶۶- بدین ترتیب قرآن کتابی است که انسان را به خویشتن خویش رجوع می دهد . پس قرآن مقدمهٔ عرفان و بستر آن و علائم مراحل سیر و سلوک عرفانی است و سرفصل هائی از طبقات نفس و سرنخ هائی از قرآن روحی و نوری می باشد .

۴۶۷- قرآن ، عرفان عرفی است نه عرفان اشرافی . و لذا عارفان آنرا از بر هستند بی آنکه خوانده باشند.

۴۶۸- قرآن صدای عالم وجود است و لذا آنانکه کر نیستند آنرا می شنوند و آنانکه آنرا در جهان نمی شنوند کرند . قرآن حتّی جمال عالم وجود است و لذا آنانکه بینا هستند جهان را در قرآن به نظاره می نشینند . قرآن کتاب بینایان و شنوایان است و لذا این کتاب محکی برای تشخیص میزان شنوائی و بینائی انسان است و نیز محکی برای تشخیص هوشمندی انسان که کانونش دل است . و علاوه بر این اهل ایمان در این کتاب مستمراً شنواتر و بیناتر و هوشیارتر می شوند و لذا شاکرند از اینکه دارای چشم و گوش و دل هستند .

۴۶۹- در نزد اهل قرآن ، این کتاب عجیب ترین موجود عالم است و براستی چراغ جادوست که قلب ظلمت را می شکافد و انسان را در ظلمات نفس خویشتن رهنمون می سازد و از هر پدیده محسوس و طبیعی یک نماد افسانه ای و الهی آشکار می کند و براستی هر شی ای را یک آیت الله می سازد یعنی ماورای طبیعت را در طبیعت تعیّن می بخشد و طبیعت را به عینه تأویل می کند زیرا قرآن قیامت نامه است و برپا کنندهٔ قیامت بر اهل معرفت .

۴۷۰- تعریف و توصیف ما از قرآن یک توصیف و تعریف کاملاً قرآنی است .

۴۷۱- برخی سؤال می کنند که این قرآن شناسی ما چه کمکی به فهم معارف قرآنی می کند زیرا مقادیری کلی گوئی فلسفی ـ عرفانی است . اینطور نیست این قرآن شناسی ما درب ورود به قرآن را می نمایاند . زیرا تمام علم و هنر در گشودن این درب است وگرنه در خارج از شهر قرآنی نابترین تأویل ها و تفاسیر هم به کار امر هدایت و سیر الی الله نمی آید الا به یاری عارفی که اهل قرآن باشد .

۴۷۲- قرآن در شب قدر بر سینهٔ مبارک محمد(ص) نازل شد که البته در ماه رمضان بود . ولی پندار عامه و بلکه اکثر علما بر این است که شب قدر هر مؤمنی در ماه رمضان است ولی چنین نیست . شب قدر انبیای الهی در رمضان بوده است که کتاب الهی را به درجات تجلی درک نموده اند . این شب قدر در عرصهٔ ختم نبوت بر مؤمنان امت محمدی یا هر عارف دیگری می تواند در ماههای دیگری باشد از جمله رجب و شعبان و یا هر ماه دیگری که در آن شب کلام خداوند به درجه ای از نزول و تجلی بر دل مؤمن یا عارفی نازل می شود که اوراقی از کتاب الله است که برخی از اسمای الهی را داراست که از درب هر اسمی علم و عرفانی رخ می نماید که البته در تصدیق بخشی و یا تمام قرآن است . بر خود اینجانب شب های قدر در چند مرحله موجب نزول قرآن بود بهمراه روح و ملائک و امر پروردگار که قلب و اراده و اندیشه ام را تسخیر نمود که یکبار در ماه محرم بود و یکبار در ماه رمضان و یکبار هم در ماه رجب .

۴۷۳- شبهای قدر عارفان در آخرالزمان بنابه گزارشهائی از برخی عارفان بزرگ همچون ابن عربی مصادف با سماع عارفانه است که البته سماعی الهی است و نه طبیعی . که در این حالت بنا به حدیث قدسی ، خداوند گوش عارف میشود و عارف از مقام ذاکر به مقام مذکور می رسد و مخاطب کلام حق واقع می شود . بی تردید این سماع شباهتی به سماعهای کاباره ای فرقه های ضالهٔ موسوم به درویشی ندارد که رقاصی های تخدیری است .

۴۷۴- آثار مولوی گزارشی از یافته های شبهای قدر و سماع الهی است که صورتی از نزول قرآن فارسی است.

۴۷۵- در حدیث آمده است آنانکه خدا را دوست دارند و خدا هم دوستشان دارد از نزد خودش به آنها علم می بخشد. مترادف این معنا در سورهٔ مائده هم وارد شده است. و علم خدا از هر نوع و درجه ای که باشد برخاسته از علم اسماء و صفات الهی است چرا که هر علم حَقه ای هم نهایتاً به صفات و اسماء الله می رسد . و این بدان معناست که علم را با عشق رابطه ای تنگاتنگ و مستقیم است و غیر عاشقان حق را علمی راسخ و حقیقی نیست و این علم ریشه در قرآن و لوح محفوظ دارد که اصل قرآن است . پس اهل قرآن همان عاشقان پروردگارند و علم یکی از نتایج و کرامات عشق الهی در بشر است .

۴۷۶- در قرآن کریم می خوانیم که اگر خداوند را دوست می دارید پس از رسولان او اطاعت کنید تا خداوند هم شما را دوست بدارد. پس شرط دوستی و عشق بین انسان و خدا همان اطاعت از رسالت رسولان است که حاملان کتاب خدایند در درجات نزول و تجلّی و تحقق . یعنی عشق را با قرآن پیوندی مستقیم است و غیر عاشقان را به قرآن راه نیست .

۴۷۷- اگر همهٔ علوم و معارف در جستجوی حق واحد و سرمنشأ حقایق هستند و این حق همان خداوند خالق است که اصل و علّت وجود است که قلمرو حقایق است بایستی به این اصل نزدیک شد تا آنرا شناخت و این نزدیکی همان بستر عشق به خداوند است همانطور که گوهرهٔ حقیقت جوئی دربارهٔ هر چیزی هم عشق به آن چیز است و نه صرفاً کنجکاوی و نیاز دنیوی به آن چیز.

۴۷۸- خداوند بنا بر قولش در کتابش همهٔ عشاق خود را می بخشد و می فرماید هرچه که خواهید بکنید و خداوند عذابتان نمی کند . اینان همان عبادالله المخلصین در قرآن هستند که اعمالشان اعمال خداست و خداوند مسئول اعمال آنهاست و آنها خود مسئول اعمال خود نیستند .

۴۷۹- عارف بزرگ ما شیخ اکبر محی الدین عربی دربارهٔ اعمال مطلق و بری از قید و شرط عشاق عارف می گوید که آنها در نزد خدا بخشوده اند حتّی اگر خلاف شرع کنند و مرتکب حرامهای بزرگ شوند ولی این بدان معنا نیست که از حکم شرع در حیات دنیا مبرا باشند زیرا شرع حکم بر ظاهر کند و با باطن کاری ندارد یعنی عشق را نمی شناسد و درباره اش حکمی ندارد . و ابن عربی بدینگونه سرنوشت کسانی چون حلّاج را توجیه می کند و به نوعی آن حاکمان شرع دستگاه خلافت عباسی که جملگی بر ستم و نفاق و فساد بودند را توجیه و تشریع می کند . و بنظر ما این توجیهی نادرست است که هم غیر عارفانه و هم غیر شرعی و هم ناعادلانه و غیرتوحیدی است . آیا مگر دین خدا در امر واحدی برای دنیا و آخرت دو حکم متضاد دارد ؟ آیا در دین خدا عملی یا انسانی در دنیا عذاب و قصاص می شود

و در آخرت بخشوده شده و بلکه اجر داده می شود ؟ این تناقض خلاف توحید است و از این نوع تناقضات که در اکثر موارد به توجیه شرعی متشرعین و فقهای ظالم دستگاههای جور می رسد در آثار ابن عربی فراوان دیده می شود که بی تردید نوعی تقیّه در قبال حکومتهای جور زمان او بوده است ولی در شأن ابن عربی نیست .

۴۸۰- ولی مسئله اینست که عشّاق الهی چگونه می توانند مرتکب گناهان کبیره شوند یا حتّی صغیره . آنچه که در نظر عامهٔ مردم یا متشرعین قشری و فقهای ظاهر بین گناه می آید یک توهم است حتّی اگر تهمت ناحق از روی بخل و کفر و نفاق نباشد . و آنچه که با این عشاق می کنند غایت ظلم آنهاست و نه حق شرعی . مثل همان جنایاتی را که در حق امامان و بسیاری از عارفان کرده اند . آیا مثله کنندگان حلاج براستی فقهای شرع محمدی بودند یا حافظان ستم عباسی هر چند در لباس شریعت و فقاهت .

۴۸۱- عشاق الهی قرآنهای ناطق هستند زیرا اگر اعمالشان اعمال خداست پس کلامشان هم کلام خداست و وجودشان نیز مظهر لااقل یکی از اسمای الهی است در درجات تجلّی همچون حکیم ، کریم ، حق ، نور ، علی ، شفیع و امثالهم .

۴۸۲- اصلاً جدائی عرفان از فقه یکی از انحرافات تاریخی در معرفت اسلامی بوده که موجب مفاسد عظیمی در جوامع اسلامی است . طبق معارف قرآنی و سنت و عترت ، عارف همان فقیه است و فقیه غیر عارف نداریم . همانطور که عارف ظالم و ظلم پذیر نداریم و فقیه نیز . جدائی این معارف اسلامی بصورت تخصص ها امری جعلی و غیر قرآنی و ناحق است . عارفی که فقیه نیست عارف نیست و فقیهی که عارف نیست فقیه نیست . و آنکه عادل نیست هیچیک از این دو نیست . همهٔ مقامات معنوی در اسلام مجموعهٔ واحدی هستند که در انسانهای مؤمن و اهل معرفت و محبت ظهور می یابند البته در درجات تجلی . همانطور که ممکن نیست که مؤمنی احمق باشد یا عالمی کافر باشد اگر آن ایمان براستی ایمان باشد و علم هم علم باشد نه اخبار . این تقسیمات رایج اصلاً قرآنی نیست .

۴۸۳- جدیداً جماعتی موسوم به روشنفکر دینی می گویند که انسانها سیاه – سفید نیستند بلکه رنگی اند . این سخن هر چند که ظاهری عارفانه دارد باطنی فاسقانه دارد . دو نوع انسان بیشتر وجود ندارد : کافر و مؤمن . و البته هر یک از این دو نوع بشریت دارای طیف و کثرت و تنوع و درجات بسیاری است . این یک آموزه قرآنی است که عین واقعیت روانشناسی اجتماعی در سراسر جهان است و سنت خدا در بشر است .

۴۸۴- روانشناسی کفر و ایمان اساس علوم انسانی در قرآن است که برای نخستین بار در مجموعه آثار بنده بنا نهاده شده است که مواد اولیه برای تدوین همه شاخه های علوم انسانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تربیتی در اسلام است که از حیاتی ترین نیازهای جوامع مسلمان در عصر جدید است که اسیر علوم لائیک هستند .

۴۸۵- معرفت شناسی قرآنی مکتب وجودگرایانه است و همه ارزشها بود و نبودی هستند مثل کفر و ایمان ، تصدیق و تکذیب ، شقاوت و محبت ، عدل و ظلم ، مرگ و زندگی و نهایتاً وجود و عدم .

۴۸۶- در قرآن همه علوم ، طبیعی هستند روانشناسی ، جامعه شناسی ، فلسفه ، قضاوت ، اخلاق ، سلامت ، سعادت و شقاوت جملگی دارای توصیفاتی محسوس و طبیعی اند و چیزی بنام فلسفه و عرفان نظری در قرآن محلی از اعراب ندارد و حتی خداشناسی هم علمی طبیعی است . قرآن کتاب طبیعت است .

۴۸۷- چون قرآن محمدی به زبان عربی نازل شده است این خطا پدید آمده که از دین محمد و کتابش جز به زبان عربی نباید و نمی توان سخن گفت و حتی خداوند هم جز به زبان عربی قادر به درک مسائل بشری نیست و گوئی دین آخرالزمان که دین اسلام است دین عربی است و بدون عرب شدن نمی توان مسلمان شد . و این بزرگترین جهل و تهمت و ستمی بوده که بر قرآن وارد آمده است و قرآن را مهجور دورانها ساخته است و ما به لطف و یاری الهی این هجران را به پایان رساندیم .

۴۸۸- همانگونه که پیش از این از جنبه های گوناگون نشان دادیم وادی معرفت نفس همان راه رسیدن به قرآن محمدی به زبان امّی است همانطور که خود محمد (ص) گفته است که : زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند . و تکرار این حدیث در آثار ما تکراری به عمد است چرا که این سخن رسول شاهراه دستیابی به قرآن در آخرالزمان وعرصه ختم نبوت است .

۴۸۹- پس تنها راه رسیدن به قرآن همان عرفان است و مابقی قرآن پژوهان و مفسران قرآن در پشت درب قرآن سرگردانند و طبعاً بر عارفان بخل و عداوت می ورزند .

۴۹۰- قرآن در میان مسلمین همچون خانه کعبه در دوره جاهلیت کانون حراست و پرستش بت هاست . بت هائی که در لباس احکام خودنمائی می کنند و پرستیده می شوند بجای خدا . و هر یک از فرقه های اسلامی متوسل به یکی از این بت ها شده است . و در میان این هفتاد و سه فرقه فقط اهل معرفت نفس و عرفان عملی است که بر راه قرآن محمد است و بس .

۴۹۱- قرآن معصومترین و مظلومترین و مهجورترین فرستاده خدا در نزد بشر است . و خداوند همه خلایق را بر اساس رفتارشان با قرآن است که محاسبه می کند طبق قول خود قرآن.

۴۹۲- قرآن ، ذهن پروردگار در نزد بشر است .

۴۹۳- و مهدی موعود(عج) ظهور تمام و کمال قرآن در جهان است .

علی اکبر خانجانی

عید فطر۱۳۸۸ ه.ش

کتاب آزادی

تعیّن و تفسیری از آیة الکرسی

عروة الوثقی

بسم الله البار

۱."خداوند انسان را آفرید و به وی آزادی انتخاب بخشید تا حق را از باطل و خیر را از شرّ جدا سازد..."- فاطمه زهرا(ع)

۲.حق و باطل و خیر و شرّ چه بودند که خداوند با خلقت انسان و مختار ساختن او در جهان اراده کرد تا این ارزش های متضاد را از یکدیگر تفکیک نماید به دست و اراده آدمی؟

۳.خداوند انسان را آفرید تا او را خلیفه خود کند و محل ظهور اراده و اسماء و ذات و جلال و جمال خویش نماید.

۴.تمام مخالفت ابلیس با خداوند در مقام خلیفه گری انسان بود که همان مقام اراده و اختیار است. و لذا همه مخلوقات عالم مشغول سجده و تسبیح و ذکر پروردگارند خواه و ناخواه. الّا آدمی که مختار در این امر است که کافر باشد یا مسلمان.

۵.اگر آدمی صاحب اختیار و انتخاب و آزادی اراده نمی بود اصلاً دین خدا و بهشت و دوزخ و امر رشد و تعالی چه معنا و ارزشی می داشت؟ آیا اصلاً ارزش هیچ ارزشی می داشت؟

۶.همه ارزش ها و ارزیابی ها معلول آزادی اراده انسان است.

۷.اگر طبق آیات و صدها حدیث خداوند کل عالم هستی را برای انسان آفریده است تنها تمایز انسان از سایر مخلوقات فقط آزادی و اختیار اوست پس کل عالم هستی در خدمت آزادی اختیار انسان آفریده شده است.

۸.پس آزادی و اختیار برترین معنا و ارزش در کل نظام خلقت و جهان هستی می باشد و مابقی ارزش ها به عنوان زیر مجموعه و معلول آزادی هستند.

۹.پس آزادی ذات همه ارزش ها و مفاهیم و حکمت ها و معارف الهی در جهان است.

۱۰.اگر پیامبر اسلام اهل جبر را اهل دوزخ خوانده است پس اهل جبر کافرانند و در نقطه مقابل اهل اختیار هم مؤمنانند و اهل بهشت .

۱۱.پس واضح است که دین خدا و رسالت انبیاء هم فقط به این دلیل معنا و ارزش دارد که انسان صاحب اختیار و آزادی انتخاب است پس آزادی اساس و بستر و ذات دین خدا نیز هست و دین خدا بر آزادی انسان بنا شده است وگرنه خوب و بد و حق و باطل چه معنایی می داشت و نیز اجر و عذاب و مسئولیت انسان در جهان.

۱۲.این حق را خود خداوند در قرآن کریم نیز به وضوح بیان داشته است که همان آیة الکرسی است که پیامبر اسلام آن را قلب قرآن نامیده است و مشهورترین آیه در میان مسلمین است که هزاران کرامت برایش قائل شده اند که برای هیچ آیه دیگری قائل نشده اند. و این همان آیه "لا اکراه فی الدین" است: هیچ اکراه و زوری در دین خدا نیست!

۱۳.اگر دین خدا زورکی و جبری می بود کل مقصود خدا از خلق هستی مهمل می شد و جهان تباه می گشت.

۱۴.آیة الکرسی از توصیف ذات الهی آغاز شده و به معرفی حق دین او که به او می رسد می انجامد که آن آزادی است که میزان تشخیص رشد از تباهی و حق از باطل است. و حدیث مذکور از فاطمه زهرا(ع)نیز بدون شک نظر بر همین آیه دارد که آزادی را میزان هدایت و گمراهی و حق و باطل و خیر و شرّ قرار داده است.

۱۵.آیه مذکور این آزادی را اساس خروج از طاغوت (جباریت) و رهایی از ظلمت و ورود به عرصه نور می داند و در هیچ جای قرآن مرز بین حق و باطل و تاریکی و روشنایی به این وضوح آشکار نشده است که در این آیه مذکور که به راستی قلب قرآن می باشد.

۱۶.و بیهوده نبود که ابلیس آدم را انکار و عداوت کرد زیرا مأمور گمراهی و ضلالت و جباریت است و در واقع خصم آزادی اختیار آدم است.

۱۷.کل رسالت انبیای الهی نیز این بود که انسان را به آستانه آزادی انتخاب برساند و نه اینکه به سوی بهشت و خداوند هدایت کند و ده ها آیه دال بر این مدعاست که:" ای رسول ما تو وکیل مردم و مأمور هدایت آنها نیستی بلکه فقط مسئول رسانیدن امر ما به آنها هستی. و به مردم بگو که از بابت رسالت خود از شما مزدی نمی خواهم و اجرم با خداست و اجرم این است که زین پس هر کس که بخواهد خودش راه هدایت یا ضلالت را بر می گزیند..." پس رسالت پیامبران این بوده که انسان را بیدار سازند و آگاهی بخشند و آزادی اختیار را در فطرت آنها زنده کنند همین و بس .

۱۸.پس پیامبران خدا در یک کلام و در معنای نهائی رسالت خود جملگی رسولان آزادی و اختیار و انتخاب بوده اند و لاغیر. در آیه مذکور به وضوح شاهدیم که پیامبر خدا آزادی بخشیدن به مردم را اجر خود از جانب خدا می داند.

۱۹.خداوند انسان را آزاد و مختار آفرید ولی آدمی شهامت دریافت این گوهره و گنج الهی را نداشت و تن به جبر و جباریت می داد تا این که خداوند پیامبران را فرستاد تا این گوهره الهی را در انسان ها متذکّر و زنده و خلاق سازند. پس رسالت رسولان خدا جز آزادی بخشیدن و احیای نور انتخاب در بشریت نبوده است و همه پیامبران خدا پیامبران آزادی بوده و نهضت همه انبیای الهی نهضت آزادیبخش به معنای کامل کلمه بوده است.

۲۰. آیة الکرسی آشکارا "لا اکراه فی الدین" را عرصه نور نامیده است و خروج از طاغوت یعنی طاغوت همان ظلمت و ضلالت و جباریت است که دین را تبدیل به اکراه و اجبار می کند و مردم را درتاریکی قرار می دهد.

۲۱.طبق آیه مذکور جبر و زور در دین به معنای در تاریکی قرار دادن دیگران است. چرا؟

۲۲.بسیاری می پندارند که دین همان راه هدایت و بهشت است در حالی که ده ها آیه در قرآن خلاف این باور را نشان می دهد مثلاً این آیه که "دین هر آن واقع است" یعنی کل واقعیت جهان هستی و بشریت همان دین است. و یا یوم الدین روزی است که کافر و مؤمن در حضور خدا حاضر می شوند. یعنی دین دو راه دارد یکی راه روشنایی و هدایت

و بهشت است و دیگری راه تاریکی و دوزخ است و راه روشنایی و بهشت همان راه آزادی انتخاب و پذیرش مسئولیت آن است. و لذا در دوزخ همه ساکنانش تقصیر خود را به گردن دیگران می نهند یعنی آزادی خود را منکرند و اصلاً چون آزادی اختیار و انتخاب را تکذیب و انکار کردند به دوزخ رسیدند.

۲۳.طبق آیة الکرسی نور همان آزادی انتخاب سرنوشت است یعنی آزادی در دین به معنای راه زندگی، زیرا هر راهی به خدا منجر می شود یکی از طریق بهشت و دیگری دوزخ و آنکه این راه را خود انتخاب می کند به بهشت می رسد و از راه بهشت به خدا می رسد و آنکه انتخاب نمی کند مقیم تاریکی است و به دوزخ می رسد.

۲۴.طبق آیه مذکور آزادی در دین همان راه رشد است و غیر از این هم راه انحطاط و گمراهی (الغی) است.

۲۵.در قرآن کریم چقدر پیامبران خدا به دلیل اصرارشان در هدایت مردم از جانب خدا سرزنش و مؤاخذه شده اند و گاه دچار عذاب گردیده اند. چه قدر این آیه تکرار شده است که : ای رسول تو فقط مسئول ابلاغ پیام ما هستی و نه مسئول هدایت مردم و وکیل مردم هم نیستی. اینها همه مکمل معنای لا اکراه فی الدین است و بیهوده نیست که این آیه را قلب و مرکز قرآن نامیده است رسول خدا.

۲۶.پس صدها آیه در قرآن علناً حامی آزادی در دین است و بدین لحاظ هیچ کتابی را نمی توان مشابه قرآن یافت. و بایستی قرآن را کتاب آزادی نامید چون لا اکراه فی الدین قلب آن است.

۲۷.و نیز در آیه مذکور طاغوت هم تعریف شده است که همان حامیان اکراه در دین خدا هستند و پرستندگان تاریکی.

۲۸.لا اکراه فی الدین نشان می دهد که دین همان وادی آزادی انتخاب است. و این آیه براستی یکی از کریم ترین آیات قرآن است که در بطن خود چندین حقیقت زنده را آشکارا حاضر دارد از جمله تعریفی که از دین خدا در دو کلمه بیان شده است : لا اکراه فی الدّین .

۲۹.لا اکراه فی الدین یک تعریف سلبی از دین است که دین را عین راه آزادی قرار داده است. یعنی هر راه و روشی که در آن اکراه و اجبار و زور و تزویر و فشار نباشد همان دین به معنای راه خداست.

۳۰.همانطور که رسول اکرم نیز سمت دیگر این آیه را تعریف کرده است که اهل جبر اهل دوزخند یعنی آنانکه دارای آزادی انتخاب نیستند و اختیار خود را انکار می کنند یا آزادی دیگران را سلب می کنند گمراهند و به دوزخ می روند.

۳۱.به تجربه و روانشناسی افراد و گروه های بشری در می یابیم که همه جباران خودشان به مراتب مجبورترند و سراسر در تشنج و فشار و ناچاری ها زیست می کنند علیرغم قدرت و ثروت و ارتش و نیروهای سرکوبگری که دارند خودشان در حبس بسر می برند و کمترین اختیاری از خود ندارند. یعنی اهل دوزخند از همین دنیا.

۳۲.و اینک ترجمه کل آیة الکرسی: خداوند یکتاست که جز او خدایی نیست و زنده و پایدار است که نه چرت دارد و نه خواب. هرچه در زمین و آسمان هاست از اوست و کیست که به نزد او شفاعت می کند جز به اجازه او. و می داند هر آنچه که پیش روی و پس روی مردمان است. و به واسطه علم بر او احاطه نیابند مگر به اجازه او. و سیطره اش

کل زمین و آسمان ها را در بر گرفته است که حفظش براو سخت نیست که او بس بزرگ عالی است. و هیچ اجباری در این دین نیست. و بدینگونه رشد و کمال از انحطاط و زوال معلوم شد. هرکه جباران را منکر شود و ایمان آورد به خدا به دستاویز محکمی چنگ زده است که هرگز پاره نمی شود و خداوند شنوا و بیناست. خداوند دوست و رهبرکسانی است که ایمان آورده اند و آنان را از تاریکی به روشنایی می برد و آنانکه کافر شده اند رهبرشان طاغوت (جباران) است که از روشنایی به سوی تاریکی شان می برد و اینان اهل دوزخند که در آن جاودانند.

۳۳.در این آیات که مجموعاً به آیة الکرسی معروف است تقریباً همه ارکان و محکمات دین اسلام در قلمرو حیات اجتماعی به وضوح بیان شده و ارکان رشد و انحطاط و طاغوت و هدایت و ضلالت و ولایت و کفر و ایمان تعریف شده است. و عجبا که این آیه قلب قرآن است و قلب این آیه هم لا اکراه فی الدین است. و عجبا که سیطره زمین و آسمان ها دین نامیده شده است به مصداق آیه دیگری که ذکرش رفت یعنی "دین هر آن واقع است" و در این جهان هستی که دین خداست برای انسان هیچ اجباری نیست و هر که جبار است با طاغوت است و در تاریکی و دوزخ ابدی و نیز سخن از "عروة الوثقی" یعنی دستگیره آسمان است.

۳۴.این آیه را امروزه مردم ما با پوست و گوشت خود لمس و درک می کنند که دچار اشد اکراه در دین هستند و لذا دچار اشد "الغی" یعنی انحطاط و فساد و تباهی و بدبختی و رسوایی و زوال و لذا روی به طاغوت های جهانی دارند یعنی روی به روسیه و آمریکا که قلب طاغوت زمین هستند.

۳۵.در این آیه به وضوح شاهدیم که خداوند خودش ولی و دوست ورهبر کسانی می شود که در دین خدا اکراه و زور و تزویر نکنند و کسانی که در دین خدا اکراه و مکر نمایند طاغوت را به دوستی و رهبری می گیرند. و لذا شاهدیم همه ملل اسلامی که دچار اکراه دردین هستند روی به طاغوت های جهانی دارند گروهی به روسیه و گروهی به آمریکا. وحتی دولت هایشان نیز پنهان و آشکارا چنین هستند. این بدان معناست که استبداد دینی منجر به استعمار طلبی و اجنبی پرستی و امپریالیسم گرایی می شود. یعنی اکراه در دین به سوی طاغوت می رود.

۳۶.پس طاغوت هم تعریف شده است و آن افراد و جریانات و قدرت های ضد آزادی هستند که راه آزاد اندیشی و انتخاب آزادانه را بر مردم بسته اند.

۳۷.البته گمان نکنیم آن قدرت هایی که فقط شعار آزادی می دهند لزوماً از قلمرو طاغوت خارجند. مثل آمریکا که گروه "داوودیه" را در ایالت تگزاس بمباران کرد و صدها زن و مرد و کودک را زنده سوزانید فقط به جرم اینکه میخواستند زندگی انجیلی و پاک داشته باشند و در شهر خود میخانه و رقاصخانه و فاحشه خانه نداشته باشند همین و بس. و رئیس جمهور آمریکا دین خودش را بر آنان تحمیل کرد و چون نپذیرفتند حکم قتل همه را در یک شهرک مذهبی صادر کرد. این همان روش طالبان در افغانستان و بخشی از حکومت خودمان در ایران است. زیرا وقتی پیغمبرش حق ندارد دین خدا را بر مردم تحمیل کند هیچکس دیگری چنین حقی ندارد. زیرا دین اجباری موجب نفاق میشود که اشد کفر و فساد است و خود دین را هم تباه می سازد و بدترین معصیت بر خداست.

۳۸.علاوه بر این خود قرآن در متن خودش به ما درس آزاد اندیشی و آزادی بیان می دهد و لذا در همه جا حرف ها و اتهامات و دلایل کافران و ستمگران را هم بیان می کند بی هیچ سانسوری مثل: کافران می گویند که به خود ما هم وحی می شود ... ما پیرو دین پدران خود هستیم... این پیامبر شاعر و جادوگر است و اگر راست می گوید پس چرا فرشتگان بر او نازل نمی شوند و ثروت ندارد... این پیامبر می خواهد بر ما سلطنت کند ... اینها خیالات و خواب های اوست که به خدا نسبت می دهد .... پس چرا ما خدا را نمی بینیم... و این آزادی بیان خداست.

۳۹.پیامبران الهی بانیان آزادی فکر بودند . در قرآن کریم آشکارا می بینیم که پیامبران در عصر خود کسانی بودند که باورها و سنت های مردم خود را به چالش می کشیدند و همین امر موجب تحریک شاهان می شده است زیرا بر جهل و سنت های کهنه مردم حکم می راندند که در آن هیچ تفکّر و عقلانیتی نبود.

۴۰.اگر عقل نور دین است (به قول رسول اکرم) نیازمند دیالوگ و به زیر سؤال کشیدن عرف و شرع و سنت و عادات حاکم بر جامعه است تا این نور زنده بماند تا دین آشکار باشد. یعنی آزادی اندیشه و بیان از واجبات حیات دینی و احیای دین است زیرا عقل به گفتگوی آزاد زنده می ماند. و لذا همواره در خانه پیامبر و در مساجد صدر اسلام مباحث عقیدتی و فلسفی و سیاسی در جریان بود و مساجد رسانه های فکری آن عصر بودند و همه اندیشه های نو از مساجد صادر می شد. یعنی مساجد محل تولید عقل و احیای دین بودند.

۴۱.بنابراین لا اکراه فی الدین ذاتاً مستلزم فقدان خفقان و سانسور فکری و عقیدتی است و آزادی اندیشه و عقیده و بیان از ذات آزادی در دین بر می خیزد و با آن امری واحد است. و به یاد آوریم که تمام سالهای نخست رسالت پیامبر اسلام مبارزه بر علیه خفقان و رسانیدن پیام خود به گوش مردمان بود و پنبه در گوش گذاشتن کافران و پیروان طاغوت مکی به مثابه سانسور و خفقان به روش آن دوران بود و عین سانسور کتاب و مطبوعات و رسانه ها و تعطیلی نشریات و سایت ها می باشد.

۴۲.به تجربه و گزارش تاریخی می دانیم که نخستین گروه از مردمانی که به پیامبران خدا ایمان آورده و از مخلصین و یاران رسول می شدند کافران بی ریا بودند و نخستین دشمنان رسولان هم ریاکاران دینی و در رأس آنها ملایان بودند. این واقعیت تاریخی حقانیت لا اکراه فی الدین را به اثبات می رساند.

۴۳.در آیة الکرسی به وضوح شاهدیم که طاغوت همان دین و راه و رسم اجباری در زندگی و دیکتاتوری عقیدتی و خفقان فکری است که هر کس که به آن کافر شد تحت ولایت الهی در آمده و خدا او را از ظلمات به سوی نور هدایت می کند. و این تجربه را ملت مادر انقلاب سال ۵۷ درک کرده است.

۴۴.آیة الکرسی در عین حال آیه آزادیخواهی و مبارزه با دیکتاتوری و جبر دینی است.

۴۵.امام حسین در صحرای کربلا خطاب به سپاه یزید می فرماید که اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید. این بدان معناست که آزادی غیر دینی نزدیکترین روش به دین خداست و آلترناتیو دین است و به سرعت به دین خدا می رسد. در حقیقت امام با رندی عارفانه اش سپاه یزید را که اسیر طاغوت مذهبی دستگاه بودند از اسارت دین دستگاه می

رهاند و به بی دینی و کفر آشکار و آزاد دعوت می کند. زیرا همه سپاه یزید قبل از کشتن امام حسین و بعدش اقامه صلاة کردند.

۴۶.بیهوده نیست که امروزه ملل اسلامی که دارای حکومت های دیکتاتوری هستند زندگی در جوامع آزاد و کافر غربی را بهشت موعود خود می دانند زیرا این کشورهای نسبتاً آزادِ کافر بسیاری از ارزش های دینی و اسلامی را بیشتر از جوامع اسلامی دارند.

۴۷.کفر آزاد و آشکار دیر یا زود به دین می رسد ولی شرک و نفاق حاصل از اکراه و جبر دینی هرگز به دین نمی رسد زیرا اینان مقیم درک اسفل هستند که در چاهی بی انتها در حال سقوط آزادند. به همین دلیل خداوند مشرکان و منافقان را هرگز نمی بخشد ولی کافران را با یک توبه یکجا و بدون عذاب عفو می کند طبق قول خودش در قرآن کریم پس کفر آزاد به هدایت نزدیک تر است از دین جبری.

۴۸.به قول فاطمه زهرا آدمی فقط در آزادی است که بر سر دوراهی حق و باطل و خیر و شرّ قرار می گیرد و امکان انتخاب می یابد. انسانی که آزادی انتخاب در دین نداردهرگز به عرصه آدمیت و نبوت وارد نمی شود. و در واقع در دوره جاهلیت زیست می کند. و این همان معضله ای است که نسل جوان جامعه ما امروزه با آن روبروست زیرا هرگز امکان انتخاب در دین را در طی این سی سال اخیر نداشته است و لذا بی هویت ترین نسل بر روی زمین است. زیرا انسانی که هرگز دین خود را انتخاب نکرده دارای هویت نیست. زیرا کفر انتخابی نیز یک هویت است که هر آن امکان تغییر انتخاب دارد.

۴۹.آیة الکرسی می فرماید که : آزادی در دین نور است، عروة الوثقی الهی در نزد بشر است رشد و تکامل است و ولایت خداست و رهایی از طاغوت است و ایمان است. در نقطه مقابلش جبر در دین هم ظلمات است و طاغوت است و انحطاط و پریشانی است و کفر است.

۵۰.زیرا کسی که دینش را انتخاب می کند حتی اگر کفر را بر گزیند باز هم اهل رشد است و این انتخابش در دوزخ حفظش میکند و امکان توبه دارد زیرا مسئولیت سرنوشت خود را بر عهده گرفته است و لذا انتخابش موجب رشدش می شود و بالاخره از دوزخ رها می شود.

۵۱.اگر حضرت فاطمه پس از رحلت پدرش و خفقان سقیفه ، مردم را از بالای منبر دعوت به آزادی می کند و نه اسلام بدین معناست که آزادی اساس دین است و به اسلام می رسد. زیرا آزادی اساس انتخاب و بنیاد شعور و شناخت و تشخیص خیر و شر و حق و باطل است یعنی موجب نور عقل می شود که راه دین را روشن می کند. همانطور که آیة الکرسی هم بلافاصله پس از طرد اکراه در دین از نور سخن می گوید و نبرد بر علیه طاغوت که مظهر جبر در دین است. و می دانیم که همه طاغوت های تاریخ بر دین جبری استوار بوده اند مثل ساسانیان، بنی عباس، قرون وسطای اروپا و طاغوت های مدرن غرب که زنهای با حجاب را از حقوق اجتماعی محروم می کنند و در دادگاه به قتل می رسانند و نیز حکومت ما که روسری را با توسری بر سر زنان می کند و دیگر ماجرا ها. اینها همه صور گوناگون طاغوت است و ظلمات.

۵۲.اسلام دینی است که برای آزادی بیان محض خون داده است و برای ادای شهادت لا اله الا الله شکنجه شده است. و محمد پیامبری است که زنان را از اسارت جنسی مردان آزاد کرد و به آنان حق انتخاب همسر و طلاق داد و حق تجارت و تحصیل علم اعطا نمود. و نخستین دانشمندان زن را تربیت نمود و مردان را از اسارت جاهلیت و اشرافیت رهایی بخشید و آزادی عقیده و بیان آموخت. و به بشریت آموخت که از شکم خود بگذرد و گرسنه بماند و از فقر بمیرد ولی آزاد باشد. ولی اسفا که ما مسلمانان چنان کرده ایم که امروزه اسلام به عنوان مذهب شقاوت و برده گی و اسارت و خفقان و استبداد در جهان شهرت یافته است و مبانی حقوق و آزادی و عدالت اسلامی را غربیان تحت عنوان حقوق بشر بما تعلیم می دهند.

۵۳.اسلام دینی است که پیامبرش شک به وجود خدا را در مخلصینی چون سلمان به وی تبریک می گوید و از این شک استقبال می کند و این یعنی غایت آزاد اندیشی در دین . دینی که انسان حق دارد خدایش را به چالش بگیرد و خدایش چنین بندگانی را به عالیترین درجات ارتقا می دهد و از اصحاب اعراف خود قرار می دهد که بهشت و دوزخ را زیر پای خود دارند.

۵۴.اسلام دینی است که پیامبرش به اصحاب خود التماس می کند که وی را نصیحت کنند و احکام الهی و وحی را با مردم به مشورت و گفتگو می نهد تا معقول گردد و مردمی شود.

۵۵.اسلام دینی است که کتاب آسمانی اش کسانی را اهل هدایت و رستگاری می داند که به همه سخنان گوش فرا دهند و بهترین آنها را برگزینند. و این امر به گفتگو و مباحثه با همه مکاتب و مذاهب است.

۵۶.اسلام دینی است که خانه پیامبرش تبدیل به دانشگاه می شود و اولین دانشگاه به طور رسمی در خانه رسول بر پای می شود و خداوند این دانشجویان را از هر فعالیت دیگری معاف می کند تا تمام عمر خود مشغول تعلیم و تعلم باشند و حکومت اسلامی و مردم این جماعت را ارتزاق کنند. و این قداست اندیشه و تفکّرو علم را نشان می دهد.

۵۷.اسلام دینی است که کتاب آسمانی اش سراسر امر به تذکّر و تفکّر و تعقل و تدبیر و تأمل و تعلیم است و مرز بین بهشت و دوزخش همان مرز بین علم و جهل است.

۵۸.اسلام دینی است که تفکّر و تعلیم و معرفت را برترین عبادت می داند و امامانش در سخت ترین شرایط و حتی در زندان ها مشغول تعلیم و تعلم زندانبانان بودند و این قداست اندیشه و ارزش خارق العاده بیان و آزادی فکر را می رساند.

۵۹.اسلام دینی است که غایت همه ارزش ها و پیروزی هایش "فلاح" به معنای رهایی و آزادی است.

۶۰.اسلام دینی است که غایت همه مفاهیم و ارزش هایش به حریّت و آزادی و علم و عرفان می رسد و عجبا که این فلاح و حریّت و بریّت تماماً حاصل تفکّر و کسب معرفت و آزادی اندیشه و دل و روح است.

۶۱.اسلام دینی است که امر به معروف و نهی از منکر را بر همه پیروانش واجب کرده است یعنی آزادی نقد و انتقاد و بلکه واجب بودن آزادی بیان و نقد قدرتمندان و حکّام و بزرگان دین و دولت .

۶۲.و امام حسین می فرماید که من برای احیای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده ام یعنی شهدای کربلا شهیدان آزادی بیان هستند.

۶۳.اسلام دینی است که پیامبرش مرکّب قلم علمایش را برتر از خون شهیدان میدان نبرد با ستم می داند و این قداست اندیشه و بیان است.

۶۴.اسلام دینی است که خدایش به قلم سوگند می خورد و قلم و نوشتن را راه نجات از جنون می داند و دشمنان قلم و آزادی بیان را به بدترین لعنت ها و فحش ها سرزنش می کند و آنان را زناکار و رذل و پلید و احمق و شقی و بی آبرو و کثیف می نامد (در سوره قلم).

۶۵.اسلام دینی است که خدایش در کتابش از چاپلوسان و ریاکاران و عابدان ریائی ابراز انزجار میکند و بر آنان فریاد میکشد و آنان را دشمنان خود میخواند. و این یعنی خدای اسلام خدای آزادی بیان و صدق در گفتار و رفتار است.

۶۶.و علاوه بر این همه انبیای الهی رسولان آزادی بیان و انتقاد بر زمانه و مردمان و حکّام دورانها بوده اند و لذا اساس نبوتها چیزی جز امر به معروف و نهی از منکر نبوده است که اصل و بنیان آزادی اندیشه و سخن است. و پیامبران با جان و مال و تمام هستی خود این راه را هموار کرده اند و آزارها دیده و چه بسا کشته شده اند.

۶۷.نبی یعنی خبرآور و سخنگو و بیدارگر وجدانها. پس نهضت انبیای الهی نهضت آزادی اندیشه و سخن بوده است و شریعت ها نیز مجاری کاربردی این آزادی است و لذا لااکراه فی الدین در سرلوحه دین است.

۶۸.شعار پیامبر اسلام یعنی "بگو که خدا یکی است تا رها شوی" علناً شعار آزادی و رهایی و سعادت از طریق گفتگو و اندیشه گری است . بنابراین گفتن و فلاح (رهائی) امر واحدی است و آدمی در سخن گفتن است که به رهائی روحانی می رسد. و لذا اکراه در دین همانطور که در آیة الکرسی آمده است موجب ظلمات و طاغوت و دوزخ ابدی است. زیرا اکراه در دین به معنای خفقان و سانسور و سخن نگفتن است که اساس ظلم است.

۶۹.پس آنانکه مدعی هستند که در اسلام، آزادی نداریم و آزادی یک فرآورده غربی است بوئی از اسلام نبرده اند. واتفاقاً غربی ها هم آزادی و دموکراسی و سوسیالیزم را از اسلام گرفته اند. به اعتراف بسیاری از مورخین و محققین غربی این مفاهیم و ارزش ها از منابع اسلامی همچون اخوان الصفا به اروپا رسیده است.

۷۰.در دانشگاه امام صادق(ع) هزاران دانشجو از همه مکاتب و مذاهب و حتی دهریون و ماتریالیست ها و ملحدین از سراسر جهان درس می خواندند و از اعتقادات خود سخن می گفتند و عجبا که جملگی بورسیه امام صادق(ع) بودند و هزینه زندگیشان را امام تأمین می نمود . و این یعنی قداست آزادی اندیشه و بیان در اسلام و تشیع.

۷۱.اگر شاهد همه ایده ها و آرای فلسفی و مذهبی و علمی مکاتب و مذاهب گوناگون جهان در علما و عرفای اسلامی هستیم دال بر حضور آزادی اندیشه و اعتقاد در فرهنگ اسلامی بوده است که مثلاً شاهدیم که ابن خلدون ها و ابن سینا ها و ابن عربی ها و خوارزمی ها و ابوریحان ها و مولوی ها بر همه مفاهیم فلسفی و علمی و نجومی و عرفانی یونان و هند و چین باستان احاطه داشته و در آن صاحب نظر و بدعت بودند. و چنین امری درهیچ مذهب دیگری وجود نداشته است. و در اروپا هم پس از فروپاشی سلطه کلیسا بود که به تدریج اندیشه های اسلامی به آنجا راه یافت و بسیاری از علمای اروپایی به دلیل علاقه به مکاتب و آرای اسلامی محاکمه و کشته می شدند ولی چنین پدیده ای در جهان اسلام وجود نداشته است الّا در عصر حاضر و در کشور خودمان پس از انقلاب که نهضت نبرد خونین با التقاط به راه افتاد و فجایعی غیر قابل جبران پدید آورد و مرگ مغزی را در کل جامعه موجب گردید.

۷۲.به میزانی که آزاد اندیشی و خلاقیت علمی در جهان اسلام بواسطه صاحبان و متولیان دین خدا ، سرکوب می شود و جامعه اسلامی دچار قحطی فکر می گردد روی به تقلید کورکورانه از مکاتب غربی و شرقی می کند و آنگاه فریاد وااسلامای این متولیان خدا گوش فلک را کر می کند و نهضت نبرد با "التقاط" را تبدیل به اعدام اندیشه می سازند و حکم ها را می شکنند و جامعه را دیوانه خانه می سازند و همه درب و پنجره ها را می بندند که هیچ فکری از بیرون وارد نشود . و اینست وضعی که امروزه با آن مواجه هستیم که تماماً حاصل اکراه در دین است که طاغوت را تا قلب نهادهای امنیتی نظام وارد کرده است و ظلمت را بر کل جامعه مستولی نموده است . و این نتیجه نبرد با آزادی اندیشه و بیان دینی است .

۷۳.اسلام دینی است که امامش (علی) از بودجه مسلمین برای یهود و نصاری که هنوز هم مترصد دسیسه بر علیه اسلامند، معبد می سازد تا در میان مسلمانان دچار احساس خفقان نباشند.

۷۴.اسلام دینی است که خدایش در کتابش به مسلمانان امر می کند که اگر دشمنان عقیدتی شما در کوچه و خیابان به شما فحش می دهند و مسخره تان می کنند شما به آنان سلام کنید. یعنی راه مباحثه و گفتگو را مبندید و کار را به جنگ نکشانید تا همیشه باب مذاکره باز باشد. و این یعنی قداست آزادی بیان و گفتگو حتی با دشمنان اعتقادی. زیرا فحاشی و نبرد موجب تعطیلی اندیشه و بیان منطقی می شود.

۷۵.پر واضح است که معنای آزادی که در واژه فلاح در قرآن بارها به کار رفته است یک آزادی روحانی و فکری و عاطفی است که آزادی اندیشه و اعتقاد و بیان هم اساس و بستر این آزادی روح است. و به عکس آزادی لیبرالی که فقط آزادی رفتاری محض و بی بندو باری و هرزه گی است، آزادی در اسلام در قلمرو عمل متکی به تقوا و خویشتن داری است ولی در عین حال مسلمانان مؤمن حق ندارند که رفتار و آداب خود را به سایرین تحمیل کنند الّا اینکه آزادی عمل موجب سلب آزادی و آرامش و حقوق سایرین شود. ولی در دین خدا یعنی در قلمرو شریعت و اخلاق و عبادت مطلقاً اکراه و جبر قابل قبول نیست و عین ظلم و معصیت در دین است و ستمی به دین محسوب میشود. همانطور که در قرآن شاهدیم احکام شرع فقط مؤمنان را مخاطب قرار می دهد که آنهم امری بین آنها و خدایشان است و نه حکمی حکومتی. ولی شریعت میزان عامه مردم نیست بلکه میزان عامه همان عرف عمومی است و نه شرع.

۷۶.القاء و تحمیل احکام شریعت که مختص مؤمنان است به عامه مردم مصداق اکراه در دین است که منجر به ظلمت و طاغوت و دوزخ ابدی است.

۷۷.آیة الکرسی آزادی در دین یعنی آزادی عقیدتی را برای رشد انسان همچون عروة الوثقی می نامد که به معنای یک دستگیره مطمئن و موثق و یقین بار است که انسان را از ظلمت و ابتلای به طاغوت مصون می دارد. چرا؟

۷۸.آزادی عقیدتی چه ربطی به رشد و یقین دارد؟ این آیه در عین حال بیان یک فلسفه جامع و عمیق از تعلیم و تربیت و هدایت است. و نشان می دهد که انتخاب در دین اساس رشد است و آزادی اندیشه صراط المستقیم هدایت است و نور یقین است که انسان به اتکای با آن با خدایش مربوط می شود و دلش محکم می گردد. این همان نور عقل است که بستر دین و هدایت است. این همان خود باوری دینی و عقلانی است.

۷۹.یک ایده و باور یا عمل اکراهی و اجباری بخصوص در عرصه دین و معنویت موجب پیدایش نقطه سیاهی در روان انسان است که به تدریج کل روان بشر را به تاریکی می کشاند و فرد به ظلمت دچار می شود و در این تاریکی اتکا به نفس و یقین (عروة الوثقی) از دست می رود و فرد به آسانی به دام طاغوت می افتد و دچار دوزخ ابدی می شود. ابدیت این عذاب و دوزخ مربوط به محاق روح است که دارای حس جاودانه است. زیرا انسان یا احساس آسایش ابدی دارد و یا عذاب ابدی. ابدیت وضعی حاکم بر دل و روح بشر است زیر انسان حامل روح الهی است و موجودی مطلق گراست.

۸۰. اکراه و اجبار در دین اساس گوهره انسانی – الهی را در بشر انکار می کند و بشر را دچار بی هویتی و بی مسئولیتی و تشویش و جنون می کند و برای نجات از این وضع به يك قدرت شیطانی (طاغوت) پناه می برد تا حیات و هستی اش را به او بسپارد زیرا اتکای به نفس ندارد و فاقد عروة الوثقی است . همانطور کسی که در تاریکی راه می رود می خواهد کسی دستش را بگیرد . و اینست که اکراه در دین موجب ستم پذیری و طاغوت پرستی می شود .

۸۱. اسلام دینی است که کتاب آسمانی اش و خدایش سخنی را آغاز نمی کند الا به اسم خدای بخشنده و مهربان . مهر و محبت و بخشش اساس آزادی انتخاب است و خصم جبر و زور است . آزادی و مهر علت و معلول یکدیگرند و هیچ مهر و رحمتی با ضرب و زور و اجبار و تحقیر قابل توجیه نیست .

۸۲. رحمتی ذاتی تر از آزادی انتخاب و اختیار نیست و غضب و ظلمی هم ذاتی تر از سلب آزادی انتخاب نیست . آزادی انتخاب که معلول آزادی اندیشه و اعتقاد و گفتگو و بیان است گوهر انسانیت بشر به عنوان اشرف مخلوقات و خلیفه خداست و لذا نبرد با این آزادی نبرد با اراده خدا در خلقت است و لذا نبرد با هستی و خود خداست و اساس ظلم و کفر و محاربه با خداست . جنگ با آزادی انتخاب و اندیشه و بیان جنگ با خداست . و لذا خداوند مؤمنانش را امر به جهاد با این ظلم نموده است و می فرماید که هرکجا که اینان را یافتید بکشید یا به بند بکشید . زیرا کفر و ظلم و معصیتی ذاتی تر از این نیست . این همان نبرد با طاغوت است که نظام ضد آزادی انتخاب و اندیشه و بیان است .

۸۳. عدالت به معنای قرار گرفتن بر جایگاه خویشتن و درك و دریافت مقام خلافت اللهی خویشتن مستلزم آزادی اندیشه و انتخاب است که به اتکای به نفس که همان عروة الوثقی است می انجامد . پس اساس عدالت هم آزادی

اندیشه و اعتقاد و انتخاب است که در جریان آزادی بیان و گفتگو تحقق می یابد و مستحکم و تضمین می شود . پس آزادی بیان اساس عدالت است .

۸۴. نظامی که فاقد آزادی بیان است قادر به اجرای عدالت نخواهد بود هر چند که جداً مایل به آن باشد . تجربه شوروی سابق حجتی آشکار بر این ادعا ست .

۸۵. در جامعه ای که آزادی انتخاب نباشد برابری هم خود ظلمی مضاعف است زیرا برابری در هیچ بودن و انسان نبودن است .

۸۶. پس آزادی اعتقاد و انتخاب و بیان اصل اول دین خدا و طبعاً از اصول و ارکان اسلام است که انسان را به احدیت و صمدیت ذات که خداست ملحق می سازد و او را انسانی صاحب هویت و خلیفه خدا می سازد و بی تا می نماید . پس آزادی انسان در قلمرو انتخاب و عقیده و بیان تجلی اصل اول دین و اسلام یعنی توحید است .

۸۷. آزادی انسانی قلمرو توحید در جامعه است . و این اصل را نبوت ها عرضه کرده اند تا انسان را برای معاد و پاسخگویی به خداوند مهیا کنند . پس نبوت و معاد هم به صورت علت و معلول آزادی انتخاب عمل می کنند . زیرا در روز قیامت آنچه که در مرحله نخست مورد مؤاخذه قرار می گیرد و بر آن اساس است که آدمی محاسبه می شود همان آزادی اختیار و انتخاب است .

۸۸. پس منکر آزادی منکر نبوت و معاد است یعنی منکر دین خداست و همو کافر و ظالم و طاغوتی است که خداوند قتلش را بر مؤمنان امر کرده است پس از امر به معروف و نهی از منکر .

۸۹. و اتمام حجت. زیرا چنین آدمی موجب قتل اراده الهی و هویت روحانی سایر انسان هاست که مردم را از خدا منع میکند و به روز قیامت بدبین و منکر میسازد و به سوی تاریکی می راند و مبتلا به طاغوت و ستم پذیر میکند.

۹۰. دشمن آزادی دشمن دین خداست زیرا آدمی به واسطه آزادی خویش در قبال خداوند مسئول و متعهد است و لاغیر .

۹۱. برخی می پرسند که یك انسان کافر و منکر خدا و قیامت چگونه قادر است که برای آزادی جانش را به خطر بیندازد؟ این هم هسته مرکزی بحث و ادعای ماست. آنکه برای آزادی جان می دهد بی تردید مومن به خدا و آخرت است و مسلمان است و بلکه مسلمانی بسیار مخلص و صادق است. زیرا از اصل دین و هویت الهی خود دفاع میکند که یا در این دنیا به آزادی می رسد و یا از اسارت این دنیا آزاد می شود یعنی به حیات آخرت ایمان دارد و حتی اگر اسماً کمونیست و ملحد باشد از نمازگزارانی که تن به خفقان و اسارت و خودفروشی عقیدتی می دهند بسیار مؤمن تر است.

۹۲. امام حسین می فرماید زندگی جز عقیده و جهاد برای آن ارزش دیگری ندارد . این بیان کل حقیقتی است که در این رساله خوانده اید . زیرا عقیده یعنی انتخاب و دفاع از این انتخاب عین دفاع از دین و ایمان و توحید و انسانیت الهی خویش است و شهیدی جز این نیست : شهادت بر انسانیت و الوهیت ذات خویشتن .

۹۳. هر که عقیده ای از نزد خود دارد که بر آن اساس زندگی می کند و برای آن جهاد می کند و جانش را به خطر می اندازد بی تردید انسانی موحد و مؤمن است حتی اگر کمونیست و نیهیلیست نامیده شود ، طبق آنچه که نشان داده ایم .

۹۴. پس همه مبارزان آزادی در سراسر جهان تحت عنوان هر مکتبی که باشند مؤمنان و خداپرستانند و بلکه در رأس مؤمن ترین انسان ها بر روی زمین قرار دارند .

۹۵. نخستین آزادیخواهان تاریخ بشری انبیای الهی بوده اند . و دین خدا بانی آزادی انسان است و آزادی اصل اول همه مذاهب حقه است .

۹۶. کسی که به آزادی اعتقاد ندارد و برایش جهاد نمی کند به معاد باوری جدی ندارد همانگونه که شرحش گذشت.

۹۷. در قرآن کریم آزادگان و آزادیخواهان ابرار نامیده می شوند و خداوند می فرماید که : به مقام ابرار نمی رسید الّا اینکه از محبوب ترین چیز هایتان بگذرید . و این همان راه آزادی و شهادت است . و عزیز ترین چیز در دنیا همان جان است .

۹۸. طبق حدیث نبوی ابرار در مقامی قبل از مقربین قرار دارند که اولیای الهی می باشند . پس آزادگی و آزادیخواهی شاهراه تقرب الی ا... است .

۹۹. در قرآن کریم ابرار مقیم در جنات نعیم خدایند از همین دنیا چرا که آزادگی و آزادیخواهی مستلزم گذشتن از جان است که این اساس تزکیه نفس است .

۱۰۰. پس آزادیخواهی بستر عمیق ترین راه و روش تقوا و تزکیه نفس و طهارت نفس و اخلاص و صدق در دین است .

۱۰۱.آزادیخواهی واضح ترین نشانه صدق انسان در باورهای خویشتن است بنابراین آزادی و صداقت همواره توأم است و میزان یکدیگرند .

۱۰۲. اگر صدق محور همه فضائل اخلاقی است در آزادگی و آزادیخواهی خودنمایی می کند .

۱۰۳. آدمی برا ی چیزی مبارزه می کند که عمیقاً باور داشته باشد پس آزادیخواهی که مبارزه برای تحقق يك اعتقاد است بهترین محك ایمان است.

۱۰۴. آدمی ذاتاً و فطرتاً نمی تواند به امر ناحق و بی ریشه ای ایمانی قلبی یابد که برایش جانش را به خطر افکند. زیرا خود جان دارای هوشی ذاتی است و خود را فدای اموری حقیرتر از خود نمی کند .

۱۰۵. پس آزادی اعتقاد و انتخاب در فطرت بشری ارزشی برتر از جان است و ارزش جان معلول ارزش آزادی انتخاب است . و اینست که بسیاری از انسان ها جان خود را فدای آزادی انتخاب و اعتقاد می کنند .

۱۰۶. شاید در هیچ آیه دیگری در قرآن همچون آیة الکرسی سخن از اقتدار و سلطه و عظمت مطلقه خداوند بر عالم هستی نیست و سپس سخن بر سر ایمان انسان به چنین خدایی است که جز از طریق آزادی انتخاب و اختیار کردن خداوند به عنوان خالق و رب و رزاق و حافظ و ابدیت انسان ممکن نیست . یعنی ایمان به خداوند جز آزادی انسان در رابطه با او راه دیگری ندارد . و از طریق آزادی و رابطه آزاد و مختارانه انسان با خداوند است که ایمان پدید می آید و خداوند هم ولایت و هدایت و رشد انسان را تقبل می کند و او را خلیفه اقتدار خود در کائنات می سازد . زیرا اصلاً واژه کرسی به معنای سیطره و لنگر اقتدار خدا در کائنات است . و این اقتدار الهی از طریق آزادی به انسان محول می شود و انسان را جانشین خدا می سازد . پس اقتدار الهی انسان هم محصول آزادی انسان در رابطه با خداست و آزادیخواهی خدا در رابطه با انسان .

۱۰۷. بیهوده نیست که عاشقترین مؤمنان خداوند در طول تاریخ همانا آزادگان و آزادیخواهان و تشنگان عدالت بوده اند . همچون امامان ما و عارفان بزرگ که رابطه شان با خداوند عاشقانه است و عشق همان کمال ایمان است که غایت آزادی نیز هست .

۱۰۸. ایمان محصول آزادی است ؛ چرا ؟

۱۰۹. والدین به میزانی که به فرزند عاقل و بالغ خود آزادی می دهند و از آزادی انتخاب او حمایت می کنند باور و اعتماد و عشق فرزند را به خودشان جلب می کنند . همانطور که والدین دیکتاتور کمترین اعتباری در نزد فرزندان خود ندارند و نیز کمترین عاطفه و محبتی . آزادی در رابطه بین خالق و مخلوق نیز همین نقش را ایفا می کند .

۱۱۰. خداوند حتی به کافرترین دشمنان خود و دینش هم رزق و سلامت می دهد و از آن ها حمایت می کند . و اتفاقاً مؤمنان خود را به لحاظ دنیوی در تنگنای شدیدتری قرار می دهد تا ایمان و باورشان را بیازماید .

۱۱۱. انسانی که در سرنوشت و راه و رسم خود آزاد نباشد هرگز خود را نمی شناسد و لذا خدا را هم نمی شناسد چرا که خداشناسی معلول خودشناسی است .

۱۱۲. پس عرفان نیز محصولی از آزادی عقیده و انتخاب است .

۱۱۳. آن سخن مشهور فاطمه اطهر که آزادی را اساس تشخیص و تفکیك حق و باطل و خیر و شرّ به واسطه انسان می داند اینك واضح تر است . همانطور که فقدان آزادی موجب در هم آمیختن حق و باطل و راست و دروغ و کفر و ایمان می شود که حاصلش همان نفاق است که اشد کفر است و تباهی .

۱۱۴. در آیة الکرسی شاهد کمال اقتدار و عظمت الهی در قبال آزادی انسان هستیم . یعنی خداوند به واسطه قدرت خود انسان را مجبور نکرده است واو را صاحب اختیار نموده که ربوبیت خدایش را بپذیرد یا انکار کند و حتی به منکران هم رزق می دهد و حیات جاوید می بخشد و هر گاه هم که توبه کنند بدون عذاب همه گناهانشان را عفو میکند به نقل قرآن کریم .

۱۱۵. پس آیة الکرسی به صاحبان قدرت و طاغوت ها می فهماند که فقط از طریق دادن آزادی انتخاب و اختیار به زیر دستان است که می توان آنها را به ایمان و بلکه عشق با خداوند رسانید و باید چنین کرد. این درس رهبری و اقتدار خدا به بشر است.

۱۱۶. خداشناسی راهی جز آزادی انتخاب در دین ندارد. زیرا طبق قول خداوند در کتابش حتی کافران و منکران دین هم وجود خداوند را باور دارند ولی اورا درجائی بسیار دور می دانند. این منافقان و جباران و مجبوران هستند که اصلاً خدا را نمی شناسند و وجودش را هیچ درک نمی کنند.

۱۱۷. "ای رسول اگر از منکران دین بپرسی که چه کسی این زمین و آسمانها را آفریده است می گویند که البته که خدا." ولی اگر رسولی مردم را به پذیرش دین مجبور کند وجود خدا را منکر می شوند و باورشان را از دست می دهند و لذا بزرگترین چالش خدا با رسولانش اینست که در پذیرش دین به مردم اصرار نکنند.

۱۱۸. پس آزادی در دین موجب دو نوع درک و باور به وجود خداوند خالق می شود : باور کافرانه و مؤمنانه!

باور به وجود خدا در آسمانها و باور به وجود او در خویشتن باور به حضور خدا در زندگی و باور به حضور او فقط پس از مرگ و قیامت. و لذا در آیة الکرسی سخن از زنده و حاضر و بیدار بودن خدا در جهان است و این دین ایمانی است.

۱۱۹. نگاه کنید که امروزه در جامعه ما پس از سی سال اکراه و اجبار دینی به مردم شاهد پیدایش نسلی هستیم که نه تنها دین بلکه وجود خداوند را هم منکرند و مابقی هم منافقانند.

۱۲۰. بنابراین کسی که دین و احکام شرع را نمی پذیرد اگر مبتلا به جبر و اکراه در دین نشود وجود خدا را باور دارد و این فرد در مسیر آزادی انتخابش بسوی ایمان و پذیرش دین می رود. شاهد چنین جریانی در تمدن مغرب زمین هستیم. و لذا امروزه بهترین مؤمنان مسلمان و مسیحی و یهود را در کشورهای آزاد می یابیم .

۱۲۱. دین اکراهی و ریائی و سهوی طبق قول خداوند در سوره ماعون نه تنها دین نیست بلکه خصومت با دین است. و این حقیقت را امروزه در جامعه ما شاهدیم که سی سال در سیطره دین اکراهی و ریائی بوده است.

۱۲۲. یکی از کانونهای اصلی دین اکراهی و ریائی در مسلمانان همانا نماز اکراهی و ریائی است که هسته مرکزی بخش عظیمی از مظالم و ظلمت ها و طاغوت پرستی و مفاسد است که مانع رشد جامعه در عقل و دین و دانش است و اساس حاکمیت طاغوت و جباریت بر جامعه می باشد که خود حاکمیت ها هم بر این وجه از اکراه در دین پافشاری میکنند. و خداوند هم در کتابش این نوع نماز و نمازگزاران را تکذیب کنندگان و مخالفان دین خود نامیده است همانطور که شاهدیم که مخوفترین ستم ها و فسق ها از این نوع نمازگزاران صادر می شود و کل دین آنها اینست : نماز بخوان و هرچه خواهی کن!

۱۲۳. بنابراین دین اکراهی و اجباری فرد یک دسیسه شیطانی بر علیه دین خداست و اساس مذهب ضد مذهب است.

۱۲۴. دین اکراهی مخوفترین ظلم بر مردم و معصیت بر خداست. و تاریخ اشد ستم ها و جنایات را درباره این نوع حکومتها و نظامها گزارش داده است مثل قرون وسطای مسیحی یا دوران بنی عباس و صفویان در ایران.

۱۲۵. یکی از صور دین اکراهی و اجباری در تمدن مدرن جهان همانا معضله معروف به تعلیم و تربیت و آموزش اجباری است که کارخانه اشد جنون و جنایات در عصرجدید در سراسر جهان می باشد. زیرا تعلیم و تربیت از ارکان دین است. و امروزه این امر از اساس ذاتی نظام طاغوت جهانی و امپریالیزم است.
۱۲۶.در عصر جدید دین اجباری مبدل به یك ایدئولوژی طاغوتی شده که جهت براندازی ریشه دین و خاصه اسلام در نزد تئوریسین های امپریالیزم جهانی در جهان اسلام بکار رفته است که ماجرای طالبان در افغانستان یکی از صور این ایدئولوژی شیطانی است که با طرح و برنامه آمریکا به اجرا گذاشته شد .

۱۲۷.همانطور که دین اجباری همان مذهب ضد مذهب است تعلیم و تربیت اجباری هم تعلیم و تربیت ضد تعلیم و تربیت است همانطور که بیمه های اجباری و بهداشت و درمان اجباری و ... جملگی شعبات دین اجباری است و بستر طاغوت دورانها و قلمرو تاریکی و انحطاط و واژگون سالاری و دوزخ مادام العمر و ابدی .

۱۲۸.اسلام دین آزادی و اختیار و انتخاب و مسئولیت تمام عیار انسان در قبال سرنوشت خویشتن است .

۱۲۹.و اصولاً دین خدا همان مکتب آزادی است و مابقی مکاتب جملگی راه و روش تاریکی و ستم گری و ستم بری و انحطاط و عذابها و دوزخ هاست و اسارتها .

۱۳۰.به زبان دیگر آزادی همان بستر دین خداست که مولد تقوا و فضیلت و آزاده گی و رشد و تعالی انسان در جهان است .

۱۳۱.انسان آزاد مجبور است مسئولیت خود را در قبال سرنوشت خود بپذیرد و در این پذیرش است که خداوند را کشف و درك می کند و بر سیطره قدرت و رحمت و کرامت او در جهان هستی وارد می شود و نهایتاً جانشین او در خویشتن می گردد و قطب عالم امکان می شود که مسجود کائنات است .

۱۳۲.آنچه که آدمی را از دین خدا و اتصال به حق خود در عالم هستی باز می دارد ، اجبار در دین و فرهنگ و تعلیم و تربیت و حکومت و وراثت و نژاد و انواع جبرهای طبیعی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و ژنتیکی و غیره است .

۱۳۳.و دین خدا تنها راه رهایی از این همه جبرها و اسارتها و فلاکتهاست و تنها راه نجات از طاغوت دوران ها . زیرا دین راه اتصال به منبع قدرت لایزال الهی است همانطور که در آیه الکرسی می خوانیم .

۱۳۴.آزادی خواهی انسان تحت هر ایده و عنوان و مکتبی که باشد اگر استمرار یابد و آدمی با خود صادق باشد و در بین راه آزادی خود را معامله نکند بی تردید به خدا می رسد و با او در همین دنیا دیدار می کند که همانا دیدار با جهان آزادی و قدرت و زیبایی و رحمت و محبت و ابدیت است . و این دیدار انسان را اسوه آزادی و رهایی می کند که نور وجودش همچون بزرگان عرفان و عشق و عدالت همه طالبان آزادی را به آزادی می رساند.

۱۳۵.بهشت موعود خداوند در کتابش نیز قلمرو آزادی مطلق انسان است که هرچه را که اراده کند محقق شود . پس بهشت هم چیزی جز بهشت آزادی نیست و این به آن معناست که آدمی ذاتاً در عطش آزادی است و جز آزادی آرمانی ندارد .

۱۳۶.آنکه آزادی را به عنوان مقصد حیات خود انتخاب کند خداوند را انتخاب کرده است که " بار " از اسمای اوست به معنای آزاد مطلق و ابرار نیز جمله پیروان اویند .

۱۳۷.آنکه خدا را برگزید و با او شریکی نگرفت آزادی را برگزیده است و هرکه آزادی را برگزید خدا را برگزیده است.

۱۳۸.همه آزادیخواهان خداپرست هستند و همه خداپرستان هم آزادیخواه می باشند و این نشانه کبیر دین است و بیهوده نبود که آزاده بزرگ دوران ما مرحوم طالقانی کسی چون فیدل کاسترو کمونیست را خداپرست و بهشتی می دانست و مرحوم دکتر شریعتی نیز که مجسمه آزادی ملت ماست آزادیخواهان کمونیست و نیهیلیست را مسلمان تر از آیت الله های طاغوت پرست می دانست که دشمن آزادی بودند و بر علیه این آزادیخواه بزرگ فتوای ارتداد صادر کردند ، فتوایی که لایق خودشان بود زیرا انسان ضد آزادی دشمن دین خداست .

۱۳۹.کل قرآن و نهج البلاغه ، رساله های آزادی انسان هستند که آدمی را از پرستش غیر خدا منع می کنند .

۱۴۰.آیه الکرسی همانا کرسی آزادی انسان است و آشکارا می گوید که " در دین اجباری نیست " یعنی هرکجا که اجباری هست دین نیست . پس دین یعنی آزادی .

۱۴۱.انسان مختار است که هرچه که می خواهد و می تواند بکند و این یعنی آزادی و نیز مسئول کل امیال و اعمال خود نیز می باشد و این یعنی عدالت و اینست اسلام و دین .

۱۴۲.توحید همان راه آزادی است زیرا آدمی در پرستش غیر خداست که به اسارت می افتد . نبوت هم خبر آزادی است یعنی خبر توحید و معاد هم مسئولیت و محاسبه در قبال آزادی است که با آزادی خود در قبال خداوند چه کرده ایم و اما عدل عین آزادی است و نشستن در مقام آزادی زیرا انسان عادل انسانی مقیم در خویشتن و جایگاه الهی خویش است و در واقع جانشین خدا به عنوان مظهر آزادی مطلق است که مقام امامت برخاسته از این عدالت است پس همه اصول پنجگانه اسلام و تشیع جملگی اصول آزادی هستند .

۱۴۳.دین راه آزادی و رسم آزاد زیستن است و اسلام این راه و رسم را به کمال رسانیده است یعنی اسلام و خاصه تشیع کمال آزادی انسان را ترسیم کرده و ممکن نموده است که غایت این آزادی ، عشق است که اسوه آن علی (ع) و عارفان ما هستند که حتی بهشت را هم زیر پا نهاده اند .

۱۴۴.دین ، اسلام و تشیع راه الحاق به کرسی خداوند در عالم هستی است . پس آیه الکرسی همان آیه آزادی مطلق انسان و استقرارش بر کرسی خدا در کائنات است . همانطور که علی(ع) می فرماید بدن من کرسی پروردگار است پس اگر آیه الکرسی قلب قرآن است آزادی هم قلب دین اسلام است .

۱۴۵.چون تن و جان و روان آدمی از اسارت و تسخیر جهان و جهانیان نجات یافت مقر عرش و کرسی خدا در هستی می شود و این است مقام آزادی انسان در جهان که جایگاه اقامت آزادی مطلق است و این برتر از آزاد بودن است این آزادی شدن است .

۱۴۶.طبق آیه الکرسی کل زمین و آسمان ها همانا کرسی خداوند است یعنی قلمرو استقرار اوست و آزادی که مختص انسان در جهان است راه ورود به این قلمرو است و برجای او نشستن .

۱۴۷.پس درک می کنیم که به مقام آزادی رسیدن یعنی به مقام الوهیت رسیدن .

۱۴۸.و هر انسانی در این راه (دین) مرتبه ای از آزادی را در می یابد و تحملش می کند .

۱۴۹.پس آزادی و آزاد اندیشی و آزاد زیستن کار هرکسی هم نیست و برخلاف تصورعامه که می پندارند آزادی راحت ترین راه و روش زیستن است اتفاقاً بقول اریک فروم عامه بشری از آزادی گریزان است و این است راز سلطه حاکمیت طاغوت بر جوامع بشری از آغاز تاکنون .

۱۵۰.بنابراین حاکمیت طاغوت و ظلمت و مذاهب اجباری عذاب حاصل از گریز مردم از آزادی است . همانطور که در انقلاب سال ۵۷ کشورمان هم شاهد بودیم که مردم تاب تحمل آزادی را نداشتند و آنرا تبدیل به اشد خفقان و ستم ساختند و حاکمیت دین جبری را گردن نهادند که دین ظلمت و انحطاط (الغی) و عذاب جاوید است . مردمی که اکثریت آن آزادیخواه باشد هیچ قدرتی توان حاکمیت جبری بر آن را ندارد یعنی مردم اهل دین هرگز ستم و خفقان را تحمل نمی کند گریز از آزادی گریز از دین خداست .

۱۵۱.آزادی دینی و دین به عنوان راه آزادی از اسارت تن و مادیت جهان یك آزادی سلبی است نه اثباتی یعنی برای آزاد شدن بایستی چیزهایی را از دست داد و از چیزهایی عبور کرد و از مادیت جهان گذشت در حالیکه آزادی کافرانه و لیبرال درست به عکس است یعنی به روش اثباتی و افزایش حاصل می آید ولی آزادی دینی به منطق و روش کاهش است .

۱۵۲.همه امور عبادی و فروعات دینی نیز تماماً تمرین و آداب کاهش و سلب کردن دنیا از خویشتن است . مثلاً اقامه صلوة تمرین پاکسازی ذهن و دل از دنیا و اهلش می باشد و روان را به سوی وضعیت صفر کشانیدن و تا سر حد عدم رسیدن و در حضور وجود مطلق پروردگار فنا شدن است . روزه نیز کاهش خوردن است . خمس و زکات نیز کاهش اموال است . حج نیزعملاً تمرینی برای مردن است . جهاد هم از جان گذشتن است . امر به معروف و نهی از منکر نیز خود را در خطر عداوت مردم افکندن است . پس کل احکام عبادی و شرع دارای منطق کاهشی و سلبی است که به معنای رهایی از مادیت دنیا و اهلش می باشد و تمرینی برای مردن محسوب می شود که آدمی را بر آستانه آخرت قرار می دهد که جهش از فیزیك به عرصه متافیزیك است و این فلاح و رستگاری است .

۱۵۳.این فروعات دینی همانطور که از نامش پیداست امور ثانویه هستند ولی امور اولیه دین تماماً به عکس است یعنی امور اثباتی میباشند و تلاش برای کسب معیشت و علم و هنر و روابط اجتماعی و تشکیل خانواده و امثالهم

میباشد که راه و روش به اسارت درآمدن است و به دام افتادن . پس موج اول دین به دنیا آمدن و در دنیا افتادن است و موج دومش که معمولاً در مرحله دوم عمر رخ می دهد کاستن و سلب کردن و رها شدن است . پس کل دین بدست آوردن و از دست دادن است درست مثل زندگی .

۱۵۴.پس می بینیم که دین به طور طبیعی و غریزی در زندگی انسان ها جاریست و این است معنای آن آیه که دین هر آن جاریست . پس یك واقعیت جبری است که انسان متدین بایستی این جبر را تبدیل به اختیار کند بواسطه معرفت و عقل و تلاش معنوی و عملی .

۱۵۵.پس می بینیم که زندگی جبری داریم و اختیاری . نوع جبری آن کافرانه و جاهلانه و ظلمانی است و نوع اختیاری آن هم مؤمنانه و خردمندانه و نورانی است . نوع دوزخی و نوع بهشتی .

۱۵۶.پس به لحاظی دین یعنی تبدیل جبر به اختیار و این همان راه رهایی و آزادی است که گوهره اصلی این تبدیل همان عقل و معرفت است که در آزادی اندیشه و انتخاب و بیان رخ می دهد .

۱۵۷.و آداب عبادی و فروعات جملگی تمرین عملی تبدیل جبر زندگی به اختیار است و بی تردید این تلاش آزادی بخش را نمی توان به جبر و اکراه و زور انجام داد و به نتیجه رسید . یعنی از طریق جبر نمی توان از جبر رها شد و لذا این امور را عبودیت نامیده اند یعنی پرستش و پرستش عملی عاشقانه است و عمل عاشقانه قلمرو اشد آزادی عمل است و این است که عبادات اکراهی عین نبرد با دین است و عین فسق است مثل عشقبازی با اکراه و زورکی و دروغین .

۱۵۸.دین راهی در درون دارد و روشی در برون . این راه درون همان راه اندیشه و تفکّر و تذکّر و نقب عرفانی در سمت ذات است که تماماً نیازمند آزادی اندیشه و آزاد اندیشی فرد است و قدرت خلاقیت در دیدن و شنیدن و فهمیدن و باز آفرینی و این است تأکید قرآن بر شنوایی و بینایی ِ دل و ذکر .

۱۵۹.آدمی به میزانی که راه خدا را در درون خود می پیماید در برون از خود قدرت تبدیل جبر به اختیار را دارد در حداقل فعالیت فیزیکی . و به میزانی که آدمی در این راه باطنی ضعیف و فلج است در بیرون از خود در زنجیر است و شبانه روز در حال جان کندن است و نیازمند آزادی عمل بیشتری است و در بیرون با همه چیز درگیر است .

۱۶۰.آزادی درونی آدمی را از آزادی های بیرونی بی نیاز می کند .

۱۶۱.آزادی لیبرالی مختص مردمانی است که در طی طریق راه خدا در خویشتن و در امر تفکر و تذکر کاهل هستند و لذا در بیرون نیازمند فعالیت های شدیدتر و آزاد تری هستند و جهان بیرون را سراسر غل و زنجیر می یابند و با آن در ستیزند . اینان همان تنوع پرستان و بولهوسان و مشتاقان آزادی های فسق و فجوری و بی بند و باری هستند . آزادی برای این جماعت افسار گسیختگی اراده است که آنان را به اسارتها افکنده است . این آزادی خود اساس اسارت است و هرچه بیشتر شود اسارتها و بندها شدید تر می شوند . این آزادی ضد آزادی است که گاه حقوق دیگران را مورد تجاوز و ناامنی قرار می دهد . برای این جماعت قانون و مجازات و زندان به مثابه شریعت جبری عمل می کند .

۱۶۲.احکام شرع و اخلاق آن آدابی هستند که آدمی را از افتادن در دام اسارتها مصون می دارند . این معنای دیگری از لااکراه فی الدین است .

۱۶۳.آنان که برحسب ظاهر در بیرون آزاد ترند در درون اسیرتر و مبتلا تر و زنجیری ترند و به عکس .

۱۶۴.آزادی دارای هیچ تعریف و شرایط معینی نیست بلکه یك احساس درونی است که انسان های معنوی تر بیشتر از آن در درون خود برخوردارند و آدم های مادی تر در درون خود معذب تر و در زنجیرند و جان می کنند و لذا از طریق مسکرات و مخدرات و جنبش های فیزیکی تلاش می کنند این غل و زنجیرهای درونی را پاره کنند و لحظاتی احساس آزادی روح نمایند .

۱۶۵.آدمهائی که حتی ساعتی نمی توانند آرام بنشینند بی آنکه کاری کنند یا حرفی بزنند در درون خود در زنجیرند و جان می کنند .

۱۶۶.رقاصی و جنب و جوش کاذب و پر کاری و اشتغال شدید از ویژگی های انسان هایی است که روحاً در زنجیرند و بدین طریق غل و زنجیرهای درونی خود را می گسلند و گاه در این تلاش به جرم و جنایت می گرایند .

۱۶۷.خشم و پرخاشگری نیز روشی برای رهایی از اسارتهای روح است . تخدیر و مستی نیز روشی دیگر است .

۱۶۸.تفکّر و تأمّلات درونی و نقب روحی در خویشتن سالمترین روش برای توسعه ظرفیت درونی است که آدمی فضای بیشتری برای تنفس روح داشته باشد و احساس خفقان نکند .

۱۶۹.مؤمنان جهان باطنی خود را توسعه می دهند و آفاقش را میشکافند و بدین طریق بر آزادی روح خود می افزایند ولی کافران که از جهان درونی بیگانه و بیزارند شبانه روز مشغول توسعه و تملك جهان بیرونی هستند و هرچه که این جهان بیرونی وسیع تر می شود اسارتها توسعه می یابند و فرد مستهلکتر می گردد زیرا برای حفظ و حراست از جهان تصرّفی خود شبانه روز بایستی بجنگد . هر مالکیتی در بیرون یك دام و زنجیر است .

۱۷۰.تلاش سوسیالیست ها برای حذف و نابودی مالکیت خصوصی بدون توسعه معنوی و گشایش روحی در جامعه یك تلاش مذبوحانه و محکوم به شکست بوده است که تجربه شوروی سابق دال بر این ادعاست .

۱۷۱.انسانی که در درون خود فضای سالم و روشن برای زندگی ندارد فقط در اشیای بیرونی امکان زیستن دارد و در مالکیت های خود احساس وجود می کند که آن هم موقتی است و هرگز آرامش و رضایتی حاصل نمی کند و مستمراً بایستی بر وسعت مالکیت های خود بیفزاید هرچند که هر مالکیتی یك دام و زندان و زنجیر است .

۱۷۲.سوسیالیزم مارکسیستی یك راه حل جاهلانه برای رسیدن به آزادی است .

۱۷۳.سوسیالیزم اقتصادی محصول طبیعی جامعه ای معنوی و درون گرا و ایمانی است .

۱۷۴.سوسیالیزم فقط به کار جوامع ایمانی – عرفانی می آید و در جوامع کافر و منافق تبدیل به اشد عذاب و تشنج و خفقان و فساد و غارتگری پنهان می شود .

۱۷۵.سوسیالیزم فقط در جامعه ای ممکن است که به آزادی روح رسیده باشد و آن در جامعه امام زمانی رخ می نماید که هیچ کس نگران فردا نیست و همه اهل حال هستند و در محضر پروردگار خویشند و خداوند را در درون خود یافته اند و با او زیست می کنند که جان جهان است .

۱۷۶.آزادی محصول عرفان نفس است و عدالت هم در جامعه ای ممکن می شود که اکثریت مردمش به درجه ای از این عرفان و گشایش روحانی نائل آمده باشند .

۱۷۷.آزادی ، عدالت و عرفان واقعه ای واحد است و این مثلث سعادت بشری بر قاعده عرفان استوار است . عرفان مولّد آزادی روح و عدالت جامعه می شود یعنی جستجو گری خداوند در درون خویشتن منشأ آزادی و عدالت است. تا روح آدمی آزاد نشود تاب تحمل دیگران را ندارد و ظلم ادامه دارد .

۱۷۸.آزاد ، خداست (البار) و هرکه با اوست آزاد است .

۱۷۹.خداوند مستقل است (صمد) و هرکه با اوست دارای استقلال وجود است .

۱۸۰.خداوند صاحب اختیار است (مختار) و هرکه با اوست صاحب اختیار است .

۱۸۱.خداوند صاحب اراده است (مرید) و هرکه با اوست صاحب اراده میشود .

۱۸۱.این صفات و مقامات به معنای شراکت با خدا نیست بلکه به معنای جانشینی و مقام خلافت اللّهی انسان است در درجات اخلاص و ظهور .

۱۸۳.آنانکه دین خدا و احکام الهی را جبر و جباریت می پندارند با دین خدا در ستیزند و لذا مبتلا به جباریت حق شده اند چون راه آزادی را نمی پذیرند و مسئولیت حیات و هستی خود را نمی خواهند و لذا حاکمیت جبر الهی به کافران جهت راضی کردنشان به اختیار و آزادی وجود است به جبر : جبر اختیار !

۱۸۴.آزاد بودن مسئول بودن است و لذا آنانکه از مسئولیت حیات و هستی خود میگریزند به جبر مبتلا میشوند و به اسارتها می افتند و این معنای جبر اختیار است که در این جبرها مجبور میشوند که مسئول خویش باشند یعنی آزاد باشند .

۱۸۵.به بیان دیگر انسان مجبور است که مختار باشد و از آزادی اختیار خود راه گریزی ندارد و دوزخ قلمرو ابتلای به اختیار جبری است و جبر اختیار .

۱۸۶.چرا انسان های کامل که مظهر غایت حریت و بریت هستند مظهر نهایت ضعف و ناتوانی اند چرا آنان که معرف اراده و اسماء الهی هستند خود اسوه استضعافند . این ظهور آزادی و استقلال از غایت درماندگی است . و عارف یك انسان به غایت ضعیف وفقیر و مریض و تنهایی است که به هیچ کس جز خدا نیازی ندارد و بلکه همه محتاج اویند . محتاج نور آزادی و حریت و بریت اویند و کرامات او نیز حاصل همین نور است . زیرا کرامت و معجزه و قدرتی برتر از بی نیازی در حین اشد نیاز نیست . شاهی در اوج فقر ، جمع در اشد تنهایی .

۱۸۷.آزادی یعنی بی نیازی و استقلال در اشد نیازمندی و تنهایی و فقر و درماندگی .

۱۸۸.پس انسان کامل یا عارف واصل و امام اسوه ی آزادگی و معرّف و نمایانگر حقیقت آزادی انسان است .او جمال آزادی روح است .

۱۸۹.و عجبا که اسوه های آزاده گی و حریّت یعنی امامان ما جملگی در زندان زیسته اند که یا حبس خانگی بودند و یا زندانی حکومت .

۱۹۰.در زندان است که میزان آزادی روح آشکار می شود.

۱۹۱.آزادیخواهی که عمری را در زندان بسر می برد براستی چه احساس و معنایی از آزادی دارد در حالیکه با اندکی معامله می تواند آزاد باشد و بلکه به قدرت هم برسد . پس آزادی یك حقیقت روحی و باطنی است وگرنه آزادیخواهان در زندان ها چه می کنند . خداوند آنان را به زندان می کشاند تا معنای حقیقی آزادی روح را به آنها بنمایاند .

۱۹۲.اگر آزادی یك معنای بیرونی و اجتماعی محض باشد پس تحمل حبس برای آزادیخواهان امری مهمل و جنون آمیز است. زیرا آنها مبارزه می کنند که آزادتر شوند نه اینکه زندانی شوند و تمام آزادی خود را از دست بدهند . پس همه کسانی که برای آزادی مبارزه و جانفشانی می کنند آزادی روح را جستجو می کنند نه آزادی تن را و اتفاقاً یك انسان به راستی آزادیخواه در زندان است که با تمامیت آزادی روح خود مواجه می شود و از آن برخوردار می گردد و این اجر آزادیخواهی است .

۱۹۳.ولی آنانکه برای آزادی های اجتماعی مبارزه میکنند مستحق کشف و درك آزادی روح هستند و قدرش را میدانند.

۱۹۴.آزادی اجتماعی برای مؤمنان چیزی جز آزادی حیات دینی نیست و جامعه ای که دارای امنیت جانی و مالی و ناموسی و تربیتی و اخلاق نباشد جامعه ای ظالم و متجاوز است که مؤمنان آزادیخواه بر علیه آن مبارزه می کنند. بنابراین فقدان عدالت موضوع محوری مبارزه جهت آزادی از ظلم است .

۱۹۵.آزاد بودن همان خود بودن است (بی خود نبودن) پس این همان عدالت است طبق تعریف علی(ع) . پس آزادی برآیند عدالت است .

۱۹۶. حکومتی که مردم را وادار به پیروی از الگوهای خودش می سازد یعنی مردم رابه سوی بی خودی و از خود بیگانگی می کشاند و این عین ظلم است و زور . و این همان حکومت طاغوت است که مردم را به سوی ظلمت می کشاند زیرا بی خودی همان جنون و تاریکی عقل و اراده است .

۱۹۷.چرا آزادیخواهان به زندان و شکنجه و اشد زجر و اسارت تن دچار می شوند ؟ خداوند هر کسی را بسته به ادعایش امتحان می کند که آیا صادق است یا نه . کم نیستند کسانی که پس از آزادی از زندان مبدل به دیکتاتورترین و ظالمترین عناصر در جامعه می شوند و از همه انتقام می گیرند و همه را به بند می کشند اینان آزادیخواهان قلابی و حقه باز بودند که رسوا می شوند اینان سلطنت می خواستند نه آزادی ولی آزادیخواهان صدیق در زیر شکنجه ها روح خود را کشف کرده و به آن ملحق می شوند و روحانی می گردند و این است آزادی زیرا روح بال پرواز انسان از اسارت تن است .

۱۹۸.آزادی این است که آدمی نه کسی را در خود گروگان بگیرد و اسیر خود کند و نه اسیر در دیگران باشد . یعنی خود خودش باشد نه اضافه و نه کم و این مقام عارف است . پس راه آزادی جز عرفان عملی نیست که دین باطن است. پس آزادی جز در دین خدا نیست . دین عرفانی ! و این همان عروة الوثقی است .

۱۹۹.هیچ انسانی به اندازه کسی که برای آزادی زندان و شکنجه دیده است نیازمند و قدرشناس عرفان نیست و این اجر مبارزه اوست که در زندان برای نخستین بار متوجه خویشتن خویش شده و درب وجود را یافته است تا بر خانه وجود که خانه خدا و آزادی است ملحق شود و بر کرسی هستی خود مستقر گردد و سلطان وجود شود و اینست مقام عدل و کرسی آزادی .

۲۰۰.آنکه آزادی را جز در دین خدا نمی یابد و دین خدا را مکتب آزادی می یابد به راستی دین را یافته و خدا را شناخته است و در غیر این صورت در ضلالت است و از اهالی طاغوت و کافری مقیم دوزخ جاوید هرچند که نماز شب بخواند . او در قرآن جز آیات قتال را نمی یابد و درک نمی کند زیرا مخاطب و منظور این آیات است زیرا خداوند حکم به قتل او داده است . در قرآن هرکسی آیات مربوط به خودش را می یابد . مؤمنان آیات رحمت را ، کافران آیات شقاوت را و منافقان آیات متناقض و متشابهات را . قرآن کتاب آزادی است و آیة الکرسی هم که قلب قرآن است ، قلب آزادی است و عروة الوثقی عروج به آسمان و دستگیره عرش و کرسی پروردگار است .

علی اکبر خانجانی- مهرماه ۱۳۸۸ ه.ش

دوزخ شناسی

بسم الله النورُ النّار

۱- نور عنصر واحده و بسیط تشکیل دهنده نظام هستی و طبیعت است و مبدأ و معاد جهان نیز هست . ولی در حرکت از مبدأ به معاد در صورت نار تجلی می یابد و لذا در علم فیزیک ماده اولیه جهان ماده و کائنات از ذرات تا کرات همانا آتش است که بقول مولانا دل هر ذره را که بشکافی آفتابی در میان می بینی . علم فیزیک ذره ای هم این حقیقت را درک و به اثبات رسانیده است .

۲- عالم طبیعت سلسله مراتب انقباض ذاتی نور است که آتش گردیده است و این آتش با آب و باد و خاک برای حیات بشری خنک شده است .

۳- و میدانیم که نور تنها اسم وجودی پروردگار در قلمرو جهان هستی است که به قول علی (ع) سلسله مراتب دارد همچون: نور، نور النور، نور علی نور، نور ماقبل نور و نور مابعد نور.

۴- "الله نور" یعنی اینکه خداوند ازل و هوی ماقبل از خلقت بواسطه نور است که الله شده و پا به عرصه ظهور نهاده است. یعنی جهان هستی قلمرو حضور الله است. همانطور که پیامبر اکرم میفرماید که کل جهان هستی بر حق قل هو الله احد استوار است. یعنی هو که خدای قبل خلقت است در قلمرو خلقت الله شده است و این دو یکی است: قل هو الله احد!

۵- "الله" (ال لاه) دیالکتیک بودِ نبود است. و در اینجا دیالکتیک نه بمعنای هگلی آن بلکه بمعنای وحدت اضدادی فراروند و خلاق و متعالی است که در آن واحد در حال نزول و عروج است و لذا در دو صورت نار و نور رخ مینماید. و نور و نار به لحاظ لغت نیز از منشأ "نرّ" است و نرّ عنصر و واقعه تبدیل و تحول نور و نار به یکدیگر است که در عین حال لغتی در زبان عبری و نیز پهلوی است به معانی پاک کردن و سوختن و نیز عشق ورزیدن است.

۶- پس الله فقط نور نیست بلکه نار هم هست و نرّ. چرا که جهان هستی جهان دوگانگی است که جهان ظهور هوست و لذا جهان جنگ و صلح است و آب و آتش و مرگ و زندگی و بود و نبود .

۷- همانطور که خداوند فقط وجود نیست بلکه عدم هم هست و عدم همان خدای قبل از خلقت است که ادراک بشری از فهم آن عاجز است .

۸- پس جهان هستی در فاصله راه بین مبدأ و معاد (اول و آخر) سراسر آتشین است و هر که به آن دل بندد در آتش می سوزد و اهل دوزخ است .

۹- اکثر علما و حکما ، دوزخ را از برزخ جدا دانسته و وضعیتی مستقل می پندارند در حالیکه دوزخ تماماً حاصل برزخ است . یعنی دل داده گی انسان به حیات و هستی خاکی که همان برزخ است موجب پیدایش دوزخ می شود . پس

دوزخ پدیده ای کاملاً بشری است و جز بشر با آن سر و کاری ندارد و نیز جن که اصل بشر است و شیاطین که بدلیل ابتلای به معضلات بشری به دوزخ مبتلا شده اند . پس اصل و اساس و باعث و بانی دوزخ همانا بنی آدم است .

۱۰- دوزخ محصول ابتلای انسان به برزخ یعنی حیات و هستی خاکی این دنیاست . همانطور که بهشت محصول پاکی انسان از برزخ و حیات دنیاست .

۱۱- بنابراین باعث و بانی دوزخ همانا کافران و برزخ پرستان هستند و باعث و بانی بهشت هم مخلصین و پاکان از دنیا .

۱۲- بنابراین بهشت و دوزخ دو پدیده کاملاً انسانی است و بخودی خود وجود ندارد و آن جهان نوری و جهان ناری است ، جهان روشنائی و ظلمت ، جهان بینائی و کوری ! و این مفاهیم به کرّات در قرآن کریم حضور دارند .

۱۳- پس دوزخ حاصل رابطه تملیکی و تصرّفی و پرستش انسان با طبیعت و موجودات آن است .

۱۴- و دوزخی شدن همچون بهشتی شدن از همین حیات دنیا آغاز می شود که پس از مرگ و قیامت کبرا وارد مراتب شدیدتر و عریانتر و حادتر می گردد و آدمی دوزخی تر و بهشتی تر می گردد و بهشت و دوزخ را به عینه درمی یابد

۱۵- دوزخی شدن یعنی ناری شدن . ناری شدن نفس بشر یعنی چه ؟ یعنی آتش نهفته در طبیعت و کالبد اشیاء به دل انسان راه می یابد .

۱۶- ناری شدن نفس بشر در محسوس ترین و حداقل تجربه و ادراک بشری همانا پدیده تب کردن است . همانطور که رسول اکرم تب را تجربه دوزخی و مستقیم بشر از دوزخ در حیات دنیا نامیده است که البته یک تجربه کاملاً رحمانی و درمانی است . همانطور که اصولاً عذاب اعمال زشت بشر در حیات دنیا از رحمت پروردگار است که آدمی را در این دنیا پاک می کند تا دچار دوزخ ابدی پس از مرگ نشود که هزاران بار وحشتناکتر است و سوزاننده تر . زیرا با مرگ جوشن کبیر نفس آدمی یعنی بدنش از وی جدا می شود .

۱۷- همه صفات گنهکارانه و دوزخی بشر آتشین است مثل آتش شهوت ، آتش حرص ، آتش حسد ، آتش خشم ، آتش ربا ، آتش مالکیت ، آتش تهمت ناحق ، آتش کینه و عداوت ، آتش دروغگوئی و فتنه گری ، آتش نفاق ، آتش انکار حقیقت و غیره . همه این انواع اعمال و افکار و امیال بشری دارای طبعی آتشین هستند و لذا همه کافران موجوداتی ملتهب و تب دارند و در خود می سوزند . و این سوز تدریجاً عقل و دل و وجدان و روان و فطرت را تباه و ویران می سازد درست مثل تب که آدمی را دچار هذیان و نسیان می کند .

۱۸- همه این انواع صفات و امیال و اندیشه های دوزخی محصول اراده به تملک و تصرف و تسخیر جهان برزخی است که جهانی سرگردان بین بود و نبود است .

۱۹- ابتلای به مادیت جهان دقیقاً ابتلای به آتش جهان است زیرا عالم ماده ماهیتاً از جنس آتش نهفته و سربسته است . و دل دادن به مادیت جهان یعنی رسوخ در آتش نهفته در آن و راه دادن آتش آن به دل و جان و روان . و اینست واقعه دوزخی شدن انسان .

۲۰- انسان موجودی صاحب روح است یعنی صاحب بال پرواز است که امکان رسوخ در ذات جهان را دارد و انسان دنیاپرست با روحش بر آتش جهان وارد می شود و روحش در آتش موجودات به دام می افتد و به غارت می رود . و اینست راز دوزخی شدن انسان .

۲۱- انواع عذابهای دوزخ در قرآن کریم انواع و درجات ابتلای به آتش جهان است و انواع و درجات عذاب النار است: عذاب سعیر (گدازنده) ، عذاب الیم (دردآور) ، عذاب عقیم (پوچ کننده و بازدارنده و بی بار سازنده)، عذاب عظیم، عذاب اکبر، عذاب خلد (عذاب ابدی)، عذاب مُهین (رسوا کننده)، عذاب مریب (وسواس و شک و بی ارادگی)، عذاب یبور (نابود کننده)، عذاب مقیم (پیوسته)، عذاب فوق عذاب و غیره .

۲۲- و نیز عذابی بنام " عذاب الله " در قرآن داریم که نام عام و کلی همه عذابهاست و این بدان معناست که ابتلای به نار هم بمانند نور ، رابطه ای دیگر با خداوند است : رابطه نوری و رابطه ناری . زیرا بهشت و دوزخ دو آستانه از حضور پروردگار است . یعنی نور و نار دو تجلی از حضور خداوند است .

۲۳- همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که در قیامت کبرا و واقعه لقاءالله کافران در حضور جمال حق تاب تحمل دیدار نوری او را ندارند و با صورت خود را در آتش دوزخ سرنگون می کنند و می گویند : ای کاش خاک می بودیم . زیرا خاک خنک کننده آتش است و آدمی در قیامت کبرا نفس مجرد بدون تن خاکی است یعنی عریان است . و چون نفس کافران آتشین است میل به آتش دوزخ می کند و تاب تحمل نور را ندارد و در قبال نور احساس نابودی دارد و لذا خودشان به دوزخ می روند تا باقی بمانند و نابود نشوند و این عذاب خلد (ابدی) است که همان حیات ناری و جاوید است : آتش جاوید !

۲۴- نور از نار ساطع می شود مثل خورشید . و کسی که از خورشید نپرهیزد و گستاخانه به آن نظر کند کور می شود و اگر به آن نزدیک شود می سوزد . این همان تقوا و ترس و خشوع در مقابل خداوند است .

۲۵- اینست که خداوند می فرماید " اگر مرا دوست می دارید از رسولان و اولیای من اطاعت کنید تا من هم شما را دوست بدارم " . این بمعنای تقرب الی الله از طریق نور است زیرا اولیای الهی حاملان نور او بر خلق هستند . و لذا کسی که بخواهد به اصطلاح معروف رابطه بی واسطه با او داشته باشد به آتش او مبتلا می شود زیرا در وادی عمل هم به فسق و گناه و تبهکاری می رود . ولی در اطاعت از اولیای الهی آدمی پاک می شود از آتش دنیا و لایق نورش می شود .

۲۶- اولیای الهی از نفوس مردمان آتش زدائی می کنند تا لایق نور شوند و اینست که در این آتش زدائی چه بسا خود اولیاء به آتش نفوس خلق دچار می شوند و اینست نعره علی(ع) در دعای جوشن کبیر بدرگاه خدا که : خلّصنا من النّار یا رب !

۲۷- و اینست که گفته می شود که انسان فاقد امام هدایت ، کافر است یعنی دوزخی و مبتلا به آتش است . زیرا امام بین مردم (مؤمنان) و آتش دوزخ (دنیا) حائل می شود .

۲۸- حیات از آب است و تعالی روحانی و کمال علمی و عرفانی آدمی تماماً از رشد و مدارج حیات بشر است و حیات آدمی دشمنی بدتر از آتش ندارد زیرا از آب است . و لذا حیات آدمی بر اثر ابتلای به آتش دچار کاهش و نقصان می گردد و عقل و ایمان و معرفت به تباهی و زوال می گراید و دچار غفلت و نسیان می شود و خود – فراموشی !

۲۹- زیرا بواسطه عقل و ایمان و معرفت است که خدا به یاد می آید و هر که خدا را یاد کند خدا هم او را یاد می کند (قرآن) – و این ارتباط نوری با خداوند است . و لذا عقل و ایمان و ذکر (یاد) و معرفت جملگی از جنس نورند : نور عقل ، نور ایمان ، نور ذکر و نور علم و معرفت !

۳۰- و اینست که نور ، آب ، حیات ، عقل و ایمان از یک جنس و دسته اند و آتش و مرگ و جنون و کفر هم از دسته واحد دیگری هستند .

۳۱- و لذا در یکسو قرار و آرامش است و در سوی دیگر هم بیقراری و پریشانی است . آرامش بر لب آب و در روشنائی . و بیقراری بر آتش و در تاریکی از ترس : بهشت و دوزخ !

۳۲- دو سوم بدن آدمی از آب است و بلاوقفه با هوا خنک می شود و خاک آدمی هم عنصر عایق است . و اینک اگر اندکی آب بدن کاهش یابد یا چند درجه گرمای بدن بالا رود روان آدمی در آتش خودش می سوزد و این یعنی تجربه ای از دوزخ در حیات دنیا که با عایق ها و آب و هوا شبانه روز خنک و محافظت می شود . و وای بر آن روز که این بدن ساقط شود و روان آدمی بی حفاظ شود و در محاصره آتش قرار گیرد و اینست عذاب النار و دوزخ . مگر آنکه آدمی با یک منشأ نوری (امام هدایت) ارتباط قلبی و روحی داشته باشد و تحت امر او زندگی کند . و اینست که در شب اول قبر درباره اولین چیزی که سئوال می شود امام است .

۳۳- فقط دنیاپرستی و پرستش اشیاء و موجودات دیگر نیست که موجب ابتلای روح به آتش می شود بلکه اساسی تر و نقدتر از آن تن پرستی خویش است که مولد آتش ماده خویشتن است مثل شکم پرستی، زیر شکم پرستی و پرستش قیافه و قد و بالای خود و امثالهم که موجب ابتلای روح به آتش ماده تن خویش می شود که نزدیکترین آتش به نفس است .

۳۴- همانطور که وجود آدمی بر آتش ماده تن خودش استوار است و گوئی بر دوزخ نشسته است خداوند که نور است نیز از رگ گردن به آدمی نزدیکتر است و بلکه مقیم دل و ذات انسان است . و بسته به این است که انسان نور جان را مخاطب قرار دهد و یا نار جان را .

۳۵- علاوه بر این جان آدمی نیز خود از آتش است زیرا بنا بقول قرآن کریم آدمی از جن آفریده شده است که جن هم از آتش ناب است و لذا جان به لحاظ لغت هم از جن است .

۳۶- پس جان پرستی هم موجب ابتلای به آتش جن در خویشتن می شود و لذا شاهدیم آنانکه از فرط حب جان و ترس از مرگ مستمراً در هراسند به آتش جنّی جان خود مبتلایند .

۳۷- پس فقط خداپرستی عین نورپرستی است ولی خداپرستی امامیه و در مسیر هدایت عرفانی ، نه خداپرستی خیالی که عین خودپرستی و هوای نفس است و حب جان و شکم و زیرشکم .

۳۸- پس واضح شد که خداپرستی بی پیر و امام معرفت همان خداپرستی ناری است و ابتلای به دوزخ .

۳۹- انسان به هر چه که دل دهد نفس آن چیز را بر روح خود وارد نموده است زیرا دل همان درب روح است . و دل دادن جز به امام که نور علی نور است مابقی موجب ابتلای به انواع نار است زیرا اولیای الهی و عارفان واصل مظهر نورالله در عالم خاکند .

۴۰- و عشق که غایت دل داده گی است به غیر امام زنده و مؤمنان مخلص ، دل دادن به نفوس دوزخی است و موجب عذاب النار می شود . که عامه مردم این را آتش عشق می نامند در حالیکه آتش دوزخ است زیرا عشق حقیقی نوری است و نه ناری . و عشق حقیقی عشق به منشأ حق است .

۴۱- و اما عشق های آخرالزمانی در قلمرو تکنولوژی و فرآورده های آن آشکارا عشق و دل داده گی به خود آتش دوزخ بطور مستقیم است زیرا تکنولوژی عرصه برون افکنی آتش دوزخ از اعمال و مصنوعات بشر کافر است و خود تکنولوژی تماماً بواسطه آتش تولید شده و کار می کند و ذاتاً مولود آتش است یعنی انرژی اعم از نفت تا انرژی اتمی که آتشی از طبقه هفتم دوزخ است که از ذات ماده استخراج می شود .

۴۲- و لذا عشق تکنولوژیکی در عصر مدرن قلمرو ابتلای به آتش آشکار دوزخ است .

۴۳- پس واضح است که عشق نفتی و اتمی به مثابه ابتلای به آتش طبقه هفتم دوزخ است و لذا کشورهای نفتی و اتمی هم کافرترین و آتش افروزترین و آتش گرفته ترین کشورهایند .

۴۴- و شاهدیم که اراده دولت جمهوری اسلامی به انرژی اتمی چگونه کل دولت و ملت را به لحاظ نفسانی به آتش کشیده است و عقل و دین و آزادی و استقلال را تباه ساخته است و انرژی اتمی را تبدیل به خدا نموده و می پرستد . و این یک ابتلای تمام عیار دوزخی است که نشان کفر بغایت مفرط یک دولت و ملت بظاهر اسلامی است .

۴۵- و اینست که امروزه تکنولوژی پرست ترین افراد و ملل ، کافرترین و فاسدترین و بیقرارترین و دیوانه ترین و معذبترین آنهایند . و این پرستش مستقیم و آگاهانه خود دوزخ است .

۴۶- در قرآن کریم برای اولین بار در تاریخ مذاهب و کتب آسمانی می خوانیم که : هشدار که دوزخ آشکار شد ! این سرآغاز پیدایش تکنولوژی جدید و آتشین است که با نفت شروع به کار کرده است . و می دانیم که پیامبر اسلام نفت را غذای اهل دوزخ نامیده است .

۴۷- و شاهدیم که امروزه جهان در آتش حرص نفت و انرژی اتمی می سوزد در ظاهر و باطن . هم در تسلیحات و صنایع و هم در نفوس و اندیشه ها .

۴۸- و نیز می دانیم که امروزه حدود یکصد هزار فرآورده نفتی تولید می شود که تا علوم تغذیه هم رسوخ کرده است و سخن از پروتئین نفتی است . و این غذای اهل دوزخ است .

۴۹- پس عشق نفتی و بدتر از آن عشق اتمی ، عشق به دوزخ است و بلکه عشق به طبقه هفتم دوزخ . و این عشق است که کل تمدن مدرن را می سوزاند . و می دانیم که دو جنگ جهانی نیز برای نفت بود . و جنگهای معاصر هم اساساً به همین دلیل است عشق به رسیدن هر چه سریعتر به طبقه هفتم دوزخ .

۵۰- دوزخی و ناری شدن نفس حاصل تعلق و دل داده گی به دنیا و حیات دنیوی و موجودات آن است زیرا جهان هستی تا قبل از قیامت کبرا جهان برزخ است که ماهیتی ناری دارد . و لذا دل دادن به آن عین آتش پرستی است و رسوخ آتش به دل و جان و روان . این امر شامل حال دل دادن به سائر انسانها هم هست الا اینکه انسانی از آتش پاک شده و مظهری از نور خدا شده باشد یعنی اولیای الهی (امام) .

۵۱- عشق به انسانهای آتش پرست و دوزخی (دنیا پرستان) نیز ابتلای به آتش است . علاوه بر اینکه موجودیت آدمی در عالم خاک هم قطعه ای از آتش در بسته و نهان است زیرا از جنس ماده است . و لذا عشق به عزیزان و اهل خانه هم قلمرو اشد ابتلای به آتش است زیرا عشق اشد دل داده گی است و تمامیت جان تا اعماق ذات به آتش مبتلا می شود و آتش در آن تا اعماقش رسوخ می کند .

۵۲- لذا جز عشق به خداوند آنهم عشق جمالی و امامی ، مابقی عشق ها و علایق و بستگی ها و باورهای آدمی مجاری رسوخ آتش جهان به جان و روان است .

۵۳- عشق به مصنوعات تکنولوژیکی که محصولاتی تماماً آتشین و محصول آتش است ، منشأ اشد هویت های دوزخی و آتشین و بیقرار است مثل عشق به کامپیوتر ، تلویزیون ، اتومبیل ، تلفن همراه و امثالهم که امروزه مهد پیدایش دیوانه ترین شخصیت ها در سراسر جهان است که آتش نهفته در این فرآورده ها عقل و وجدان و اراده را زائل می کند .

۵۴- شیطان زده گی و جن زده گی هم نوع دیگری از دوزخی شدن و ابتلای به آتش است چرا که اجنه و شیاطین موجوداتی آتشین هستند و رسوخ آنها در انسانهای گنهکار و تبهکار موجب آتشین شدن جان و روان و اندیشه و عواطف می شود .

۵۵- در قرآن و احادیث مکرراً آمده است که شیاطین یا اجنه بر قلوب کافران و فاسقان راه می یابند .

۵۶- صفاتی چون حرص و حسد و شهوت شدید و افسارگسیخته نشانه شیطان زده گی و جن زده گی بشر است که بصورت گر گرفتگی و التهاب دائم و بیقراری و عصبیت و خشم مدام خودنمائی می کند .

۵۷- در قرآن می خوانیم که شیطان به امر خدا به منکران حقیقت نزدیک می شود . همچنین آمده است که افرادی که همواره در هراس از فقر و مرگ و تنهائی و بیچاره گی بسر می برند که مبادا دچار بدبختی شوند نیز دچار شیطان می شوند که این نوع ابتلا بصورت دغدغه و استرس و دلشوره دائم خودنمائی می کند .

۵۸- در قرآن و احادیث اسلامی آمده که مصرف کنندگان خمر و بنگ و مشتقات آن نیز دچار اشد شیطان زده گی می شوند که آتش گرفتگی نفسانی و بیقراری و دلهره دائم از ویژه گی این انسانهاست .

۵۹- یعنی همه انواع مسکرات و محرکات و مخدرهای روانی قلمرو شیطان زده گی هستند از جمله داروهای مختص اعصاب و روان و روان گردانها و داروهای ضد افسرده گی و امثالهم .

۶۰- برای قلوب و روان مؤمنان حتی یاد دنیا و اهل دنیا موجب ابتلای به آتش است زیرا مؤمنان در حریم بهشت قرار دارند که ذاتش بر آب و برودت و نسیم و ریح است . و اینست که ملائک مستمراً بدرگاه خداوند برای مؤمنان دعا می کنند که : خدایا بر مؤمنانت رحم کن !

۶۱- آدمی هر چه که از دنیا و بت ها و دوزخ و دوزخیان منزه تر و پاکتر باشد و خدائی تر باشد آتش دوزخ را دقیقتر درک و احساس می کند و می شناسد و در قبالش عذاب می بیند زیرا قلوب مؤمنان بس لطیف و زنده است در حالیکه کافران دارای قلوبی بس سخت و گاه سخت تر از سنگ هستند و اینست که در قرآن می خوانیم که : آیا در حیرت نیستی از اینکه کافران بر آتش دوزخ چه صبورانه می سوزند .

۶۲- پس مؤمنان بایستی مستمراً مراقب افکار و اذکار و اعمال و روابط خود باشند تا آتش دوزخ به قلوبشان راه نیابد زیرا احساس عذابی که مؤمنان در قبال یک شعاع از آتش دوزخ دچارش می شوند بسیار سوزاننده تر از سقوط کافران در قعر دوزخ است . فرق قلوب مؤمنان و کافران مثل فرق گل و سنگ است.

۶۳- دوزخ شناسی و آتش شناسی نفسانی از اهم معارف واجب برای اهل ایمان و معرفت است و نیز اساس سلامت و طب روح و تن است .

۶۴- مؤمنان در حیات دنیا به لحاظ سلامت تن و روان بسیار حساس تر و شکننده تر و لطمه پذیرترند در قبال کفر و پدیده های دوزخی . و اینست که حیات اکثر انبیاء و اولیاء و مؤمنان قرین امراض و رنجهای حیرت آور بوده است .

۶۵- آنکه لطیف تر و پاکتر است بایستی بیشتر مراقب خود باشد . زیرا آنکه صاحب دل زنده و روح است در قلمرو برزخ و جهان کفر حساس تر است و رنج بیشتری می برد در حالیکه کافران بدلیل کلفت بودن پوست نفس که گاه تا هفت متر ضخامت دارد در عذابها و آتش ها مقاومت بیشتری دارند . زیرا مستمراً در آتشند در آتشی فزاینده و سوزاننده تر . در حالیکه مؤمنان اهل معرفت درست به عکس مستمراً بسوی بهشت و منبع نور نزدیکتر می شوند و لذا بخش عظیمی از احکام قرآن در خطاب به مؤمنان مربوط به روابط اجتماعی آنهاست و آدابی که آنان را به آتش دوزخ مبتلا نسازد . چه بسا مؤمنان حتی با نگاه کافران بیمار می شوند . و منظور از کافران البته دنیا پرستان است.

۶۶- تجلی نور خدا در ظلمت عدم موجب احتراق است که سرآغاز این احتراق همان انفجار بزرگ و شروع پیدایش جهان ماده بوده است . و لذا جهان ماده سراسر آتش است تا قیامت کبرا که جمال خداوند از جهان هستی آشکار شده و آتش پایان می گیرد . و آنگاه آدمی محاسبه می شود از بابت آنچه که در قبال این قلمرو ظهور انجام داده و صبری که کرده است .

علی اکبر خانجانی

۱۳۸۸ه.ش